

حکایت هشتم در نعل و عطا و جود و سعه^۱ پادشاه اسلام بر وجه مستحسن از سر معروف ۱۸۷
 عوض آن برسد و الا^۱ چو برگیری از کوه^۲ بهی بجای^۳ سرانجام
 کوه اندر آید ریای^۴ اگر مارا و شبارا^۵ میل عال و مسحاوت و عظامت
 می باید که عدل و راستی کیم چه خاصیت عدل آست که چنانکه ما بنمایم
 که آن مال^۶ از کجا می آید و جزایه بر شود و چندانکه تخشیم^۷ حواره^۸
 تهی نگردد چنین نیکو باشد که همیشه بر آن قادر باشیم و الا پادشاهی^۹ که
 روری قادر و روری عاجز و وقتی توانگر و گاهی درویش باشد بجه کار
 آید این معنی سمعت پادشاهان باشد^{۱۰} و اگر^{۱۱} چنان باشد همواره او را
 در شرم و اندوه سر^{۱۲} ناید مرد و حلاق از مواهبت او محروم ماند و از
 پادشاهی او مستغنی گردد ناید که ما این ضابطه نگاه داریم و چنان ساریم
 که هر چند که بیاید بنهیم^{۱۳} به آنکه مکتبی^{۱۴} بر سر هم میج و به^{۱۵} آنکه
 بیکبارگی تهی دست و مفلس گردیم اندک مایه ناید که همواره باشد چه خاصیت
 مال آست که چون اندک مایه بود^{۱۶} در رود بر سر آن آید مانند صیاد که
 او را مرغی نمود که مردام همد تا مرغان هم از^{۱۷} جنس او بروی آید هیچ
 نتواند گرفت^{۱۸} B. fol 300 r. و چون مرغی مایه او باشد در سالی چندین
 هزار مرغ بواسطه آن بگیرد امرا و ارکان دولت این^{۱۹} سخن پادشاه^{۲۰} اسلام
 حلد ملکه را^{۲۱} دعا و تا گفتند و جمله شاد گشتند و از آن تاریخ تا اکنون
 همواره برین موجب چنانکه آب^{۲۲} از چشمه جاری باشد از حرانه پادشاه اسلام
 رد و حامه رواست و هرگز در هیچ عهدی کسی^{۲۳} از پادشاهان متقدم این
 مقدار زر نقد و حامه که او بخشش فرمود و میفرماید نداده باشد^{۲۴} و
 هر آینه مردم این معنی را ملاحظت شمرند و گویند^{۲۵} پادشاهان متقدم را که
 دیده^{۲۶} و احوال حوائن ایشان^{۲۷} که میداند تا این قیاس توان کرد نیکوی
 مصدق این معانی^{۲۸} دفتر^{۲۹} اصل و حرج اموال متقدم است که جمله در

— و دم L add ۳ — و W ms ۲ — والا W om ۱
 — هر چند شاید بنهیم L pbr ۶ — وقتی L ۵ — حابه L ۴
 — تواند گرفت L ۹ — L om ۸ — کلبی P ۷
 — دولت قامت بی L, P ۱۰
 — کس L, P ۱۲ — حلد ملکه ot om فلان جان W ms ۱۱
 — پادشاهان متقدم این مقدار زر نقد و حامه را که دیده L ۱۴ — باشد E ۱۳
 — معنی W ۱۶ — شبده L add ۱۵

دفترخانه^۱ نهاده و از آن این زمان^۲ موجود و از دفتر عدل تر گواهی درین
 قضیه کجا باشد که قطعا روی و دل بنید بهنگام مطالعه صندق و کذب این
 سخن^۳ محقق^۴ گردد حق تعالی^۵ این داد و دهش و اتمام و احسان را^۶
 ابد الدهر بایند و باقی دارد^۷ همه و حوده^۸ و والسلام^۹

حکایت

هفتم در اصلاح دین بت برستی و تحریب معابد ایشان و شکستن نمازگاه^{۱۰} اصنام^{۱۱}
 چون پادشاه اسلام عاران^{۱۲} حلد سلطانه^{۱۳} توفیق و هدایت یزدانی در
 دائره مسلمانان در^{۱۴} آمد چنانکه یاد کرده شد^{۱۵} فرمود تا نمازگاه اصنام را
 شکستند و متخانها و آتش کدهها و دیگر معابد که شرعاً وجود آن در بلاد
 اسلام حائز است^{۱۶} محله را حراب گردانیدند و اکثر جماعت تخشیمان بت پرست را
 مسلمان کردند و چون حق تعالی ایشانرا^{۱۷} توفیق نصیبید بود ایمان درست
 نداشتند از راه ضرورت طاهر^{۱۸} مسلمانان^{۱۹} می نمودند و از ماضی ایشان آثار
 کفر و صلات^{۲۰} ظاهر بود صد آر مدتی پادشاه اسلام^{۲۱} حلد ملکه^{۲۲} باقی
 ایشانرا ادراک کرد و فرمود که از شما هر کس که میخواهد با بلاد^{۲۳} همد^{۲۴}
 و کشمیر و تبت و ولایت اصلی^{۲۵} حدود رود و آنرا که اینجا باشد مسافقی
 نکند^{۲۶} و آنچه در دلی و صمیر ایشانست بر آن^{۲۷} باشد و دین پاک
 اسلام را مسافق خویش ملوث نکند^{۲۸} لیکن اگر بدام که آتش کدهها یا
 متخانها ساخته باشند ایشانرا بی سخا^{۲۹} علف شمشیر گردانم نصیبی بر قرار
 باقی میورند و بعضی باندیشه با محمود حدود مشغول شدند^{۳۰} و فرمود
 که بدر عن بت پرست^{۳۱} بود^{۳۲} و بر آن در گذشت و جهت حدود متخانها و

۱ L. W - دفترخانه ۲ L. add - بر ۳ L. - می

۴ L. - معلوم و محقق ۵ L. - احسان ۶ L. P. - باقی

۷ P. add - و لطفه ۸ W. om. - ۹ W. om. -

۱۰ S. W - اصنام را ۱۱ W. add - شان ۱۲ W. om. - حلد سلطانه

۱۳ L. P. W. om. - ۱۴ S. - سلطان ۱۵ W. insert - عاران

۱۶ W. om. - حلد ملکه ۱۷ L. P. - هندوستان

۱۸ L. W. - ولایات اصلی ۱۹ W. - نکند

۲۰ L. P. W. - گردانند ۲۱ P. om. - ۲۲ P. om. -

حکایات هفتم در احوال دین مت پرستی و تحریک معابد ایشان و شکستن تلمت اصنام ۱۸۹
 مصدنی ساخته و بر آن وقفی کرده بام آن جماعت و من آن سخاها را ۱
 حراب ۲۰ کردم شما آنجا روید و مقیم شده صدقه میخورید در آن فرصت
 خواتین و امرا عرضه داشتند که پدر تو مصدنی ساخته بود ۲۱ و صورت خود
 بر دیوارهای آن خانه ۲ کرده و این زمان چون خراسان رفت و ناران بر
 صورتهای پدر تو فرود آید ۳ و او مت پرست ۴ بود اگر آن موضع آبادان کند ۴
 موجب راحت روان پدر تو ۵ و یک نامی او کرده ۶ آنرا پسندید و مسموع ۷
 داشت ۸ صد ار آن گفتند بر هیأت ۸ سرای سازید ۹ پسندید و گفت
 هر چند بیت من سرای باشد و در آنجا صورت کند ۹ چون معد و موضع
 مت پرستان بوده شاید اگر سرای می باید ساخت حاجی دیگر بسازد و این
 نوع حکایات و قضایا ۱۰ بسیار بود و شرح آن طولی دارد فی الجمله پنجشیرا ۱۱ گفت
 که مرا معلوم است که شمارا علمی بیست لیکن پادشاهان از ۱۲ سر تعصب
 باید که تمامت اصناف خلق رعیت ایشان باشد ۱۳ بدان سبب جمله را محاطت و
 تیمار داشت کسد و بهائرا ۱۴ بر که هیچ ادراک و عقل ندارند پادشاهان
 و اهل اسلام و عموم مردم جهت مصالح و احتیاج غمخوارگی کسد و نگاه
 دارند ۱۵ از آن شما برین طریقست اما باید که سر موی از شما اثر ۱۶
 مت پرستی و تعصب و ناراستی ظاهر نگردد و الا شمارا غلبه شمشیر گردانم
 v. fol 300 B درین وقت معدودی چند ۱۷ ازیشان که مانده اند ۱۸ در
 صد ار میسند که ایشانرا محال آن باشد که ظاهر کسد که معتقدی ۱۹ یا ۲۰
 مدعی دارند ماسد اقوام مع ۲۱ و ملاحظه که درین ولایات از قدیم ناز هستند
 لیکن معتقدرا بهان و پوشیده دارند حتی تعالی ۲۲ این پادشاه اسلامرا پایند و
 مستدام داراد عتبه و لطفه ۲۳ و کرمه ۲۴

— فرد می آورد W ۲ — W om ۲ — — آن جاها W. ۱
 — ۱ — L, P om ۱ — باشد P, add L ۵ — گرداند P ۴
 — کند L, P ۹ — سرای P, آن L, ms ۸ — مجموع P ۷
 — که L, ms ۱۲ — W om ۱۱ — باشد L, P ۱۰
 — موی P ۱۵ — و L ۱۴ — که L, ms ۱۳
 — و کرمه P om ۱۷ — و لطفه W om ۱۶

حکایت

هشتم در دوستی پادشاه اسلام^۱ در حق حامدان رسول^۲ علیه السلام

۴ پادشاه اسلام^۳ حلد سلطانه^۴ دو بخت جمال حواحه کاشات علیه افضل الصلوات و ائکل التحيات^۵ محراب دینه و يسابير^۶ علیه الصلوات و السلام اورا عواغيد خوب مستطهر گردايد و ميان ايستان محاوره^۷ بسيار رفته و امير المؤمنين علي و حسن^۸ و حسين عليهم السلام ما نبي صلوات الله عليه بهم بوده اند و تعريف ايستان فرموده و گفته مي بايد که^۹ شما برادران ناشيد^{۱۰} و فرمود تا پادشاه اسلام^{۱۱} ما ايستان معافه کرده^{۱۲} و از حانين برادري قبول کرده اند و از آن وقت تا پادشاه اسلام^{۱۳} بر مساري^{۱۴} گشايش و توحها^{۱۵} دست^{۱۶} داد و از آن جمله معتز ترين آن بود که اين^{۱۷} حيرات و صط و ترتيب عدل و سياست در^{۱۸} عالم شائع گردايد و اورا توفيق حصول^{۱۹} يك نامي دست داد^{۲۰} و حويش ترا ذخيره چنين دعاء خير حلائق اندوخت^{۲۱} بر رگت از سر سعادت و موهبي چه تواند بود و از آن تاريخ باز دوستي او با اهل بيت سوت عليهم السلام زيادت شد و همواره^{۲۲} جهت سيل الحاح مدها ميغرماید و مزارات^{۲۳} حاندا را زيارت کند و نذرها^{۲۴} پذيرد و فرمند و سادات را عزير و محترم دارد^{۲۵} و صدقات^{۲۶} و اذارات در حق ايستان فرمايد و چون حافظه و مدارس و مساجد و ديگر ابواب السلام در هر مرصعي مي ساخت و اوقاف^{۲۷} معيبي ميغرمود و وظائف و مشاهرات هر طائفه در نظر آورد و فرمود که چگونه است که از آن فقها و متصوفه و ديگر^{۲۸} طوائف هست و از آن سادات بيست از آن علويان بير واجب است و فرمود تا در تبرير و ديگر ولايات معلم^{۲۹} در تمامت ممالک در بلاد معتبر چون اصفهان و

عليه الصلوة والسلام و اعزاز او ۲ L, P add - حلد ملكه L, P add
 - غزوان خان W add ۳
 - افضل التحيات و ائكل الصلوات P ۴ - حلد سلطانه W om ۵
 - يسابير L, P, W ۶ - حلد ملكه P add ۷
 - كرس P ۸ - قروح و گشايشها W جمع و قروح و گشايشها P ۹
 - اسلام و exhibit ۱۴ - ۱۳ P pro ۱۳ - هم L, P, W om ۱۲
 - داد P ۱۶ - كند W om ۱۶ - مزار ۱۵ S - مسالني كرامت شد

شیراز و بغداد و امثالها دار السیاده سازید تا عبادات آنجا فرو آید و جهت^{۱۶} مصالح ایشان وجهی که مصلحت دید بموجبی که وقف نامها بذكر آن ماطق است معین فرمود تا ایشان پیرار خیرات^{۱۷} او را بهره باشند و همواره در عنایت آورد و فرماید که من منکر هیچکس بیستم و زرگی صحابه معترفم لیکن چون رسول را^{۱۸} علیه الصلوٰۃ و السلام در جواب دیدم و بان فرزندان خود و من برادری و دوستی داده هر آینه با اهل البیت دوستی^{۱۹} ریادت می وریم و الا معاذ الله که منکر صحابه شوم و فرمود تا جهت مشهد حسین علیه السلام بهری جاری^{۲۰} گردانید چنانکه شرح حال آن بیاید و همواره بت عابدان فرماید بی تعصب چه محمد الله و مه حکیم و کاملست^{۲۱} حق تعالی این پادشاه عادل کامل را^۱ سالهای نامشاهی تعالیمان اررانی دارد^۲

حکایت

بهم در شجاعت پادشاه اسلام^۳ و ترتیب لشکر فرمودن در مصاف^۴ و مصارت نمودن او^۵ در جنگها

^۳ پادشاه اسلام بخلد ملکه^۶ از زمان طفولیت ناز مسرحت حراسان بوفه که صعب ترین شعورست و از قدیم العهد تا اکنون^۷ همواره لشکر بیگاه از آن حاس در می آید و هیچ سالی نبوده که يك دو بومت بچریك بر مایست نشست بدان واسطه^۸ مکرآت و مرآت نا^۷ یاعی مصافها داده و جنگهای سخت کرده و سیار^۸ رحمت و مشقات^۹ کشیده و بر دقائق آن کار رفوف تمام یافته و بعایت^{۱۰} ۳۰۱ fol ۳ ماهر شده و چنان فوی دل شده^{۱۰} که در قصابی معظم قطعاً هراسار بگردد و ترّد محاطر مبارکش راه بیاند و نا آسکه^{۱۱} داد که دشوارست و یاعی فوی حال مصارت و تحقّد نماید و بگذارند که از آن اندیشه بر وی ظاهر شود و فرماید که از خوف^{۱۲} هیچ فائده حاصل

— انه ولی الایمانه ۲ L. P. add — عابدان کامل ۱ W om

— او ۴ W om — عازان حاس ۳ W om — ملکه ۳ L. P. add

— لشکر ۷ W om — ملکه ۶ W om — ۵ W om

— گفت ۱۰ W — و مشقات ۹ W om — مشقت ۹ A — بیاری ۸ W

نیاید نتیجه آن باشد که از تدبیر باز ماند^۱ و مند حال خصم شود و این معنی^۲ ملازمان حضرت در حراسان^۳ بارها مشاهده کرده اند و شرح آن طویلی دارد اما آنچه درین دیار اتفاق افتاد یکی قضیه او و یابدوست که اول چون^۴ رقی^۵ از حراسان بدو آمد و برایش زد مال لشکر اندک و مصارت نمود و بعد از آن جهت مصلحت مقرر گردیدند^۶ که بجلوت با چند نوکر همدیگر را بیند نگاه ملاقات از راه بازی مشتی عایت محکم بر پشت آورد چنانکه متألم^۷ شد و واقع گشت که بدو التفاتی ندارد و هر اس در خاطر او غامد و صد از آن تحیه ساحت و مال لشگری اندک بهنگام^۸ فرصت بر سر وی آمد و ویرا گرفت چاشمه^۹ هیچ^{۱۰} حسری و رحقی ملک و لشکر برسد و امرائی که در زمان پدر^{۱۱} و عم او در آن وقت مهتج قته بودند بدست^{۱۲} آورد و هر چند حامیان معتز داشتند از سر قوت دل و رای^{۱۳} صواب^{۱۴} گرفت و شفاعت هیچ کدام التفات ناعوده جمله را از میان برداشت و ملک را با ساسانی فرمود دیگر^{۱۵} در آن قضیه که سوکای یانگی شد و ارسال^{۱۶} با لشگری^{۱۷} مرتب بار گشت و بر سر او می آمد و متواتر آن خبر می شنید و معلوم داشت که چون او رسد واسطه آنکه لشگری حاضر شود با او مقاومت توان نمود و قطعاً معطل نمی شد و هر^{۱۸} روز بر قاعده و عادات خویش^{۱۹} مشغول می شد و چون ارسال زدینک رسید لشگری را که حاضر بودند بر شیوه شکار^{۲۰} فرستاد و حیویش حرکت نکرد^{۲۱} و هر کس را میر^{۲۲} از آن معنی وقوف نداد و بر قرار نموده و باری و حکایات هر گونه^{۲۳} مشغول می بود و اطمینان و مستجاب را میخواست و میفرمود که مسهل را^{۲۴} تناول خواهم فرمود احوی را ترتیب کنید^{۲۵} و روز اختیار کنید^{۲۶} و قطعاً محال آن یانگی ظاهر^{۲۷} التفات می نمود^{۲۸} و ضمیر مبارکش بدان سبب چنان متورع

— گرداید W ۴ — P om ۳ — می P ۲ — باز ماند L ۱۰

— دل راه W ۸ — در دست W ۷ — چاشمه P ۶

— قاعده L ۱۱ — معنی L, P, W om ۱۰ — اوعول L add ۹

— P om ۱۳ — کرد P ۱۲ — بر قاعده مصلحت خویش P

— کند W ۱۵ — مسهل را P مسهل L ۱۴

— ظاهر W ۱۷ — فرمود S, P, W om, L ۱۶

— می نمود W ۱۸

حکایت بهم در شهادت پادشاه اسلام و ترتیب لشکر مومنین در مصافحه و
مصارت مومنین او در جنگها

ود که شرح^{۱۷} توان داد و بواسطه آن محمد و مصارت حلی پیدا شد چه
آواره و بیامد و خلق را قرار مامند و اگر سر موی^{۱۸} تغییر درو ظاهر گشتی
تمامت^۱ امور مضطرب شدی شخصین چون هنوز اوائل حال بود و ملک و
لشکر بیکبارگی قرار^۲ یافته و لشکرها^۲ بولقافهای پیشینه دیده و بر آن معنی
و غارت کردن حریص و موله شده و بر ایشان باز بجه^۳ می نمود آن قضیه
تایید کردگار عز و علا و یمن مصارت و محمد پادشاه اسلام^۴ حلد ملک
راست آمد و هیچ وجه^۴ چشم رخی رسید^۵ دیگر^۶ در قضیه جنگ
مصر و شام مردم پداشتند که چنانکه معتاد^۷ پادشاهان باشد^۸ در گوشه
بایستند چنانکه کس^۸ بداد و او را خلاف آن متهورانه در آمد و تمامت
لشکر را حویشتن یا سامیشی فرمود و در^۹ پیش لشکر ایستاد و چون شیر
مست^۹ متعاقب^{۱۰} حمله^{۱۱} میکرد^{۱۲} و اگر عناش می گرفتند قطعاً از جنگ
بار^{۱۲} نمی ایستاد و با آنکه زدیکان مانع می شدند چند بوبت در میان یاغی
رفت و حوالان کرد و ایشارا^{۱۳} می فرماید و بعضی را می کشت و باز می گشت
و ناگه لشکری بزرگه زدیک بود^{۱۴} مهزوم شده و از آن^{۱۵} اطراف
بعضی از جنگ^{۱۴} حذر نداشتند و بعضی بجنگ رسیدند و دست چپ و
راست پادشاه اسلام حالی ماند و اوسفس^{۱۶} خویش ما بفری چند معدود
قرار با سلطان بهم را از خصم ایستاده و لشکریان بجهت آنکه صدمه اول را
قلب آمد^{۱۷} دور رفته و ایستاده^{۱۵} و هیچ حرکتی نمی کند^{۱۶} و اندیشه
آنکه نگاه حمله^{۱۷} یعنی مدد^{۱۸} و ایشان دم دم حملههای سخت^{۱۹} میکردند
و پادشاه را سان شیر غران از بیرون تا نماز دیگر مصارت نمود و تنها رد
حملههای ایشان میکرد^{۱۹} و محسن تدبیر S fol 301 r^۱ و لطائف حیل ما

۱ W om — ۲ L — لشکریان

۳ W add — وحی E ۴ — حلد ملک at om عاران جان

۵ W — کسی L ۸ — علان L ۷ — بیوم L ۶ — رسد W ۵

۹ W p b v c — تبر مست در پیش لشکر ایستاد L ms ۱۰

۱۱ L — بود W ۱۴ — حکایت بهم L his ۱۷ — حلهها L ۱۱

۱۴ P — رفتند و ایستادند P ۱۵ — و از اطراف آن جنگ P ۱۴

۱۶ W — هیچ مدد P. ۱۸ — نمی کند W ۱۶ — om P ۱۷

۱۹ P — و تنها حلهها می کرد

چنان گروه انبوه مقاومت می نمود و عمارت میکرد کدام شیر دل این چنین قوت و قدرت داشته ^۱ باشد عاقبة الامر ^۱ لشکر دست چپ که ^۲ از دور ایستاده بودند و مستهز و مستعد آنکه بار گردند ^۳ چون آن حال ^۳ مشاهده کردند ^۴ روی بحماس یلغی آوردند و از دست راست بعضی ناز پس ایشان ^۵ درآمدند و یاشیان ^۶ خود ^۷ از مصارت پادشاه اسلام حلد ملکه ^۸ و محاربت او عاجز شده بودند ضرورت مهرم شدند و شکسته گشتند ^۹ و مانند این حکایات بسیارست جهت نمودار برین ^۹ مقدار اقتصار افتاد و همواره لشکر مصوربا تطمیع و ارشاد ^{۱۰} و صیحت فرماید و گوید هر کرا اجل رسد هر کجا باشد در خانه و راه و مصاف و شکارگاه باچار میرد ^{۱۱} پس چرا باید ترسید و خوف نیز از دشمن که برابر ایستاده باشد چون مرگت ضرورتست و باچار بهتر ^{۱۲} آنکه آدمی خون خود را بند چه ^{۱۲} خون نازدهد ^{۱۱} در بدن گسندیده گردد و هر تن ^{۱۲} تیغه نهدد و چنانکه ^{۱۳} گلغوبه ریت زبان خون آرایش مردانست ^{۱۳} و ام یک چنان کسان در جهان نماند و در عقبی مهشت رسد ^{۱۴} ^{۱۵} و هر آنکه ^{۱۵} در خانه میرد زن و چغه او را رنجوری و رعایت نفس او مأمول شود و در نظر ایشان و دیگر عزیزان حوار ^{۱۶} و حقیر گردد و اگر در جنگ میرد ازین معانی مبرا باشد و ^{۱۶} عزیزان جهت او با سو و بیار ^{۱۷} پادشاه وقت نارماندگان ^{۱۷} او را عزیز دارد و غمخوارگی نماید و مرددانش را تربیت فرماید و کار ایشان بکوتر گردد و فرمود که چون ^{۱۸} لشکر عزیزی کند اگر تاحتی باشد باید که جهد کند تا حدر برود و اسپارا یازاق گردانیده در شب ^{۱۸} و روز چنان رود که مانگاه رسد تا نام افتادن یلغی و جمع شدن او کار خود ساخته ^{۱۸} سراجمت نموده باشد و اگر ^{۱۹} هر سال روید می باید نمود تا در اوقات مختلفه ^{۱۹} روید و الا چون موسم معین باشد یلغی پیش از

۱ P om. — الامر — ۲ W om — ۳ W om — ۳-۴-

۵ - خود را — ۶ S, W — یلغی — ۶ P — بعضی ارشاد — P

۸ - W om — ۱۰ - — ۹ P, W — نبر — ۹ P, W — حلد ملکه — P om

۱۱ - — ۱۲ P — تن — ۱۲ P — مانین — P

۱۳-۱۴ — ۱۴ P om — و هیچ کس در جهان نخواهد ماند — P absent

سوران باشد — ۱۷ P — دیگر آن — P absent — ۱۶ P — آنکس — P

— مختلف — ۱۹ P — — نند کار او ساخته — P

آن بساحتگی و ^{۱۸} تدارک مشغول شود و نیز جهد باید کرد ^۱ تا هر صوت
براهی دیگر رود تا یایی واقف باشد ^۲ و لیکن باید که ^۳ قلاووزان معتمد
و راه‌دان باشد و اگر لشکر زرنگ رود چندانکه آوازه بیشتر اندازد بهتر
باشد و در جنگ ^{۲۸} آهستگی باید نمود چه لشکر زرنگ تسجیل تواند رفت و
هر آیه یایی واقف شده باشد و تدبیر و ترتیب سار لشکر ^{۲۹} مشغول گشته
و منتظر تا راز آید و ر بسیاری و کمی لشکر اعتماد نباید کرد ^۳ که رود
رود چه کار صورت توان دانست ^{۳۰} و چون تانی نماید و آواره اندازد بکن
که یایی از آواره هراسان گردد یا میان ایشان اضطراب و اختلاف ^۴ افتد یا ^۵
^{۳۱} از حائی دیگر یایی قصد ایشان کند یا آواره حادث شود یا آرنی علی
و ن آروقی عاجز و لاغر شود و بگلاچین ^{۳۲} عریضت باید که لشکر تا آواره تا
انداخته ^۶ از ریش احتیاط موصح آب و علف و شکار کرده باشد ^۸ و در
چین ^۹ جایها توقف می نماید و علاوه ^{۳۳} که جهت مواضع سحت معتد کرده
باشد نمود و همواره حاسوس می فرستد تا بر احوال یایی واقف گردد و ^{۳۴} بعد
از وقوف هر چه اندیشد و کند ^{۱۰} بر نیاد باشد چه کاری و وقوف کردن
مشت در تاریکی ردن باشد و بعد از احتیاط ^{۳۵} تمام چنان باید ^{۱۱} که در
جنگ کردن و با کردن اختیار شمارا باشد ^{۳۶} یا بعد از چه اگر شما بی اختیار
ناشید و بی توفیق ^{۳۷} تسجیل نمایند بسیار ^{۱۲} که ناگاه بیاهی رسید و موصح
ایستادن ندانند و با چار جنگ باید کرد و یایی را جای یکو بود و رجله ^{۳۸} اصل
الباب یاسامیسی لشکرست و نگذاشتن که هیچ لشکری بی اجارت حائی رود
چه نخره رفته و یایی بدان ^{۳۹} واسطه زمان ^{۱۳} می گیرد و چیره ^{۱۴} میشود و شرط
معظم تر آنکه قطعاً نگذارد ^{۱۵} که هر کس بدل خود ندیدهها و مواضع رود
و ^{۳۹} چبری ستاند و رد چه وقتی که بدان آموزد هرگز لشکر سپار را از آن
بار توان داشت و یاسامیسی میسر ^۳ fol. 202 r شود و بدان واسطه در وقت

۱ باید کرد P ۲ — بشود P ۳ — W om —

۴ — P om ۵ — و P ۶ — اضطراب و اختلاف W ۷

۸ — باشد W ۹ — چنان W ۱۰ — T — W — انداخته S, P ۱۱

۱۲ — باید S om, W ۱۳ — کرد P add ۱۴ — اندیشه کند P ۱۵

— نگذارد S, P, W ۱۶ — دیگر P ۱۷ — کثیر P add ۱۸

حنگ نیز بی هنگام اولجای و غنیمت مشغول گردید و منع توان کرد و هر^۱ بدی که لشکرها را حادث شده اکثر بواسطه اولجای گرفتن بوده و حتی که^۱ کار تمام شود اولجای و غنیمت کجا^۲ رود و جهت یاساق باید که روی دل ننگند و کشتن دریغ ندارند چه اگر^۳ دوسه کس را از یاساق دریغ دارند ده هزار^۴ و بیست هزار آدمی معوض آن تلف گردد^۵ و ملک نیز در مس آن رود و باید که از حال و مشقت از جاه مار همواره باندیشه^۶ بیک و با خدا تعالی مشغول باشد و خود را پاك دارد و کارهای بد نکند و بر این و ملک خویش^۷ مهربان^۸ باشند و کسی را^۹ روز رسانند تا حلق همتهای بیکو دریشان بدهند و دطاء میار کنند تا مستجاب گردد^{۱۰} چه لشکرها هیچ کجیه بهتر^{۱۱} از دعای خیر^{۱۲} و همت نیک باشد^{۱۳} و باید که سخن بزرگ گویند و کبر و عجب بخود راه ندهند و یاقی را حقیر بشمرند^{۱۴} و اریز ترسد و خود را حقیر دانند^{۱۵} و خدای تعالی را بزرگ دانند^{۱۶} و از خدا ترسد تا اندیشه راست باشد و^{۱۷} کار ساخت گردد^{۱۸} و یقین داند که هر کس که سخن بزرگ می گوید و اندیشید حق^{۱۹} تعالی غیرت رد^{۲۰} چه زرگی خدایا سزاوارست^{۲۱} و او با خدای^{۲۲} براری کرده باشد و هر که با خدای براری کند خدای طرف^{۲۳} گیرد و مده دیگران شده او را مالش دهد و این معنی^{۲۴} در قدرت حق^{۲۵} آسان^{۲۶} باشد و وجهی قهر کند که خاطر هیچ بهادر عاقل کافی ندان راه یابد و همواره ارین شیوه^{۲۷} جماعت امرا و لشکریا را بده^{۲۸} داده و میدهد و بسیار^{۲۹} سخنان مار پاك تر ارین فرموده باشد که در خاطر نموده و نیز اگر^{۳۰} در شرح آن شروع رود تطویل انجامد و چون مقصود ایراد نمودارست^{۳۱} این مقدار کافی باشد و روایت همگارا

— حوشق W خود P — ۲ P. — گردد P. — ۱ W. om —

— P. ۱ — باشد W — مشق P. W — ۴

— ۷ P add. — ۸ P om: ۷ — ۸ — بیست P. ۷

— و او نیز ترسد و خود را حقیر نداند P. ۹

— خدای P. ۱۲ — درست آید P. ۱۱ — داد S, W om, P. ۱۰

— طرف W. ۱۵ — خدایراست W. ۱۴ — کرد P. ۱۳

— بجا P. W. ۱۸ — W. om. ۱۷ — عراسه W. add. ۱۶

— نمودارست W. ۲۰ — بسیاری W. ۱۹

حکایت دهم در صحبت فرمودن پادشاه اسلام قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را ۱۹۷
 ۱۶ معلوم و محقق ۱ است حق ۲ تعالی این چهاربان سرور و مکهسان را یا و
 لشکر را اند اذهر باقی و پاینده ۳ دارد ۴

حکایت

دوم در صحبت فرمودن پادشاه اسلام ۵ قضاة و مشایخ و زهاد و اهل علم ۶
 و تقوی را ۷

۸ هر وقت ۸ که طوائف مذکور مدگی حضرت رسیدند ایشانرا صاحب
 مفرقی فرمود لیکن در مجلسی که بزرگان و معتبران ۹ این اقوام در نورینتای
 بسدگی آمده بودند فرمود که شما لباس دعوی پوشیده اید ۹ و این قضیه معظم
 است و این دعوی با ۱۰ حلق می کسید ۱۰ با خدا میکسید ۱۱ و بکن که حلائق
 دعوی ۱۲ شمارا چند روزی که ر حقیقت آن واقف باشد ۱۳ مسلم دارند
 لیکن ۱۴ حدای تعالی ر ضمائر شما مطلع است و ناوی نیروی و تلیس در
 بگیرد و غیرت آورد و هم در دنیا مکافات و عجزات آن کسد ۱۴ و از آن
 ۱۵ غنی خود مقرر و معین است هر که لباس دعوی ۱۵ او تلیس باشد او را
 میان حلق رسوا گرداند و لباس و نام او باچیر ۱۶ شود ۱۶ و از حلق شرمسار
 شود ۱۷ و در نظر ایشان حقیر و حوار و همواره مصحک ۱۸ خواس و عوام
 باشد و آن ۱۹ که این لباس ۲۰ دعوی بپوشیده اید ۲۰ و یکنرنگ اید و
 خویشانرا از دیگران امتیازی مهاده و اندیشه تمکین ۲۱ و سروری و
 رعد ۲۲ و مستوری ندارد ۲۲ کس را بریشان اعتراضی نیست و اریشان توقع
 بردگانی ندارد که مناسب لباس ایشانست و آنچه ۲۳ گفتیم که شما لباس دعوی

۱ W. om — و محقق ۲ P insert — نسخه ۳ W om — و پاینده
 ۴ P add — مانی و آله الاملا W ab et add همه وجود و لطفه
 تقوی ۷ L — و درع ۶ P add — حله الله ملکه ۵ P add
 ۱۰ W — اید ۹ W — هرگه ۸ P — ر غیر مهرا W add
 — باشد ۱۳ W — کسد ۱۲ L add — کسد ۱۱ W
 — کرد ۱۷ W — کرد ۱۶ P — تقوی ۱۵ W — کسد ۱۴ L
 — با آنکه P آانرا ۱۹ E — مصحک ۱۸ B, L, P —
 — ندارد L. ۲۲ — تمکین L. ۲۱ — پوشیده اید W. ۲۰

پوشیده اید معنی آنست که شما چون دیگر آدمیان اید و واسطه لباس اسمی
 معکم و شما^۱ افتاده و معنی چند خاص که در دیگران موجود نباشد در تحت
 این اسم است و شما آن اسم و معنی را بحد قبول^۲ کرده اید و متعهد و
 متکفل اداء حقوق گذشته و میگویند^۱ ما چنین ایم و چنین خواهیم کرد
 اکنون بیکویندیشید^۳ اگر^۲ از عهده این عهد و میثاق و دعوی که لایمه
 این لباس است بیرون می‌توانید آمد^۳ و بسختن خود می‌توانید رسید^۴ نفايت
 يك و پسندیده باشد مرته^۵ شما نزد خالق و حلاق^۶ از دیگران برتر و بهتر و
 الاتیحه شریساری از خدا و خلق دهد^۶ و اختیار^۷ B fol. 302 v. خویش^۷
 نود آن^۸ رحمت و مشقت بر سر خود آورده باشید^۹ و نیز محقق داید^{۱۰}
 که حق تعالی مرا جهت آن پادشاهی داد^۸ و بر سر خلق گماشت تا تدبیر کار
 ایشان کنم و عدل و سویت میان ایشان نگاه دارم و بر من واجب گردانیده
 که حق گویم و حق کنم و بجز ما را مالش دهم بقدر نگاه و حکم خدا در
 ارل چنان اقتضا^۹ کرد که باخواست از حواص زیادت باشد و ازین جهت
 که هاشم نگاهلا ما خود بستند پادشاهان میزاید که همچین بیشتر باخواست
 نگاه زرنگان و^{۱۰} آنکه مقدم اقوام باشد مقدم دارند و آرا دستور ساخته
 باسامیسی ملك كسد^{۱۱} مدین واسطه من میزیشتر^{۱۲} گناهان شما برسم و
 خطاب نا شما کنم و روی دل بگرم^{۱۳} و گمان میرید که غناس شما نظر
 کنم بلکه افعال^{۱۴} و اعمال تا^{۱۵} می‌باید که تمامت طریقه و سنت رسول
 علیه^{۱۶} و آله السلم پیش گیرید^{۱۷} و هر يك^{۱۸} آنچه وظیفه شماست نگاه دارید
 و دیگران را راه راست نماید و از معدت^{۱۹} و فضول بختر ناشید^{۲۰} و هر
 چه در اصل شرح^{۲۱} باشد سبیل تاویل روا ندارید و صدق و صفا ورزید
 و همت^{۲۲} و اندیشه بیکو گرداید^{۲۲} تا حمله عالم و ما بر مرکت آن محفوظ مایم

۱-۲-۳-۴ P om — ۳ P v ۴ — ۲ P om. — ۱ W. — میگویند

۵-۶-۷-۸ L om, P — ۷ P om — ۶ L — آرد — ۱ W — خدا و خلق

۹-۱۰-۱۱-۱۲ L om — ۱۱ P — کد — ۱۰ W — داید — ۹ W — باشد

۱۳-۱۴-۱۵ L om — ۱۴ P — افعال — و روی دل بگرم

۱۶ — السلام at om verba neque ul salam — ۱۶ W

۱۷-۱۸-۱۹ W — هر کس — ۱۸ P — گیرد

۲۰-۲۱-۲۲ W — ۲۱ P om — اختیار کنید

حکایت نهم در صحیح فرمودن پادشاه اسلام خلاصه و مشایخ و زهاد و اهل علم و تقوی را ۱۹۹
و باید که ۱ تا یکدیگر تعصب نکنید و با دیگر اقوام ۱۱ نیز تعصبی ۲ که خدا و
رسول فرموده نغزورسته باشد موررید چه جهت بیک نامی خود ۳ تعصب زیادا ار
فرموده کردن و مکافی ۴ و مشفق تر از خدا و رسول بر خلق بودن محض
بدنایی و بی کفایتی باشد ۵ و اگر من چیزی خلاف شرع و عقل کم مرا
۱۳ تبه و اعلام کسب و حقیقت دایید که سخن شما وقتی در من اثر کند و
مقبول و مسموع افتد که معنی شما با ۱۴ دعوی موافق و مطابق باشد چه در
آن وقت سخن از سر صدق و صفا و قوت نفس گوید ۵ و هر آینه مؤثر
آید و متابعت ۱۵ راستی بواسطه سخن شما مرا و هم شما را موجب ثواب و نسا
باشد و علمای را از آن آسایش رسد و اگر به چنین بود سخن شما ۱۶ در من
اثر میکند و آتش غضب من بر شما افروخته گردد و بدان سبب مرا و شما را
و عموم ۱۷ حلائق را ریان رسد و دیگر حکایات ۱۸ و نکتههای دقیق درین
باب بسیارست که حوام گفت حلی بر سبیل کتی این مقدار گفته شد اگر
رد شما ۱۹ مستحسن افتد و قبول کنید مرا و شما را سود دارد و سخن من
یش شما بیکو بود و دوستی من در دل شما مستحکم ۲۰ گردد و الا سخن من
شما را سخت آید و عداوت من در دل شما حلی گیرد و اندرون من از دلهای
شما آگاه گردد ۲۰ و شما بیز رد من معصوم باشید و حلال دین و دنیا از
آن ۲۱ نادید آید امرور بر همین مقدار احتصار کنیم و من بعد اگر ۲۲ توفیق
باشد حکایات ۸ معوی دقیق بگویم بدین موجب ۹ جماعت ۱۰ و روگان و
مستران قصه و مشایخ و علمای ۱۱ که در مدگی حضرت ۱۲ حاضر شدند ۱۲
پند داد و صحیح فرمود و تمامست از آن متعجب ماندید و متعجب شدند و
درگاه ۱۳ سلطنت پادرا دعاها و نماها ۱۴ گفتند و در اوقات دیگر مجالس
مختلف امثال این صائح فرمود و سخنهای دقیق گفت که تعداد افراد آن ۱۴
تطویل الحامد ۱۵ آید ۱۰ تعالی سایه دولت و معدلت این پادشاه اسلام که باوواع

۱ L. P. W om — باید که ۲ W —
۳ L. om ۴ — ۵ — ۶ L. P — گوید ۷ —
۸ B. W — حکایات — ۹ L. om — بدین موجب —
۱۰ L — جمعی از — ۱۱ L — علمای — ۱۲ L — شده بود —
۱۳ L — کار — ۱۴ P ph. v. s — که شروع در آن —
۱۵ W. manth. — سخنان و —

کلمات آراسته است! بد الشعر و سر طبقات اصناف^{۱۱} طالبان^{۱۲} مسوط داراد
آنه سمیع^{۱۳} عجیب

حکایت

یازدهم در مع فرمودن پادشاه اسلام^{۱۴} لشکریان^{۱۵} و غیره را از سخن^{۱۶} کفر
گفتن

^{۱۷} پادشاه اسلام حلد ملکه چون شنید که بعضی لشکریان و غیره هم وقتی
که بچنگ می‌رفتند و ایشارا فتی دست میداد^{۱۸} لاف می‌زدند که ما چنین
کردیم^{۱۹} و واسطه فلان تدبیر کارهای محکم بیسر شد و فلان کسی بهادرها
کرد^{۲۰} و سعی^{۲۱} E. fol 308 r فلان کس^{۲۲} پانی شکسته شد و ازین شیوه
حوالت^{۲۳} کارها با کفایت و مردی و بهادری خود مست^{۲۴} ۱۱ میگردید و سخن
برگ میگفتند^{۲۵} و عجب می‌نمودند و گاهی ر عکس آن معنی^{۲۶} ۱۲ باسراد بار می‌گشتند
و میگفتند که^{۲۷} ۱۳ حکم خدا بود و الا سعی نمودیم و بجهت تمام کوشیدیم^{۲۸} و این
سخن در زبان خلق سیار شده بود و در تمام امور جروی بیس مغول و
تاریک^{۲۹} همین محط سخن می‌راندند و بکرات^{۳۰} این حکایات^{۳۱} ۱۴ بسمع اشرف
میوست آرا پسندیده نداشت و غیرت آورد و فرمود که این سخنها محض
کفرست و اکثر^{۳۲} کارهای ما^{۳۳} ۱۵ لشکر و هموم مردم که^{۳۴} ۱۶ محمل می‌آید از
شومی چنین سخنان است می‌باید که هر یکوئی که نما و لشکر^{۳۵} و دیگر حلائق
می‌رسد آرا از رحمت و شفقت حق تعالی داند و هر بدی و نا امیددی که
رسد آرا تبحه گناهان^{۳۶} و بدیهای خود شناسد^{۳۷} ۱۲ و بهیچ وجه سخنی که

— حلد الله (نعالی) ملکه ۳ L, P add — قریب W insert ۲ — آندیان P, ۱

— که W insert ۶ — P om — حاجت لشکریان ۴ L, P

— که (ما L, W) حسین و جهنم کردیم ۷ L, P, W

— S om ۹ — و فلان کس جهاد کرد ۸ P ph.v

— S, I., W om ۱۱ — شیوها و حالتها ۱۰ P

— حکایت ۱۴ L, P — S om ۱۳ — این سعی ۱۲ S om, L

و این سخن ماصح کلام W insert ۱۷ — W om ۱۶ — P om ۱۵

— خداست که گفت ما اصابك من حسه من الله و ما اصابك من سوء من شک

حکایت بازهم در منع مروین پادشاه اسلام لشکران و غیرهها از سخن کفر گفتن ۲۰۱
 بموجب و کبر تعلق دارد نگوید و فرمود تا درین باب برلیغ بلیغ^۱ نوشتند
 و همه ممالک بمجموع مفلو^۲ و تاریک مرستادند^۳ که هر کسی که من بعد
 عوص سخنان یشین^۴ اعتقاد کند و گوید^۵ گناهگار باشد و در آن جهان^۶
 جای او دوزخ خواهد بود^۷ و باید^۸ که نیکوئی از فضل خدای بیند^۹ و
 ندی بواسطه افعال باسندیده^{۱۰} خویش و باید که هر آدمی که بر در^{۱۱}
 خاها رسد ار آنچه داشته باشد^{۱۲} و معد باشد کم و بیش طعمای بخورد او
 دهد^{۱۳} و طریقه^{۱۴} مرورت یش گیرند و با همه مردم تواضع زندگانی کند^{۱۵}
 و بواسطه این حکم که فرمودیم کسانی که بخاهاهای مردم رسد^{۱۶} بحکم چیزی
 نخواهد و^{۱۷} پندارند که هر کسی لارم و واحست چیری ایشان دادن آ
 آن معنی مرورت تعلق دارد برین^{۱۸} موجب برلیغ رواه فرمود و فرمود^{۱۹}
 تا در تمامت ممالک نفا کردید و رکلت آن در عموم احوال روزگار عمایون
^{۲۰} در رسید^{۲۱} بعون الله تعالی و در نژاید باشد همه و کره^{۲۲}

حکایت

دوازدهم در عمارت دوسری پادشاه اسلام حلد ملکه^{۱۶} و تحریض^{۱۷} مروین
 مردم را بر آن کار^{۱۸}

^{۱۹} یش اربن پادشاهان مفلو و بعضی از^{۱۹} آنا و اجداد پادشاه اسلام^{۲۰}
 حلد سلطانه^{۲۱} هوس عمارات داشته اند و در آن شروع^{۲۲} کرده لیکن کمتر
 با تمام رساییده^{۲۳} چنانکه مشاهده رفته و هر کجا نیادی نهادند^{۲۴} اموال

۱ P. om. — ۲ W ترک — ۳ S, P مرستاد —
 ۴ P Inc insert — ۵ W در عیبی —
 ۶ S, L, P om — ۷ P insert که نگوید که — ۸ B, L, P —
 ۹ L, P, W — ۱۰ L, P داشته باشد —
 ۱۱ L, P دهد W. om — ۱۲ L, P, W ph.v.s مردم تواضع و
 ۱۳ exhibit — ۱۴ L, P pro ۱۱ — و فرمود ۱۵ W om — مروتی کند
 — و کره ۱۶ W om — ان شاه الک (که روز روز در تراید باشد و اسلام
 — تحریض و تحریض ۱۷ W — پادشاه دین یناه ۱۸ W ph.v.s
 ۱۹ L add. — ۲۰ P, W om — ۲۱ W insert عاران جان —
 ۲۲ L, P رسید — ۲۳ L, P مالی —

بر آن صرف شد^{۱۷} و از ولایات و جوه تا بقصور^۱ و چهاربای و آلات^۲ و مزدور می آوردند و خلافت را زحمت^۳ می رسید و اکثر تلف می شد و کسانی^۴ که بر سر آن^۵ می بودند اللیلۃ حطی میگفتند و مال از میانه می رفت و ریادت عمارتی میسر می شد و آن نیز که کردند^۶ بر میاد بود و مانند رمان خراب گشت پادشاه اسلام^۷ در کار عمارت ضبط و ترتیب^۸ بر وجهی فرمود که بهتر از آن ممکن^۹ نیست هر کجا حواجه معتد مستظهر صاحب ناموس هست^{۱۰} برگریده بر سر هر عمارتی نصب گردانیده^{۱۱} و جوه بتحول^{۱۲} او کرده و حواجگان معتبر و نویسندگان درست قلم و معاران مهندس را نصب فرموده و تمامت آلات را بصرفه تمام^{۱۳} قیمت و اجرت بکار بردن آن مقدار آلات معین گردانیده تا اگر آجزاً تقصیر نمایند قصاص و ریان^{۱۴} ایشان نماند^{۱۵} گردد و بهر وقت معتمدان و مقومان آلات بکار رده را در کار می شمارد^{۱۶} و بدان موجب از هر صاحب جمعی محسوب^{۱۷} می دارند و چنان مصوب است که اگر تا صد سال دیگر خواهند که آرا استیفا و اعتبار کند محاسبه بشکچیان را با آلات^{۱۸} که بکار رده اند مقابله کند^{۱۹} فی الحال حق ارباط را واضح گردد و قطعا در آن ریز و بالای^{۲۰} باشد و هرگز هیچ^{۲۱} اتفاق در کار آن حواجگان و معامران بحال طعن^{۲۲} نیابد^{۲۳} و بر سر هر کاری^{۲۴} امیان منصوب اند تا نگذارند که^{۲۵} آلتهای بد بکار رود یا از گنج و ساروج چیزی گم کند و حاک^{۲۶} در آن آید و این ضبط و احتیاط در عهد ایشاست H. fol. 308 v. دیگر آنکه تمامت آلات چوب و آهن را قیمت معین بمقاطعه داده اند چنانکه جمله انواع آن معین و مقررت^{۲۷} و^{۲۸} بهر شهر و ولایت^{۲۹} عمارت^{۳۰} میسر نماید^{۳۱} و امهار^{۳۲} و

— رحمت ۲ P — آت ۲ S — ولایات P add
 — فرنی ۶ W — خلد سلطاه L. P add. — بر آن سر W.
 — ریادت L. P. — کرده W. — که بود W. — که هست S.
 — آلات بر کار کرده در کار می شمارند T = P. S. W.
 — طعی ۱۳ P — ریز بالای ۱۲ P — کت ۱۱ P
 — ۱۶-۱۸ W om ۱۶ W — که معتمد ۱۵ W — نیابد ۱۴ W
 — می نماید L. — عمارت ۱۸ L. W — ولایات L. P. ۱۷
 — آنها L. P. ۲۰

که برزها بیرون می آورد و طاری میگرداند و از آن جمله آنچه معظم ترست و
 در آن صوری تمام بهری بعایت^۱ بزرگست که در ولایت حله طاری فرموده و
 نامش بهر عارایی اعلی نهاده و آن آبدا مشهد مقنس^۲ امیر المؤمنین حسین^۳
 علیه السلام^۴ رده و تمامت همراهی^۵ دشت کربلا که میانان^۶ فی آب
 بود و در مشهد جهت حوریدن آب شیرین^۷ زلال فرات روانه گرداید
 چنانچه این زمان تمامت حوالی مشهد^۸ مزروع است و ناغات و بساتین را
 سیاد نهاده اند^۹ و کشتیها که از بغداد و دیگر شهرها بر کنار فرات و دجله
 اند مشهد می تواند رفت و قریب صد هزار تمار حاصل آست^{۱۰} و حیوانات و
 انواع حضر در آنجا بهتر از در^{۱۱} تمامت اعمال بغداد می آید و سادات که مقیم
 مشهد اند بدان^{۱۲} واسطه^{۱۳} عظیم مرقه الحمال^{۱۴} شده اند و چون ایشان
 مردم درویش بودند و جمعی آسوه و نهایت محتاج^{۱۵} تمامت را غله ادرار فرموده
 و سال سال^{۱۶} ایشان می رسد^{۱۷} و در حدود مشهد سیدی ابو الوفا^{۱۸} رحمة
 الله علیه که^{۱۹} همچین میانان^{۲۰} فی آب بود و در مشهد آب شیرین^{۲۱} جهت
 حوریدن^{۲۲} سالی پادشاه اسلام^{۲۳} خالد ملکه در آن صحرا بشکار رفت و برای^{۲۴}
 چهارپایان^{۲۵} آب یافتند و^{۲۶} حرگوران و آهوان عظیم لاغر و ضعیف بودند
 از جهت فی آبی و بی علفی فرمود تا از فرات بهری آنجا برسد تا^{۲۷} در^{۲۸} مشهد
 آب و زراعت مایید و هم حیوانات صحرائی میسایید و بر چو در آن^{۲۹}
 میانان روند چهارپایان^{۳۰} از فی آبی رحمت^{۳۱} رسد^{۳۲} و علف از^{۳۳} حو و
 کلا باشد مادک زمانی بهری معظم آنجا رد^{۳۴} و نام آن بهر فاران سفلی

دوسی الله علیه و علیهم السلام P ۲ — من علی P, W add
 و — L, W insert at صحرا W ۳ — علیهما السلام W
 — گفته L, P ۴ — میانان L, P ۵
 — آلدان و (معور L) at L, P me تمامت مشهد و حوالی L ۶
 — T - L, P - بواسطه آن S ۷ — مدین W ۸ — L, P om
 — نام L add ۱۲ — رسانید L ۱۱ — و نهایت محتاج P om ۱۰
 — میانان L, P, W ۱۴ — میانان L om ۱۳
 — جهت L, P, W ۱۶ — خالد ملکه at om طاران جان W add ۱۵
 — حیوانات را W ۱۹ — بدان L, P, W ۱۸ — خود W add ۱۷
 — ردند L ۲۲ — و P. ۲۱ — رحمتی W ۲۰

نهاده^۱ و بعد از آن از جانب مغربی^۲ شهری دیگر بساحت آن بیان روان گرداید و بلم آن بهر غازانی^۳ کرد و از^۴ آب و زمین چند فدان^۵ وقف آن^۶ مشهد^۷ فرمود و بانی از تمامت^۸ مواضع که آرا^۹ عمارت و استخراج کرده بود با خود خرید و جمله وقف ابواب البر^{۱۰} که در تبریز^{۱۱} ساخته است کرد و این زمان در مشهد سیدی ابو الوفا نیاده باغات و ساین کرده اند و آب شیرین و انواع خضر که هرگز^{۱۲} نداشته پیدا شده و چون آن مشهد از آبادانی دور افتاده بود و مجاوران را از انحراب یاهی رحمت می رسید فرمود^{۱۳} تا آرا^{۱۴} یارویی ساختند در ممالک شهری و در آن حمام و عمارات بساخته اند و سن قریب شهری^{۱۵} شود و عمارات بی اندازه در اکثر^{۱۶} ولایات ساخته و می سازد و امهار^{۱۷} و کهریزها جاری می گرداند و اگر در تحصیل آن شریع رود بتطویل الحجامد و آنچه^{۱۸} فرموده تا بموجب حکم یرلیع شرطنامه شرکت و کلای دیوان خالصات احیا و عمارت کند آرا^{۱۹} نهایت^{۲۰} بیست و در^{۲۱} عهد ساریک او بواسطه عدل شاملش هزاران هزار آدمی مشارکت ایشان تجارت مشغولند و آنچه جهت خود میکنند^{۲۲} صد چندان باشد^{۲۳} و هر جا و ما^{۲۴} که پیش ازین بسد دیار بود این زمان بهرار دینارست و پیش ازین حدود جماعتی که این^{۲۵} زمان عمارت میکند خرافی می کردند و عمارتی که این زمان در ممالک میکنند بعد از عهد^{۲۶} اکاسره در عهد هیچ پادشاهی^{۲۷} نکرده اند و شعب اگر در رورگار اکاسره میر این مقدار خلق تجارت مشغول بوده باشد^{۲۸} چه در آن وقت هر چند^{۲۹} ممالک^{۳۰} ۱۲ محصور تمام^{۳۱} بود لیکن آرا^{۳۲} بسالهای بسیار^{۳۳} عمارت کرده بودند و میر چون در آن وقت مامد این خرابی موده^{۳۴} تکدام عمارت مشغول بودند^{۳۵} و شهر تبریز که این زمان دار الملک^{۳۶} است یارویی مختصر داشت و آن نیز

— آن P insert ۳ — رای L. W ۲ — بهادند L ۱
 — آن P insert ۶ — چندان L. P om. ۵ — آهارا W. ۱۱ — حویها W. ۱۰ — شده است P. ۹ — که P. ۸
 — یاهی W. ۱۴ — باشد W. ۱۳ — بهائی L. P. ۱۲
 — نامت P. insert ۱۷ — شده باشد L. ۱۶
 — گشندی W. ۲۱ — درار W. ۲۰ — اما آهارا W. ۱۹
 — دار السلطه W. ۲۲

حکایت دوازدهم در عمارتدوستی پادشاه اسلام خلفه ملکه و تخریب
فرمودن مردم را بر آن کار

مدرس^۱ گشته و بیرون شهر خانهها و عمارات سیارست فرمود که چگونه
شاید که شهری چندین هزار آدمی آنها ساکن^۲ اند و دار الملک است آنرا
باروی نسازد اشارت کرد تا احتیاط کند که کجا و چگونه می توان ساخت
چون باغات و بساطین بعمارت^۳ شهر متصل است ضرورت بارو در میان
املاک معمور مردم می افتاد^۴ و نیز تخریب کردند که چون در تبریز شریب
E. fol 304 r.^۵ و مقیم فی انداره اکثر متمول ساکن اند نارووا قسمت کند
تا هر طائفه پاره یوحوه حوش سارید عدت دو سه سال پادشاه^۶ اسلام
خلفه^۷ ملکه^۸ از آنجا که همت بلند و کمال مرحمت و شفقت اوست فرمود که
چگونه شاید که بواسطه خیری که^۹ فرمائیم اکثر عمارت^{۱۰} مردم حراب گردد
و متضرر شوند در وقتی که شهر تبریز را بیاد می نهادند چه گمان بردند که
حال آن^{۱۱} عجبائی رسد که چندین هزار خانه^{۱۲} بیرون بارو بسازند و درین
اندک زمان که مشاهده کرده شد این همه خلق زیادت^{۱۳} گفتند و این عمارات
بیرونی ساختند اگر برین قبایس کثرت پیدا شود^{۱۴} امیدست که خلق این
شهر عظیم سیار گردد^{۱۵} همت بلند می باید داشت و این نارووا چنان کشیدن^{۱۶}
که تمام باغات مردم با خانهها بهم داخل محوط افتد تا باغات^{۱۷} حراب نباید
گردد^{۱۸} و تمامت را قیمت زیادت شود و مارا ثواب باشد و نیز ممکن^{۱۹} که
یعن توفیق الهی سرور ایام^{۲۰} چندان جمعیت و ازدحام ناید آید که تمام این
محوط را^{۲۱} خانهها سارند و بهم پیوندند^{۲۲} و حظیگاه^{۲۳} بر مردم باشد^{۲۴} چه
عمرتست^{۲۵} که منی شهرها که خدای تعالی آنرا دولتی مینهد و آبادان میشود
بواسطه کثرت حای بر مردم تنگ می گردد^{۲۶} و دو سه طبقه عمارت بر هم
می بندد^{۲۷} و کوچها تنگ و دیوار^{۲۸} بلند میشود و هوا^{۲۹} متعفن بدان
صا^{۳۰} و با طاهر می گردد و رنجوریهای متنوع ناید می آید و دیگر بار حراب

۱ W. — ۲ E. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ W. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ L. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ L. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ L. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ L. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ L. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

۱ W. — ۲ L. — ۳ P. — ۴ L. — ۵ W. — ۶ L. — ۷ W. — ۸ W. — ۹ W. — ۱۰ W. — ۱۱ W. — ۱۲ W. — ۱۳ W. — ۱۴ W. — ۱۵ W. — ۱۶ W. — ۱۷ W. — ۱۸ W. — ۱۹ W. — ۲۰ W. — ۲۱ W. — ۲۲ W. — ۲۳ W. — ۲۴ W. — ۲۵ W. — ۲۶ W. — ۲۷ W. — ۲۸ W. — ۲۹ W. — ۳۰ W.

میشود مانند شهر خوارزم بنابراین معنی فرمود تا ^{۱۸} بارو^۱ بیرون باغات بگردایند و در آنچه گفته بودید ^۲ که مردم که سکن شهرید و حوض بدهند فرمود که هر چند فائده ^۳ این بارو^۲ ساختن بایشان راجع است ^۴ لیکن رعایا و عوام کویه نظر باشند و عواقب امور و مآل حال ^۵ را ادراک نتوانند کرد ^۶ حالی ^۶ و حوض دادن بریشان سخت آید این کار حیرت مال ار خاصه خود ^۷ بدیهیم و سایریم ^۸ تا ثواب و نیک نامی ^۹ ما را ^{۱۰} ^{۱۰} مذخر ماند و رعایا و خلایق بیاسایند و بعلت این مطالبه کسی بایشان تعلق ندارد درین ^{۱۱} موجب حکم فرمود و مدت ^{۱۲} دو سال است تا آثار آن ^{۱۲} عمارت کرده اند و درین سال آن شاه الله مهره تمام شود ^{۱۳} و شهری دیگر و رنگتر از عموطه ^{۱۴} ندریز قدیم در موضع ^{۱۵} شب و ششم نیز گوید ^{۱۵} که ابواب البر ساخته با فرموده چنانکه ابواب البر ^{۱۶} و اکثر باغات آن محیط است و آرا ^{۱۷} کارایه نام نهاده و فرمود ^{۱۷} که بخار که ^{۱۸} از روم و افریج رسد مار آلتجا گشاید لیکن تمامی آلتجا و از ^{۱۹} آن شهر ندریز یکی ^{۲۰} باشد تا منارعت بیفتد و فرمود تا هر دروازه ^{۲۰} از دروازه های تو ^{۲۱} تبریز داخل شهر متصل دروازه کاروان سرائی بزرگ ^{۲۲} و چهار بازار و حمام ساخته آید و جهت کلزنها و موضع چهاربایان تا تمامت بخار که از اطراف رسد هر قوم از آن دروازه ^{۲۲} که بدان صوب منسوب باشد در آید و در آن کاروان سرائی رول کند و تمامی قناتات ایشانرا صیقل کند ^{۲۳} و حمام در آمده در شهر روند ^{۲۴} و مواضع حوض معین گردایند اگر خواهند قتل کنند و همچنین چون بخار از تبریز اطراف روند ^{۲۵} آلتجا در آید تا تمامی احتیاط باریها کند و از آلتجا روانه گردید ^{۲۶} و از هر نوع عمارات ^{۲۶} بسیار

— ایشار است ۱ P — ۲ S om — بود ۲ W — باروی ۱ P

— ۷ S om — حالا ۶ P — حلال ۵ W

— نام نیک ۹ W — ما از مال خاصه سایریم ۸ L, P, W

— ۱۷ W om — مدتی ۱۱ L, P, W — باشد و ۱۰ W ma

— و ششم نیز گوید ۱۵ L, P om — عموطه ۱۴ S. W — گردید ۱۲ W

— ۱۸ L om — و فرمود ۱۷ L om — (بر) ابواب البر ۱۶ P

— ۲۱ W. om — — ۲۲ — ۲۰ — ۲۰ L om — ۲۰ W. om —

— ۲۳ L, P — کند ۲۳ L, P — ۲۴ T ۲۴ — ۲۵ = L, S, P, W. lae —

— گرداند ۲۶ L —

در ممالک فرموده و میفرماید^۱ دیگر حکم فرموده تا از همه ممالک انواع
 درختان میوه‌دار و ریاحین و حبوبات^۲ که در تبریز بود و مهرگز در آنجا
 کس مدینه بهال و شام آن بیوند کردند^۳ و بذور آن بیاورندند^۴ و ترتیب
 آن مشغول^۵ شدید و این زمان مجموع آنها در تبریز بادید آمده روز بروز
 در می‌رسد و ریادت از آنکه در شرح گنجید و حلائق بدان^۶ مستمع اند
 و دعای^۷ دولت قاهره ثناها الله تعالی میگویند و تمامت ولایات بعید از ممالک
 همد و خنای و غیره ایلچیان^۸ فرستاده تا نعم چیزهایی که^۹ مخصوص بآن
 ولایات^{۱۰} بیارند حق تعالی او را^{۱۱} از عمر^{۱۲} و سلطنت تمتع دهد^{۱۳}

حکایت سیزدهم

در ابواب الممّ که پادشاه اسلام^{۱۱} در تبریز و همدان و دیگر ولایات انشا و
 احداث فرموده و موقوفات و ترشهای ایشان^{۱۲} و خیراتی که بدر کرده^{۱۳}
 B. fol. 304 v^{۱۴} پادشاهان مغول را از اوروغ چینگیزخان رسم و عادات^{۱۵}
 ایشان تا اکنون^{۱۶} چنان بوده که مدفن ایشان در موضعی^{۱۷} باشد نامعلوم از
 آبادانی و عمارت دور چنانچه هیچ آفریده بر آن مطلع نبود^{۱۸} و حوالی آرا
 غروق^{۱۹} کرده تضمندان سپارند^{۲۰} تا هیچ کس را بدان نزدیک نگذارند و
 پادشاه^{۲۱} چون مسلمان شد و آیین دین را بیوق رساید فرمود که هر چند^{۲۲} رسم
 پدران ما ایست^{۲۳} و نیز اگر مسلمان نخواهد که مدفن او معین بود در
 دین داری^{۲۴} حلی نیست لیکن در آن فائمه بیست و چون مسلمان شده ایم

۱ L om - آن بیوند کردند ۲ L om - و می‌فرمود ۳ P phvo - شام آن بیاید گردانیده از دور بیارود ۴ L om - ولایت W ولایت ۵ L om - کاشته و ۶ L om - ایلچیان ۷ W om - دولت ۸ W om - این پادشاه اسلام پناه عدالت مستکارا ۹ W. phvo - رتبه‌های همت سرسازد حرمة السی و اهل بته الطاهرین ۱۰ L. P add - والسلام ۱۱ L. P add - عاران جان W add - خالد ملکه ۱۲ L. P, W - که بدر کرده L om - بو خیراتی که بدر کرده ۱۳ I - P, W, B om - ایشان تا اکنون ۱۴ P om - از عهد او تا ۱۵ L - عادت ۱۶ L - اسلام خالد الله ملکه ۱۷ P add - تورون ۱۸ W - شود ۱۹ W - بیست ۲۰ L, P, W - خالد ملکه L. add -

باید که شمار ما نیز^۱ بر طریقهٔ اسلامیان باشد خصوصاً چون رسوم اسلامی بسیار بهتر^۲ از آن عادات^۱ است و در اوایل^۲ حال در حراسان بزیارت مشهد^۳ مقدس^۳ طوس علی ساکنه^۴ السلم و تربت سلطان بایرید و^۵ ابو الحسن حرقانی و شیخ ابوسعید ابو الخیر^{۱۰} و دیگر اولیاء آنجا رُوح الله رسمهم^{۱۱} رفته بود و ترتهاه^{۱۲} آن قناع و احوال^{۱۳} مجاوران آن مشاهده کرده و بعد از آن^{۱۴} چون مسلمان شد^{۱۵} زیارت مشهد مقدس^{۱۶} ۷^{۱۷} امیر المؤمنین علی^{۱۸} علیه السلم^{۱۹} و دیگر^{۲۰} مشاهد و مرار^{۲۱} اولیای بنده^{۲۲} قدس^{۲۳} الله ارواحهم در یافت^{۲۴} و روزی فرمود که کسی^{۲۵} که^{۲۶} برین وجه مرده باشد^{۲۷} مشهد و مرار او برین^{۲۸} گونه بود او را چگونه از^{۲۹} ۱۱ مردگان توان شمرد این مردن بهتر از زندگانی دیگر است و هر چند ما را مرتبهٔ صلحا بیست لیکن از راه تشنه^{۳۰} ۱۲^{۳۱} نایشان انواب البری ساختن که جای آخرت ما باشد و بدان واسطه حیری و صدقه جاری کرده تا بركات آن رحمت خدای تعالی دستگیری^{۳۲} نماید و ثوابی دائمی متذخر گردد و معایت بیکو بود و درین وقت که حقی تعالی قدرت داده آثار کبیم تا باشد که یمن توفیق تمام گردد و چون در^{۳۳} ۱۳^{۳۴} دار الملک تبریز بود^{۳۵} ۱۴^{۳۶} آنجا اختیار فرمود و خارج شهر در جانب^{۳۷} ۱۵^{۳۸} غربی در موضع شب^{۳۹} ۱۶^{۴۰} خویشین طرح کشیده آنرا بیاد نهاد^{۴۱} ۱۷^{۴۲} و این^{۴۳} ۱۸^{۴۴} زمان^{۴۵} ۱۹^{۴۶} چند سال است تا عمارت آن مشعولید^{۴۷} ۲۰^{۴۸} و از گسد سلطان سحر ساجوقی عمرو که معلم ترین^{۴۹} ۲۱^{۵۰} عملرات عالم است و دیده بود بسیار^{۵۱} ۲۲^{۵۲} با عظمت تر بیاد از آن^{۵۳} ۲۳^{۵۴} نهاده^{۵۵} ۲۴^{۵۶} و هیات و طرح آن قناع و کیفیت مصارف آن حیرات برین موجست^{۵۷} ۲۵^{۵۸} که انصاف می‌راند و مفصل میگردد^{۵۹} ۲۶^{۶۰}

۱ - ساکنها الصعبة و . P. ۴ - W om. ۳ - اول W ۲ - طابت P ۱

۵ - مقدسه W ۶ - روحهم W ارواحهم P. ۷

۹ - بنده W ۹ - مرارات P. ۸ - رسی الله عه L. exhibet ۷

۱۱ - دست E ۱۲ - جمله W ins. ۱۱ - L. om. ۱۰

۱۶ - شم W ۱۱ - محراب W ۱۵ - E. om. ۱۴ - P. om. ۱۳

۱۸ - درین L. P ۱۸ - T. = L. دبا نهاد B. P. W ۱۷

۲۰ - مستندترین L. ۲۰ - است ab om verba usque ad مدت J. P. ins. ۱۹

۲۱ = P. S. ۲۳ - T. ۲۳ - ۲۲ W om ۲۲ - مباری W. ۲۱

۲۳ - و طرح آن قنعه شربه برین موجست ۲۴ - ۲۳ - W. pro ۲۲

۲۵ - والله اعلم بالصواب et add که مفصل میگردد ۲۵ - ۲۴ - L. om ۲۵

حکایت سیدهم در ابواب البر که پادشاه املام در نمرز و همدان و دیگر ولایات ۲۰۹
 انشا و احداث مریجه و موقوفات و ترشهای ایشان و حیران که بدر کرده

۱ S. fol 305 r مصارف

۲ موقوفات ابواب البر مذکور و سایر حیرات و مسرات که ضایع است بموجب شرط واقف
 ۳ غاران خان ۴ قبل الله مه بر حسب مفصل و قتیبه عمار که بطریق احوال

حرف

آنچه نگند عالی و دیگر ابواب البر که در حوالی آست تعلق دارد

اضافات	مواجب	۴ نگند عالی	اضافات
۵ فرش و طرح	مرتزه ار	۶ فرش و طرح	مرتزه ار
و بهاء ۳ شمع	حفاظ و	و بهاء شمع	حطیب و
و مداب و	عمله	و مداب و	امام و واعظ
عطر ۷ و مصالح		عطر ۵	و مؤذنی و
حلاوه ۳ در		مکنز و عمله	
شبهای حبه			
۸ نام ۴ حفاظ			

اضافات	مواجب	۶ مدارس	۱۱ حلقه
۹ فرش و طرح و	مرتزه از مدرسان	۱۲ اصالت	مصالح
وجه روشنائی	و میدان و فقها	۱۳ فرش و طرح	آتش بامداد
و عطر و آلات	و حمله	و آلات ۱۴ مطبخ	و شدائگه و
حرفی ۷ و غیرها		و وجه روشنائی	سوخ عام
		۱۵ و عطر	در ماهی دو روست
		۱۸ مواجب	
		۱۷ مرتزه از	معیبه رسم
		شیخ ۱۹ و امام و	قنرا و مساکین
		متصوفه	جهت بهاء کربان و
		۲۰ و قوالان و	مداس و پوستینی
		خادم ۲۰ و دیگر	گول
		اصناف ۲۱ عمله	

— حلاوه ۳ P — غاران خان — ۲ L, P om — ۱ L, P om

— و عمرهم ۵ W add — ۴ I um — ۳ W add

— سرمی ۷ W — ۶ W add — ۱ W add

دارالسیاده		رصد	
اضافت	معاش	اصافت	مواحب
موش و طرح و بهاه شمع ^۱ و مداب و عطر	سادات از قیب که مقیم آلجا باشند و سادات آینده و رونده	قروش و طرح و بهاه مذاب و زر و عطر ^۲	موقوفه از مدرس حکمیات و معید و متعلمان و حازن و ملول و سائر عماله
و طیفه مرتب که تجهات دار السیاده قیام عماید ^۲ و خدمت سادات توجیب شرط واقف بجای ^۳ آورد ^۴	مواحب عمله ^۵ از خادم و مطبخی و دیگر کارکنان که آلجا باشد ^۶	اصلاح و مرمة آلات و ادوات ساعت و رصد و آنچه تکار آید ^۷	

بيت الكتب		الشعا ^۸	
مصالح	اضافه	مصالح	اصافه ^۹
اصلاح و مرمت کتاب و نمن ^{۱۰} کتاب حسودی	موش و طرح و بهای مذاب	ادویه و اشربه و معاجین و مراهم و اشکال و مرقبات و حامه حوان و ملاس ^{۱۱} بيماران	موش و طرح و بهای ^{۱۲} مذاب و زر و عطر ^{۱۳} و آلات حرقی

۱ B om — ۲ L — ۳ B om —

۴ L — ۵ B, IV om — خدمت سادات کند W, p. ۷۸, آورد L

۶ L, P — ۷ W oct — کارکنان (آلجا) دارالسیاده

۸ — و نمن W om ۱۰ — پلاس W ۹ — و آنچه تکار آید A P om

حکایت میرداماد در ابواب الر که پادشاه اسلام در سرور و همدان و دیگر ولایات ۲۱۹
اشا و احداث فرجه و موفیقت و توفتهای ایشان و شیرازی که سر کرده

۳۷ مواجب	تخمین	مواجب	بیاض
۳۸ مرتزقه از طیب	اموات که	مرتزقه از	تصحیح ۴
و نکال ۳۹ و جراح	بیگاه ۲	حازن و مابول	
و حازن و خادم	آنها و غات	و فراش ۳	
۴۰ و عمده ۱	یاسد		

۱ بیت المتولی v. fol. 305 S

۲ مواجب بیام ۷ يك نفر
یوان که آرا مقررست

بیت القانون

اصافه	مصالح
فرش و طرح	واجرجات
و نهای مذاب	قواین و مسح
و زر	واجب آل
مواجب	بیاض
مرتزقه از	تصحیح ۶
کاتب و	
حازن و فراش ۵	

گرمانه سبیل

حوضخانه ۸

مواجب	مصالح	مواجب	مصالح
عمله از جمعی	میر و سطل	نام یک نفر	مذاب و زر و
و نوکران و	رنگ و چراغ	فراش	عطر ۴ و اریق و
حمامدار و	و سبک و عفره		سور ۵ و حرم و کوره ۶
و قواد	و هیرم ۱ و دلف		
	گلخن		

۱ L, P, W om. سایر عید

۲ L, P, W, om. —

۳ B om. فراش — مواجب — T = L, P, W. —

۴ T = P, B, L, W

W om. — بیاض صحیح — ۵ B om. فراش — مواجب — T = L, P, W —

۶ T = P, B, L, W om. — بیاض صحیح — ۷ L, P — نام —

۸ L, P add. و متوسی — ۹ L add. بستان — P بدل —

۱۰ W om. et om. raris sequenti —

حرف ۱

۹ آنچه از صلح و تواضع ابواب اثر مد کورست

۸ مصالح	مصالح	مصالح
حلوانی ^۷ که در شبهای جمعه رسم اهل مسجد و حاقناه و مدارس و ایتام ^۹ و سایر خدمت بدهند ^{۱۰} بیرون آنکه ^{۱۱} در گنبد عالی جداگانه معین شده بموجب تحصیل دفتر ^{۱۲}	آتش بزرگ که هر سال در آن روز که واقف شکر الله صیبه بخوار حق تعالی پیوسته بدهد و شرط آست ^۲ که بخاوران ^۴ بقاع مذکوره و ائمه و اعیان و مستحقان تبریر و وعیرم که آنجا آید جمع شوند ^۳ و حتم کند و آتش جویند و صدقه که معین شده ^۶ آن روز بدهد	۵ آتش بیرونی بکوشک عادیه که امراء ^۲ معمول ^۵ و تارک و کسانی که آنجا آید چون ^۴ زیارت کنند باز کوشک آید و این ^۳ آتش آنجا جویند ۱۳ ما محتاج ۱۴ آتش هر روزه و عمله از مطعی اصافه ^{۱۳} فرش و طرح و آلات ۱۵ مطبخ و مصالح شرت ^{۱۴} خانه ^{۱۴} آنجا ^{۱۵} ۱۶ و بهای مذاب و غیره ^{۱۶} ۱۷ ما محتاج آتش مذکور ^{۱۷} که درین روز بدهد

۲۱ اخراجات	مکتب	حجت
۱۹ عدین و ایام و ایالی مشترک ^{۱۸} از ^{۱۸} عاشور و شب قرآن آموزند و تربیت کنند ^{۲۱} از پوست گوسفند هر سال دو هزار عدد بخرد و بدهند	۲۰ شرطت ۲۱ آغا جمع آید ۲۲ خلاوا ۲۳ درها ۲۴ ل. P om ۲۵ ل. P om ۲۶ ل. P om ۲۷ ل. P om ۲۸ ل. P om ۲۹ B. W om ۳۰ ل. W om	۲۲ مستحقان مسکین ^{۲۲} پوستین ^{۲۳} گول

۱ W om — ۲ L om — ۳ L. W —
 ۴ L. P om — ۵ L. — آغا جمع آید —
 ۶ — ۷ — ۸ L. P om — ۹ خلاوا — ۱۰ — ۱۱ —
 ۱۲ W — ۱۳ L. P — درها — ۱۴ —
 ۱۵ L. P, W — آنچه — ۱۶ L. P om —
 ۱۷ — ۱۸ L. P om — ۱۹ —
 ۲۰ — ۲۱ B. W om — و در روز —
 ۲۲ — ۲۳ W om — از —

حکایت سیزدهم در اجاب التز که پادشاه اسلام در سرز و همدان و دیگر ولایات ۲۱۲
افشا و احداث فرموده و موقوفات و تولیهای ایشان و حیرانی که مذکور است.

هدیه

وجه

صد محکم مصحف

معیشت ۲۱ سالانه

که ۷ هر سال تنجید بد

و ۱ عیدی صد هر ۲۵ کدوک ۲

نجم بد

چون قرآن آموخته

باشد ۳ چه ۱۱ مقداری ۴ عیدی

بدهد و سنت بکند

۵ و معوض ایشان دیگران *

یار بد ۶

اضافه

فرش و طرح مک

۷ بیج بر معلم و بیج

و آنچه نیکار آید

رقیب که ملایم ۸ کدوکان

باشد و بیج عورت که

۹ عم حواری کند

جبهه

نخبه بر

۱۰ تربیت

انواع مرغان که در شش ماه

۱۱ اطفال که راه ۱۱ می آید عدا که در ترور وفات

درستان که سرها و روف ۱۲ باشد

ایشان را ۱۳ برگرد و احرة باشد و آن مقدار

گندم و گندورین ماصه و نام

دایگان و ۱۴ ما بخناج ترکه داشته باشد

ریر بد تا ۱۷ بخورید و هیچ

ایشان بدهد تا ۱۹ آخه که ۱۴ ایشان را ۱۱ دهن

کس ۱۸ آن مرغان را نگیرد

که بزرگ شود و ۱۰ سن کند ۱۵

و هر که قصد ایشان کند

۱۶ تمیز رسد ۱۱ صعی

در لحت و مسطح حق

یا پیشه تواند آموخت ۱۲

تعالی ۱۹ باشد و متوقی و

۲۰ ساکنان قناع ۲۰ مایع و

متعرض شود ۲۱ والا آتم باشد

مقدار ۴ B, L, P — ۳ W. om — ۲ کدوکیت B ۷ — ۱ L, P —

در ۷ W ms — و ثابت کند ۱ W add — دیگر ۵ W —

۸ L, P — ۹ T. ۹ — ۱۰ — W, S, L, P om —

۱۱ T ۱۱ — ۱۲ — W, S, L, P om — ۱۳ P om — ۱۴ — ۱۵ —

۱۴ W ms — ۱۵ — ۱۶ W ms — ۱۷ W ms — ۱۸ — ۱۹ W —

۲۰ L, P add — ۲۱ P. om — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۵ —

عوض		جهت ^۱
سوی و کوره که غلامان	راهها ^{۱۰} از سنگ پاک	بیوه ربان درویش که هر
و کبیرگان ^۲ و کودگان مشکند	کردن ^{۱۱} و پول و جویها ^{۱۲}	سال ^۳ از برای ایشان یسه
متربی امینی را در شهر تبریز	صفتی از شهر تبریز تا	بدهد تا مابده ^۴ مبارد از
صب گرداند ^۵ تا هر گاه که	مقتدار هشت فرسنگ از	پانصد هر بیوه رد هر یکی را ^{۱۱}
آن جماعت آب کشد و	حوالی و جواب آن	چهار من پسته مخلوط بدهد ^۶
سوی ایشان بشکند ^۷ و از	ر و حنی که در دفتر معصل	
حد او بگاز ^۸ برسد ^۹ تحقیق	است	
کرده ^{۱۰} ایشان را ^{۱۱} آن امین ^{۱۲}		

عوض دهد^۹

وجه عمارت	وجه	مهرسومات ^۳
رقبات ^{۱۴} موقوفات و مسلات	عمارت گسد عالی و ^{۱۳}	مواب و عملة دیوان اوقاف
از ضیاع و عقار و مستعلات	انواب اثر که در ^{۱۴} دوا برده	انواب البر ^{۱۵} مذکوره که موسوم
که انواب البر ^{۱۶} مذکوره تعلق	صلح آست و گوشک	است اوقاف ^{۱۷} خاص موجب
دارد در ^{۱۸} تمامت ولایات ممالک	عادلیه که از بخون خان ^{۱۵}	شرط واقف بیرون اعمال
هر کجا چیری از آن ^{۱۹} هست	ساخته است موجب	ولایات و مواضع ^{۱۲}
مشرط واقف ^{۲۰}	حق واقف که در وقفیه	
	مبارکه مسطورست ^{۱۶}	

— گرداند L, P ۲ — کبیر W ۲ — هر یک را L, P هر یک B ۱

L, P ۳۰۰ بار حد او بگاز S, W om. — شکسته شود L, P ۴

— از غلامان و باندان و پسران بتواحد شواست و از در بررسد

— W, om ۷ — تحقیق W تحقیق کرده P om ۶

— براهها P ۱۰ — دهد L, W ۹ — آن امین S, L, W om ۸

— ر حویها W om ۱۲ — کشد W, ۱۱ — که W om ۱۳

— سان W om ۱۰ — L om ۱۴ — سائر L om ۱۳

— W om ۱۸ — P, om ۱۷ — و السلام L, om ۱۶

— تصرف رساند L, add ۲۰ — از آن W om ۱۹

حکایت سیزدهم در ابواب الرکه که پادشاه اسلام در تبریز و همدان و دیگر ولایات ۲۱۰
اشا و اعداء فرجده و موفقات و نفعهای ایشان و جبرانی که بدر کرده

۲۱ و چوون همت همایون چنان اقتضا کرد که ازین ۱ حیرات و ۲ ابواب
البر بیشتر اصناف خلق بهره‌مند باشد ۳ ثوجب مشروح ۱۸ معین فرمود و در
ممالک از آنچه شرعاً حق مطلق و ملک طلق او بود بر آن وقف کرده
ر و بعضی که هیچ طاعن را بر آن اعتراضی ۱۹ نتواند بود ۴ و تمامت
مشتیان و ثنقات و علای معظم و قصه اسلام بصحت آن فتوی دادند و
حکم کردند ۵ و فرمود تا همت سخته و قصبه ۱۹ نویسد و جابه ۶ مستجل
گرداند تا یکی در دست متولی باشد و یکی مکمه شریف ۷ و یکی ۸
در دارالقضاء دارالملک ۱۹ تبریز و یکی در دارالقضاء مدینه السلام بغداد
و یکی و یکی ۹ و سهند ۱۷ و بهر مدت قصه خداد
و تبریز گواهان آرا تاره گردانیده هر قاصی که متقلد شغل قضا گردد
حالی که رسد بشید ۱۸ بیشتر آرا مستجل گرداند و فرمود تا درین
ابواب الرکه مذکوره ۱۰ جماعتی که افضل و اکمل عصر باشد ساکن ۱۹ و
متوطن گردند و همواره ملازم باشند و در ولایت همدان در حدود سفید کوه
در دیه نور مجرد حاقهای معنو ساخته ۲۰ و املاک بسیار بر آنها وقف کرده
وارد و صادر از آن حیر در آرایش اند ۱۱ چنانکه همگان مشاهده میکند
دیگر ۱۲ در هر ۱۱ ولایت که رسید و بهر وقت که جهت فسیه و حالی بدرگاه
حق تعالی امید و رازی و یاری مستور داشت بدری و صدقه ۲۲ الترام نمود و
تمامت نانا رسانید ۱۳ و بوقت آنکه لشکر مصر را مهرم گردانید ۱۴ و در
دمشق بر سر سلطنت شست بدری چند ۱۵ که نگاه آن عریضت بعضی
درین ممالک و بعضی در آن ممالک ملتمس شده بود تفریر میفرمود یکی جهت
وزار سیف الله خالد ۱۶ من الولید رصعه که در مصاف در آن حدود افتاد فنادیل
در و طرح و فرش بود هم آنها تسلیم زوت و دیگر مدر کرده بود که چند
۱۷ پاره دیه از اعمال دمشق و بیت المقدس و مشهد ارحم حلیل صلوات الله

— سرزات L III و ۲ B om — L, P. om ۱

— جمله ۱ W — کرده W کرده L — باشد W — سمانند W ۲

— و یکی W add ۹ — دیگر W add ۸ — شریف W ۷

-- رساند W ۱۲ — ۱۲ P om — آید W ۱۱ — مذكر L, P ۱۰

— گردانید W ۱۴

علیه وقف نماید و میر نذر فرمود که چون بیش ازین ^{۳۳} از سلاطین مصر و شام اوقاف حرمین و سبیل الحاح را در وجه مصالح لشکر و دیوان صرف میکنند و هتوی تاویلی ^{۳۴} این معانی خاطر می دارند و بحقیقت روا نیست و چون حق تعالی این ملک را بمن ارزانی داشت آن موقوفات و مسبلات را ^{۳۵} تمامت تصارف خویش رساند و قطعاً در وجه لشکر و دیوان صرف نکند و فرمود که این مملکت حالی در تحت ^۱ ۸. fol ۳۰۶ ۲ تصرف ماست و چون مراجعت می نمایند لشگری تمام جهت محافظت خواهیم گذاشت بیت خبری که کرده بودم ^۲ نامصا باید ^۳ رسانید و درین ابواب التری یربیع و قصبه نامه اصدار ^۴ فرمود و درین ^۵ ممالک نذر ^۶ فرموده بود که ^۷ بیست تومان مال از رایجوهای ^۸ مالک ر سبیل ^۹ ادرار و وقف و صدقه و اعام در حق جمعی از امرا و وصیح و شریف توانگر و درویش و لشگری که هر سال ^{۱۰} در قور بلتای جمع شوند بدهد و چون مراجعت فرمود آن نذر را نادا رسانید و هر طائفه را قوم ^{۱۱} علی قدر مراتبهم ^{۱۲} تشریف کمر مرصع و ماده و جامهای متنوع ارزانی داشت و در بیست تومان که ر سبیل ادرارات و صدقات بسر فرموده بود ^{۱۳} این زمان در هر ولایتی مقرر و معین سال سال مجری و بمصامت و بیرون ازین حکم فرمود که از هر وجوه که بحراجه آورند ^{۱۴} بهر ده دیباریک دیباز و بهر ده تا حله یک حله و عشر دیگر اجناس علی حدیة چندا گردانند و بمواحه سرایی سپارند که ^{۱۵} جهت این مصلحت معین شده تا طارن آن وجوه باشد و همواره آنرا بدرویشان و مستحقان می رساند ^{۱۶} و غیر مستحق را هیچ وجوه ^{۱۷} از آن بدهد ^{۱۸} که ^{۱۹} از حرمانه اصل رسانند ^{۲۰} و هر سال بر آن جهت تمامت مرارهای متتر که برده و شمسدان و قنادیل فرستند ^{۲۱} و همواره در سر با حق تعالی یاری داشته باشد و محقق داند که سلطات او مال درگاه بواسطه خیرات و صدقات ^{۲۲} و تدور بلا کلام روا گردد و بالحجار رسد و اجر آل صایع نماید و شهت بیست که در شیخ نصیری هیچ آورده ^{۲۳} ^{۲۴} چندین

۱ L. om — در تحت ۲ L. — دریم ۳ W. om. ۴ naqar ad ۵

۶ L. P. W ma — مبلغ ۷ L. P. — ایجوی ۸ L. P. —

۹ L. P. W. om — قوم قوم ۱۰ L. P. W. om — کرده بود

۱۱ L. — می رساند ۱۲ W. om — بدهد ۱۳ L. —

۱۴ P. om ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ P. om ۱۸ —

۱۹ — ۲۰ — ۲۱ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ —

حکایت چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع حیات فی امانت و نامتدینان ۲۱۷
 حیات و مسرات و انعامات و ادرارات و صدقات جاریه از هیچ سلطان
 بدیده باشد حق جمل و علا^{۱۸} این پادشاه داد و دهش را^۱ توفیق ریادت
 حیات اوزان دارد^۲ و مرکبات و مشوات آن برور همایوش در رساناد^۳

حکایت

چهاردهم در دفع تزویرات و دعاوی باطل و دفع حیات فی امانت و نامتدینان
^{۱۸} پادشاه اسلام^۴ حلد سلطانیه از کمال معدلت انواع تزویرات و دعاوی
 باطل را دفع فرمود و طائمه قصه و خطاها که در^{۱۹} علوم شرعی ماهر
 باشد^۵ از تحریر قسالات و وثائق مع فرمود^۶ و تمامت قضاقر فرمود تا
 قسالات را ریک طریقه برسد^{۱۸} چنانکه جمله دقائق^۷ شرعی مرعی باشد تا
 ابواب مسازعات میان حلق مسدود ماند و شرح آن معانی^۸ چون توصیعی تمام
 در^{۱۹} ضمن احکام و دستور مسطورست صور آن برینها تحریر می پیوندد تا از
 آن معلوم شود و سخن مکرر نگردد و آن احکام و دستور برین^۹ تمصیلت^{۱۰}

برلیع	برلیع	برلیع ^{۱۸}
در ۱۲ اثبات ملکیت	در باب آنکه	که در ۱۱ ^{۱۹} باب تمویض
نافع قبل البیع	دعاوی سی	قضا ^{۲۰} بقضاة داربد
	ساله بشوند	

برلیع	برلیع
دستور الوثائق ^{۱۳} که تمامت	در باب تاکید
آنکه عصر بر آن	احکام سابق
اتفاق کرده اند	و تمهید شرائط
	لاحقه

^{۲۱} و سواد هر یک از احکام مذکور برین مصل است که شرح بر می پیوندد^{۱۴}

— دارد ۲ T = L, P, W, S — داد و دهش را ۱ P om.

— آتة ولی الامانة و الله التوفیق ۳ L, P add

— کرده ۶ W — باشد ۵ W — حلد سلطانیه et om عاران جان ۴ W ms

— وثائق ۷ P

— که اثبات می یابد W add که بوشه می شود والسلا ۱۰ L add

— که در باب L, ms ۱۲ P, ms — ۱۱ S, W om —

— ۱۴ solum m S et W — و سواد ۱۴ verba . — وثائق ۸ P om.

سواد

۳۳ یرلیع در باب تمویص قصا ۱

۳۴ سم الله الرحمن الرحيم

بقوة الله تعالى ۳۵ و میامن

الله المحمديۃ فرمان

۳۶ سلطان محمد عازان

S fol 307 r ۱ استعاق و ملک و کسای که از قبل ما ۲ در فلان طرف حاکم
اند نداسد که فلانی را ۳ قصای آغا و توابع آن ۴ فرمودیم تا هر
قصیه و کاری و مهمی که ۵ بشرع تعلق داشته باشد درین
ولایت یا او گویند ۶ تا او حکم کند و مقطع رساند و مال ایتم و عاشر را بگو
محافظت نماید و بیرون ازو کائناً من کان هیچ آفریند در ۷ میان کلر او در
بیاید و کسی را که او در زندان شرح کرده باشد هیچ آفریند آن زندانی را ۸
بیرون یارد و جماعتی که ۹ نهیات و کارهای شرعی موسوم اند خلاف او نکند
و چون حکم یرلیع زدگی چینیگیران چاست که قصا ۴ و دامشندان و
علویان فلان و قوچچور دهد فرمودیم که بر آن موجب معاف و مسلم باشد
و مال و قوچچور ایشان ستاند ۷ و اولاد و سوسون ۶ ازیشان ۷ بگیرند و
در حایهای ایشان نزول نکند ۸ و ایلیچی فرویارند ۹ و ادرار ۱۰ عوچی که
مخاامره و دفاز در آمده سال ۱۱ سال ۱۲ بی قصور می رساند و هر که راز
و در روی قاصی سحان سحت گویند و جواب دهد و حرمت او کم کند
فرمودیم تا شعه ولایت ۹ او را سرا دهد دیگر قاصی را هیچ آفریند پیش
خود نخواهد قاصی بر چون کار شریعت قطع کند عوچی که حجت و
موجب ۱۲ ۱۰ داده هیچ نهان و علت از هیچ آفریند چیری ستاند و چون
حجتی نو بویسد ۱۳ عوچی که حکم یرلیع حد آگاه فرمودیم ۱۴ حجتهای که بر او

۱ - فلان قاصی را ۳ L om - ۲ - قصا اسلام add L ۱

۳ - سوسون I سوسون L ۶ - فرود L om ۵ - باشد که آن W ins ۴

۶ - بیاید W بیاید L ۹ - L, P, S om ۸ - ایشان L ۷

۷ - همه ساله L ۱۱ - ادرار W ادرار او P ادرار L ۱۰

۱۲ - سطلی حقه فرموده ایم L, P, W ph. ۱۳ - بویسد W ۱۴ - بجهت L, P ۱۲

حکایت چهاردهم در دفع ترویرات و دعوی باطل وضع خیانت ناماتان و مانند ایشان ۲۱۹

۱۱ پیش طاس عدل حاضر گرداند^۱ و در آنجا اندازه و بشوید و دعوی که از مدت سی سال مکرده باشند^۲ حجت‌های کهنه^۳ که تاریخ آن بیش از سی سال باشد بموجب حکم یرلیخ و شرطی^۴ که علی حدیقه درین باب فرموده نم مسموع ندارد و چون^۵ چنان قبایلهای کهنه را پیش او آرند شخصان و مدعیان بدهد و در طاس عدل بشوید^۶ دیگر دعوی تلجیه نشوید و کسی که تلجیه کرده باشد ریش او تراشند و زرگاو بشاوند و زرگد شهر بر آرند و تحریر تمام کنند و بعد ازین محضر سوینسد و اگر بوشنه^۷ باشد^۸ بشوید دیگر دو مدعی که پیش قاضی روند با اگر در حمایت کسی روند و جماعی متعلم را مدار القضا حاضر گرداند^۹ تا مدد ایشان دهد قاضی باید که مادام که ایشان از دار القضا بیرون روند قصیه و دعوی بشود^{۱۰} و البته تا جماعت حامیان^{۱۱} حاضر باشد قضایای شرعی بحضور ایشان پرسد^{۱۲} دیگر دعوی که میان دو معول باشد یا میان يك معول و يك^{۱۳} مسلمان و دیگر قضایا که قطع و فصل آن مشکل باشد فرمودیم تا در هر ماهی دو روز شعبان و ملوک و بستکیان^{۱۴} و قضاة و علویان و دانشمندان در مسجد جامع ندیوان المطالمة^{۱۵} جمع شوید و دعوی بجمیعت بشوید و نکه آن رسیده^{۱۶} بموجب حکم شریعت هیصل رساند و مکتوب بویسند و محل کرده حطهای خود^{۱۷} نگواهی سوینسد تا حد از آن هیچ آورند^{۱۸} محال طمن باشد و ابطال تواند کرد^{۱۹} دیگر ملکی که در آن گفت و گوی و دعوی و شاقص باشد مادران ترکاکان^{۲۰} خاتوران فرزندان دختران دامادان امیران تومان و هزاره و حسنه و دهنه و مفلان بسیار و بستکیان^{۲۱} دیوان زرگ قاضیان علویان دانشمندان شیخان رؤسا در میان بیاید^{۲۲} و شریعت و بموجب حکم یرلیخ که^{۲۳} فرموده ایم این^{۲۴} قاضی فلان احتیاط ملیح نماید تا در هر ملکی و معاملتی که در محل راجع باشد^{۲۵} قضاة آن سام این جماعت مذکور سوینسد^{۲۶} و اگر^{۲۷} بد^{۲۸} که دیگری بویسد

- شریعت ۱ L. - شروط ۳ L. - باشد ۲ W. - گرداند ۱ L., B. -
 - پرسد ۷ W. - بشوید ۶ L., P. - باشد ۵ W. -
 - نواند کرد ۱۰ L. - بر آنجا ۹ L. ms - ندیوان المطالمة ۸ L., P. -
 - ۱۱ B. om. - ۱۲ W. om. - ۱۳ B. om. - باشد ۱۱ L. -
 - بیست ۱۵ L., P., W. - سوینسد ۱۴ L., P., W. -

مابع شود^۱ دیگر مهر را^۲ که برده بموجب احکام یرلیغ که پیش ازین فرموده ایم برده نبصار و بیم باشد^۳ ریادت از آن^۴ برده دیگر در ولایاتی که از توابع فلان باشد و قصه آن^۵ بدو تعلق دارد^۶ آنچه از شهر دور باشد^۷ و لائق آنکه^۸ قاضی^۹ نصب کند^{۱۰} در چنان شهر^{۱۱} قاضی مستعد نصب کند^{۱۲} و بموجب مذکور حجت مار گیرند^{۱۳} و مهر ماهی احتیاط کار^{۱۴} ایشان نکند^{۱۵} تا عوجی که حکم فرموده ایم راه شریعت و راستی نگاه می دارد^{۱۶} و از آن عاقل باشد^{۱۷} و اطاعت دهد تا قنالات^{۱۸} بویسد و حکم شرع نگذارد و مهر ماه سخت پیش وی فرستند و آنچه بواسطه دیهست و قاضی نصب کرده باشد^{۱۹} S. fol. 307 v. نماید که دعاوی و قضایا بشود و حکم نکند و سجلات املاک بویسد و بیرون از حیطه خواندن و حجتهای فروص^{۲۰} و صدق نامه هیچ کافد بویسد و اگر قضیه مشکل و دعوی بزرگ اتفاق افتد بشهر آید و پیش قاضی شهر^{۲۱} عرض کند تا او قطع رساند دیگر می باید که معتمدی متدین را نصب کند تا تاریخ حجتها بویسد و روزنامه داشته^{۲۲} باشد و احتیاط تمام کند^{۲۳} تا اگر کسی ملکی را فروخته باشد یا رهن بدهد و ناری دیگر هر شود یا نگردد^{۲۴} بعد روشن شود^{۲۵} و اکنون باید که^{۲۶} احتیاط تمام نماید اگر کسی چندین کرده باشد ریش آن شخصی^{۲۷} تراشد و گردد شهر را آرند تاریخ بویسد^{۲۸} بر اگر ازین قضایا چیزی مهم کند و پنهان و مخفی^{۲۹} دارد گناهکار و مردنی باشد^{۳۰} و السلام

۱ L. P. W شود — ۲ L. P مهر مهری را

۳ L. P ma مهر — ۴ W om — ۵ L om nequo ad ۱ —

۶ L. P. W. add منتهی باشد — ۸ W —

۹ P p. v. e در آن مواضع — ۱۰ P W om A — ۱۰ —

۱۱ P — ۱۲ W. نکند — ۱۳ L. می دارد ot add —

۱۴ L — ۱۵ P, W —

۱۶ L ke ۱۶ — ۱۷ — ۱۷ W om — ۱۸ W —

۱۹ v ۱۶ — ۲۰ P — ۲۱ W — شخصی را L او P —

۲۲ L add et udil کشتی باشد W بجزیراتی تاریخ فلان والایه

سواد برلیخ

در باب آنکه دعاوی سی ساله^۱ قیودی که معین شده بشود

بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالى قصة ممالك مداسد که همگی^۲
 و میامن الهمة المحمدية فرمان سلطان همت ما ر آن مقصور و مصروف
 است که حور^۳ و ظلم و تعادی
 محمود عاران
 و دعاوی ماطل و شاقص از میان
 خلق رد داریم تا عالم و^۴ عالیان
 هراج مال و رهه حال روزگار گذراند
 و آثار معدلت ما محاص^۵ و عام و دور و ردینک برسد و شامل گردد و
 مواد خلاف و راع از میان جمهور مرتفع گردد^۶ و حقوق در مرکز^۷
 خویش قرار گیرد^۸ و^۹ ابواب زبور و تنجیه و حیات نکلی مسنود
 گردد^{۱۰} و بدین سبب نکرات یرلیمها محصور قضایه و علیا که متقلدان امور
 شرعی^{۱۱} و متصدیان اشغال^{۱۲} دبی اند فرستاده ایم تا فصل دعاوی و قطع
 حصومات میان عموم حلائق ر واهی کسد که مقتضی^{۱۳} قواعد شریعت و
 موجب قوانین معدلت باشد و از شوائب زبور و مداهنت و میل معرا تواند
 بود^{۱۴} و از آخنها ردگتر قصیه^{۱۵} آنکه ر محصرهای^{۱۶} مرور و سکوک و
 سحلات نموه امان نظر کسد و نور حال^{۱۷} رسد و بدایچه ظاهر آن حجتها
 سنت^{۱۸} قلم^{۱۹} عهد داشته باشد ر سیل حسن الطل قصایه و حکام متقدم
 از شرائط و مراسم احتیاط هیچ دقیقه مهمل نگدارد^{۲۰} و حجتها که در
 مدت سی سال دعوی نکرده باشد و هر مروری و سیاه کاری آرا دستور
 ساخته حمایت قوی دستار^{۲۱} می رود^{۲۲} و املاک مردمرا مطعون و متحص
 میگردد و رحمت خلق میدهد و قصایه چنانچه شرط است تدبیر^{۲۳} آن
 توانسته اند^{۲۴} کردن^{۲۵} ریش اریں روزگار^{۲۶} سلاطین ماصی و چیگیرخان^{۲۷}

۱ - ساله بشود قیودی که معین شده L page ۲ - زبور W

۳ - شود L, P ۴ - کرد P ۵ - برآگر P, W

۶ - محصورهای W ۷ - W om ۸ - اشتغال T - L, P, W, N

۹ - مدارک L, P, W ۱۰ - می رود L ۱۱ - قدیم L ۱۲ - معامله W

۱۳ - و چیگیرخان L om ۱۴ - روزگار L ۱۵ - L, P om

در تمامت فرمایشها و برلیعها یاد کرده آمد که ^{۱۰} دعاوی می‌ساله شنوید و تا غایت چنانکه ^۱ شرط آن بوده بغور آن ^۲ رسید و تدارک کتی نکرده و درین وقت از ^۳ قضاة اسلام این معنی تفحص فرمودیم ^۴ ایشان چنانکه ^۱ حق آنست عارضه کردند ^۵ و چون حوامتیم که ^۶ از طرف ^۷ مدعیان و ^۸ از طرف قضاة استحکام آن امور کنیم تا هیچکس بر باطل اصرار نتواند نمود و حجتهای گفته می‌ساله ^۹ باطل را دستور نتواند ساحت فرمودیم تا حاجتی که مناسب شرع و راستی باشد از قضاة اسلام بستاند تا هیچکس روی دل ^{۱۰} نگیرد و غیر جماعت قوی‌دستان بریشان الطاح نتواند کرد که بی راه و با مشروع سوالات کسد و رحمت قضاة و آنجه نتواند ^{۱۱} داد مرحوم ^{۱۲} قاضی حجر الدین هراقره فرمودیم تا صورت حاجت را مسوده کرد و ر طهر این برلیع نوشته شد تا ^{۱۳} بر آن موجب ^{۱۴} زیادت و قصان با کرده حاجت اریشان ستاند و بجزراه آورد و این برلیغ و حاجت که ر طهر آن مسطورست ^{۱۵} پیش ایشان باشد تا خاص و نام ایشان را حاجت بود ^{۱۶} و از ^{۱۷} حکم برلیغ بر برتند و قوی‌دستان بدین علت بریشان ^{۱۸} الطاح نتواند کرد و ترک دعاوی باطل و شتقصها ^{۱۹} گیرند و هر چه بیرون این حکم و حاجت طهر باشد پیرامین ^{۲۰} آن برگردد و اگر خلاف کسد ایشان از قصا معرول و گنگناگار باشد تا حقیقت داند و هیچ عنذر ایشان ^{۲۱} بشوم ^{۲۲} و اگر قوی‌دستی ر ایشان الطاح کسد و اصرار نماید و این معانی که بر طهر حاجت ^{۲۳} نوشته مسوم ^{۲۴} ندارد ^{۲۵} و بر آن حکم نکسد بلم آن کسان سوسسد و حضرت ما فرستد تا آن کسانی که گناه ^{۲۶} کرده باشد ^{۲۷} چنان مییاست ^{۲۸} فرمائیم که موجب عبرت عالمیان باشد کتب فی الثالث من رحب الاصم سه ^{۲۹} سع و تسعین و متائة بمقام گشاف ^{۳۰}

۱ W — عودیم ۲ W — حال ۳ L, P, W — حال — ۴ W — چاهه
 ۵ W. — نکرند ۶ B, W. —
 ۷ P. om — ۸ P — آن — ۹ W. — باشد — ۱۰ L, add — سید
 ۱۱ — و حاجت ۱۲ P — مسوم ندارد W. اریشان بشود L
 ۱۳ — کسار گناه‌گار ۱۴ T — P, B, L, W — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ W om. — ۱۸ —
 ۱۹ — ایشان چنان ۲۰ W. om. P — باشد ۲۱ L, B, W. om —
 ۲۲ — محدود موصل والسلام — ۲۳ L om. — ۲۴ P add — ۲۵ — گشاف — ۲۶ L om. —

مراد

حکایت که در طهر یولیع مذکور نوشته شد

چون همت بلند و رای ارجمند پادشاه جهان و جهایان شاهنشاه اسلام و اسلامیان المنصوص بعایت الریخن^۱ عاران خان لا رالت دولته حایة بالذوام آخذة بالریادة^۲ و لا تلح التهام از مسادی طهور دولت مر آن مقصور و مصروفست^۳ و عان عایت و عاطفتش بر آن موقوف و معطوف است که در عهد دولت و زمان پادشاهی و مکت او تالم^۴ و عالمیان هراع مال و رفاه حال روزگار گذراند^۵ و آثار کمال معدلت و محایل و مور عاطفت و مرحمت او^۶ حواص و عوام و دور و ردیک و ترک و تاریکترا شامل باشد و مراد خلاف و راع در جمیع معاملات از میان^۷ جمهور حلائق مستحکم و مرتفع گردد و حقوق در مراکز^۸ حوش قرار گیرد و اواب تویر^۹ و مکر^{۱۰} و حیلت نکلی مسود شود و بدین جهت در مضامین و مطاری برلیعهام همایون و التماهای مبارک^{۱۱} لا رالت^{۱۲} نافذة^{۱۳} فی مشارق الارض و معاریها مجهور قصاة و علم که مقتدار امور شرعی و متصدیان^{۱۴} اشغال دینی اند^{۱۵} خطاب رفت که فصل دعاوی و قطع حصومات میان عموم حلائق و رحیمی کسد که مقتضی قواعد شریعت و موجب^{۱۶} قواین معدلت و صحت باشد و از شوائب تدریر و تمویه و محایل میل و مداهمه مقتس و معرا تواند بود^{۱۷} و یکی از آنجمله آنکه^{۱۸} در محاصر سرور و سکوک و سطلات عموه اعلان خطر کسد و استکشاف نماید و مور ظل بقدر استطاعت و مکت^{۱۹} برسد^{۲۰} و بدانچه ظاهر آن حکمتها سمت قدم عهد داشته باشد^{۲۱} ر سبل حسن الطن قصاة و حکام منقلم از شرائط و مراسم احتیاط^{۲۲} و تحقیق و تمییز هیچ دقیقه مهممل نگذارند^{۲۳} و بر آن تعویل نکسد چه بسیارست که شخصی ملکی داشته است که آرا امشا^{۲۴} و احداث کرده یا از دیگری^{۲۵} بوی رسیده و بر ملکیت و استحقاق او وثائق و صحیح شرعی نوشته محکم قصاة و حکام

۱ -- مرکز ج ۴ -- گذراند ۲ W -- فی الریادة P, W ۳

۴ -- نافذة W. ۶ -- و تمویه L, P ۵ --

۷ -- مکت W ۹ -- متصدی L, P ۸ --

۱۰ -- و بگردان W ۱۲ -- گذارد L ۱۱ -- داشته باشد L ۱۰ --

شرح مؤکد^{۱۸} و مسجل گشته بعد از مدتی میدید آن ملک ساقی^۱ شرعی از وی بعیری منتقل شده و از آن غیری دیگری و هلم جری^{۲۰} آن^{۲۰} عتتها در سانه مالک اول مانده و بدست چند وارث گذشته بعد از مدتی متطاول و عهدی متکامل یکی از وارثان^{۲۱} فرصت جوی آن عتتها بیرون می آورد و بدان احتیاج میکند که در فلان تاریخ ملک حد من بوده است و امروز بحکم ارث^{۲۲} من می رسد و جمعی نتحمل از جمعی^۲ دیگر و تحت استحقاق او^۳ بطریق ارث گواهی میدهند سازجات و مقالات میان^{۲۳} ایشان تطویل می انجامد و بعضی از قضات در بعضی از ولایات که در دیامت و تقوی و علم فقه و فتوی قدیمی راسخ^{۲۴} و نصایی^۴ کامل نداشته باشد^{۲۵} مورد حال نارسیده و حق از باطل تمیز ناکرده بکن که حکمی^۶ کند^۷ که مستلزم^{۲۶} ذهاب حقوق مستحقان باشد باریس مقدمات و آنکه پیش ازین سلاطین ماضی و خلفاء ما تقدم^۸ سقی الله ثراهم و جعل^{۲۷} الحجة منوهم احتراز از امثال این احتمالات حکم کرده اند که دعوی که بعد از مدت سی سال که آرا در عرف يك قرن می خوانند B. fol. 306 v. در املاک و اسباب مسموع و مقبول^۹ ندارد و اعتبار نهد و محاصر و صحیح مزور و عمود پیش از تقدیم احتیاط و تمییز حکم میکند^{۱۰} و بعد از ایشان برلیح ایلخان زرنگ از غوغا جان نامصاه آن احکام بیوسته و چون حدین باب رجوع با اقاویل^{۱۱} ائمه و استهادات^{۱۲} علمای^{۱۰} کرده شد چنان معلوم شد که جمعی صعب^{۱۱} و جمعی کثیر از ائمه و علماء متأخر اتفاق و اطلاق کرده اند ر آنچه^{۱۳} اگر دو شخص در يك موضع باشد و یکی متصرف صیاهی مین باشد و در آن موضع حاکی عادل و قاضی نافذ الحکم^{۱۴} حاضر و ماضی و وارثی دیگر از دعوی اظهار استحقاق ظاهرأ موجود^{۱۵} و مدت سی سال کامل^{۱۲} نگردد^{۱۳} و یکی از ایشان^{۱۶} ر دیگری که صاحب ید و متصرف باشد دعوی نکند بعد از آن متعکس^{۱۴} آن دعوی نباشد و قاضی آن دعوی را مسموع و مقبول ندارد و التفت نباید آکسون من که^{۱۵} فلام قاضی و حاکم شرع در فلان

۱ - ساقی S ۴ - L om. ۲ - جمع L. ۳ - ساقی P ۴ - مقدم L. ۵ - W. ۶ - کد L. ۷ - حکمی W. ۸ - باشد H. ۹ - صواب عبر P ۱۱ - ضمیرا B ۱۰ - مقبول B om ۱۲ - که من W ۱۳ - نیکس L ۱۴ - که L ۱۵ - تمام W ۱۶

حکایت بچلوم حد دفع نوزدان و دعاوی باطل و دفع خیانت بیاماتان و امتدیان ۲۲۵
 ولاین این خط دادم ریشک " شدم که بعد ازین طرح مهر چه ۱ درین
 بکنین مسطورست فیلم نمایم و در استماع دعاوی و فصل حکومات و قطع
 خصومات از آنچه بمنش شرح محمدی باشد تجاوز و عدول بنایم و بقدر
 اضطرار و مکت در عمر ۲ و تقصیح ۳ دعاوی و تفتیش و تحقیق صحیح و
 واقع شرعی باقصی التاؤد و التهایه بکوشم و هر دعوی که بعد از مدت سی
 سال گذد ۴ بدان شرایط ۳ که ذکر رفته بشوم و التفات بنایم و اعتبار بهم
 و اگر بر خلاف یکی از این جمله اقدام بنمایم مستوجبا تعزیر ۵ و تادیب و
 مستحق ضرب ۶ و عزل شوم برین جمله گواه گرفتم جماعتی را از عدول و
 تفلان ۷ و ۸ ذلک فی تاریخ ۹ کذا

مواد

۱ بلیغ در ۸ اثبات ملکیت نایم قبل البیع

۱۱ بسم الله الرحمن الرحيم بقوة الله تعالى
 ۱۲ و بمن الملة المحمدية في زمان سلطان
 محمود غاران
 ۱۳ و باسقاطان ۹ و ملوک و قضاء ۱۰ و مواد
 و ائمه ۱۱ و اعیان و معتبران و کسحابان
 و جمهور رعایای ولایت بداند که

۱۴ بموجب نص یا داود یا انا جعلناک حلیفة
 ۱۵ فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و فرموده ۱۲ مصطلحی صلوات الرحمن
 علیه ۱۳ که ۱۴ عند ساعة خیر ۱۷ من ساعة اربعین سنة همگی همت و عمریت
 و طریادشاهانه ما راهیب عموم حالاتق مصر و همت و جوانان آنکه ۱۸ عدل
 و اوصاف ما در بهمان منتشر گردد و هیچ قوی دست بر صعیق زور و
 زلفی تواند کرد بر طریق خیل و انواع ترورات ۱۹ و تاویلات حق هیچ
 مستحق ۱۰ باطل نگردد و انواع سادعات از میان حالاتق ۱۱ مرتفع شود و

۱ - صرف L. P. ۲ - شرط W. ۳ - و امر به G. W. ۴ -
 - شهر و سنة L. P. ۵ - کتب J. W. ۶ - و حاکم و مشاهیر L. P. ۷ -
 - و بیکنجان L. P. W. ۸ - نامشاق W. ۹ - باب W. ۱۰ -
 - و ائمه L. P. om. ۱۱ - W. ۱۲ -
 - صلوات الله و سلامه ۱۳ علیه الصلوة و السلام P. phre. ۱۴ -
 - خلق L. P. W. ۱۵ - مستحق W. ۱۶ - فرموده W. ۱۷ -

چون در یاسامیشی و ترتیب و قاعده^۱ هر کاری اندیشه میفرمودیم از جمله معظیات امور و انواع مازعات و خصوصیات میان علیان یکی دعوی^۲ باطل است بعلمت قبالات کهن و سکوک و صریح الملک مکرر که در دست هر کس مانده باشد و آن چنان است که^۳ شخصی ملکی دارد و جهت مصلحت خود قبالة آن دو مسحه^۴ کرده یا چون املاک بسیار دارد صریح الملکی ساخته و بار در مسحه کرده و بیکن که بعد از آن میان ورثه آن شخص مقاسمه رفته و آن املاک بمایعات و امقالات مردم مختلف منتقل شده^۵ و روزگار بر آن ر آمده و آن مجموع قبالات و سکوک و صریح الملک یا بعضی از آن در دست بائع یا ورثه او مانده و بعد از مدتی بائع^۶ از راه بیاماتی دعوی میکند و لا شکست مدتها اندیشه در آن ناب کرده باشد که ر چه وجه دعوی میکند و گواهان چگونه^۷ انگیزد^۸ که آن ۲ ثابت گردد و در آن ناب ماهر و استوار شده هر ار شده و حیا انگیزسته و گواهان را بر یکن که^۹ معاطله داده^{۱۰} و باطل گردانیده یا خود جمعی بیامات و دیامت را گواها ساخته و اگر بائع بر آن دعوی مکرده ورثه^{۱۱} S fol 309 r^۱ او آن محبتها در حانه او میباید و محقق^{۱۲} می داند^{۱۳} که منتقل شده یا می داند^{۱۴} و دعوی میکند بوحی که ذکر رفت^{۱۵} و لا شکست چون قبالات مسجل محکوم به زنده گواها پیش قاضی حاضر گرداند و شوت رساند قاضی صحت آن حکم^{۱۶} کند و چه میداند که بوحی شرعی بدگیری منتقل شده و مشهورست که قاضی حاضر دو گواها باشد چون چندین^{۱۷} قاضی متقدم معتر و مشهور آن سکوک را مسجل گردانیده باشد^{۱۸} و گواهان عدل مشار الیه رنده و حاضر و عاقل ار^{۱۹} آنکه بعد از آن مایه^{۲۰} رفته و آن ملک منتقل گشته و آن سکوک مکرر یا^{۲۱} غیر مکرر در دست بائع مانده و مشتری^{۲۲} تسلیم مکرده بصورت گواهی می دهد^{۲۳} و قاضی آرا مسجل میگردد و حکم صحت آن میکند و مدعی می رود و عند قوی داستان موجب قتاله^{۲۴} که نارگی^{۲۵} محکوم به و مسجل شده با تصرف میگیرد یا قوی داستان می فرودد و مشتری^{۲۶} بدان سب متضرر میشود و

— تحقیق W ۴ — S, W om ۳ — S om ۲ — W ۱ — بگیرد

... کرده اند باشد که L ۷ — که L ۶ — و محقق می داند L om *

— S om, T = L, P, W ۱ — می دهد W ۹ — W om. A

حکایت چهاردهم در دفع تزورات و دعای باطل و دفع خجاست نامانقان و نامتدبقان ۲۲۷

سارعت و خصوصیت میان ایشان^۱ تطویل می‌آید^۲ اکنون چون صکوک و ملکیت^۳ بگواهان عدل ثابت می‌شود^۴ و تصرف مالکانه در شرع اعتدالی تمام دارد و صکوک چون مکرر و باطل در^۵ دست هر کس بسیار می‌باشد می‌تواند بر آن نهادن مشکوک و متهم^۶ می‌گردد و چون بعضی از نفوس شریره بتزورات مائل^۷ اند^۸ و بدان مشغول بهترین وجهی است که بوقت مایعت املاک نافع و مشتری پیش قاضی^۹ حاضر شوید و گواهان عدل را با صکوک^{۱۰} که باشد حاضر گردانید و نافع ملکیت خود ثابت گردانید بگواهان عدل هر گوی که گواهی دهند که^{۱۱} ملک از آن نافع است و^{۱۲} در تحت تصرف او و هیچکس را بدان دعوی شرعی شنیده و ندانسته ایم و آن صکوک را در آب شوید و اگر صکوک ندارد و گواهان^{۱۳} بموجب مذکور گواهی دهند و سبب ملکیت^{۱۴} او آنکه از قدیم یا حدیث در تصرف او بوده شرح تحریر کند و نافع^{۱۵} اقرار کند که صکوک آن ندارد و اگر نادید آید باطل باشد بعد از آن ملکیت او سوسند و گواهان گواهی^{۱۶} نوشته^{۱۷} قاضی مستقل گردانید^{۱۸} و صحت آن حکم کند^{۱۹} بعد از آن حجت مایعت در زیر آن ثبوت^{۲۰} ملکیت سوسند^{۲۱} و اگر در حق کسی اقراری کند مقل شرعی هم بدین موجب پیش گویند و بعد از آن اگر آن ملک را مصی از صکوک^{۲۲} یا صریح الملک یا مقاسمه نامه بدست نافع یا فرزندان یا خویشان او یا دیگران هر کس^{۲۳} که باشد کاشا من کان^{۲۴} نادید آید هیچ قاضی از قضاة اسلام آرا اعتبار میدهد^{۲۵} و در حال که ندیدد^{۲۶} آرا باطلاح و عقب ستاند^{۲۷} و میشود و اگر^{۲۸} قوی دستار داشته باشد یا بعضی حمایت کنند و^{۲۹} سخن قصاص مشغول با شخصه آن شهر بگویند تا نصف و زجر^{۳۰} ستاند

۱ P om — میان ایشان

و قوی دستار در میان می‌آید و سالها گمت و گوی می‌آید و ما
 حرا و سارعت میان ایشان قائم می‌گردد و قطع و فصل آن متکثر می‌شود و بطلت آن
 صکوک مذکوره چند نوع دعوی باطل و حلیهای دیگر هست که اگر شرح آن مشغول
 — باطل P ۵ — مهم B ۴ — می‌گردد W ۳ — گردد تطویل آید احمد
 — A T. = L, B, P, W om — آن W ۲ — قصاص B. ۶
 — ثبوت نامه L ۱۲ — گردانید L ۱۱ — گردانید L ۱۰ — S. om ۹
 — چند B, L, P, W ۱۵ — میدهد B, L, P, W ۱۴ — هر کسی P ۱۳
 — یا P ۱۷ — ستاند L. ۱۶

و در دار القضاة بشومد و اگر تقصیر نماید^۱ در گناه آید و باید که کسانی که حجت و قبالات مباحثات^۲ املاك^۳ بوسند کتاب دار القضا باشند^۴ دیگری نبوسند^۵ و البته باید که قاضی چون در دار القضا محکم نشیبد طاسی بر آب^۶ بر کرسی حاضر گرداند^۷ و نام آن طاس عدل فرمودلا ایم و هر مباحثه و دعوی که بقطع رسد حکوک آن بطلند و در آب بشوید^۸ و اگر بایع از ملک طلق خود حصه^۹ بفرشد و حصی ار آن در ملکیت او باقی ماند آن مقدار که فروخته باشد بر طهر حجت^{۱۰} او بحضور قضاة و عدول بوسند که اربن ملک که در ضمن حجت مذکورست این مقدار هر^{۱۱} فلان تاریخ فلان شخص^{۱۲} فروخته شده است^{۱۳} تا آن حجت بر قرار در دست بایع باشد و در حجت مشتری بوسند که باعرا چندین ملک^{۱۴} بود و ار آنچه چندین بدین شخص فروخت و چندین دیگر ملکیت دارد بدان سبب صك^{۱۵} داشته در دست باع مانده دیگر اگر شخصی در باب مباحثه یا رهنی گواهی دهد یا بوسند و آن گواه وفق دیگر دعوی^{۱۶} بدان مشتری یا مرهون کند بشنود و ریش او تراشد و ر درارگوش بشاند گرد شهر نگرداند و اگر شخصی ملکی^{۱۷} B fol 309 بدیگری فروخته باشد که پیش اربن رهن سپانده بود^{۱۸} یا در حق دیگری اقرار کرده یا فروخته این معنی صورت تلجیه و^{۱۹} اقرار است مسموع ندارد و مدعی را ریش تراشد و ر درارگوش بشاند گرد شهر نگرداند و اگر کسی ملکی بدیگری^{۲۰} فروخته باشد یا رهن کرده و دیگر بار همان کس بدیگری فروشد یا رهن همد و معلوم و محقق گردد آن کس را^{۲۱} یا سا^{۲۲} رساند دیگر فرمودیم که قصاة بعلت سبیل و دتاوی بر عادت معهود دانی^{۲۳} توقع ندارد^{۲۴} و ستاند عرسومی^{۲۵} که فرموده ایم قناعت نماید^{۲۶} و آن^{۲۷} کتاب که حجت بوسند هر محقق که بملع^{۲۸} صد دیار باشد يك درم بستاند^{۲۹} و آنچه بالای^{۳۰} صد دیار باشد تا^{۳۱} يك دیار بستاند^{۳۲} و

۱ - باشد W. om - ۲ W. om - ۳ بقية فروماند P. h. v. c.
 ۴ - فروخته است L. om - ۵ - گرداند H. - بوسند H.
 ۶ - بی نقب W. om - ۷ - قرار L. - بدم B. L. P. W.
 ۸ - ندارد P. om - ۹ - در L. P. om - ۱۰ - میاساق L.
 ۱۱ - ملع W. - ۱۲ B. om - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ L. om
 ۱۴ - بستاند B. L. W. - ۱۵ L. P. om. - ۱۶ - بستاند B. L. W.

حکایت چهاردهم دم نفع تزویرات و دعوی ماطل و نفع خیانت بر امانتار و امانتیار ۲۲۹
 قطعاً زیادت مستاند^۱ و مدیر^۲ که اشهاد می کند هر هجتی که تمام گروا
 کند نیم دینار^۳ رائج ستاند و چندانی که همان دعوی مکرر شود و همان مقدار
 قاعنت نماید و هر وکیل که^۴ از در طرف چیزی بگیرد او را تعزیر کند
 و ریش او تراشد و از وکالت معزول کند دیگر در باب دعاوی سی ساله
 حل^۵ حدة فرمانی نوشته ایم و شرط^۶ آن معین کرده^۷ هم^۸ بدان موجب
 پیش گیری و هر قاضی که خلاف این یرلیخ^۹ و احکام ما^{۱۰} که نوشته ایم
 کند^{۱۱} معاقب^{۱۲} گردد و از قصا معزول شود و فرمودیم تا در تمامت ممالک
 مسماق و ملک هر^{۱۳} شهری قصاة آنجا حاضر گرداند^{۱۴} و هجتی درین باب
 عوجی که مسووده آن^{۱۵} کرده فرستادیم^{۱۶} از ایشان بار گیرند و فرستند^{۱۷} کمون
 باید که فلان و فلان قصاة آنجا حاضر گرداند^{۱۸} و^{۱۹} موجب مسووده که^{۲۰}
 فرستاده شد تحت ایشان بار گیرند و در صحت^{۲۱} این قصاد^{۲۲} فرستند کتب
 بی شهر کذا^{۲۳} و سه کذا^{۲۴} و السلم^{۲۵}

^{۲۴} یرلیخ در باب تاکید احکام سابقه و تمهید شرائط لاحقہ
^{۲۵} بسم الله الرحمن الرحيم هتوة الله قصاة ممالک نداند که چون داسته ایم
 تعالی^{۲۶} و میامن الله الحمدیة فرمان که استقامت حال علم و عالمیان ناطعام^{۲۷}
 سلطان محمود عاران امور شرعی موطن است پیش از این
 در^{۲۸} باب تبارک حللها که در فصل
 قضایا می افتد یرلیخ^{۲۹} همه اطراف
^{۳۰} و جهات ممالک از آب آموه تا حدود مصر فرستاده ایم و قصاترا در تحقیق

۱ W om — ۲ J — ۳ سناسم ۴ S. L. ۳
 ۴ W om. — ۵ سناسم W گردانید ۶ L — شروط ۷ L
 — خلاف این کند و یرلیخ و احکام ما نشود ۸ P phve — ۹ L om —
 — ۱۱ v ۱۳, ۱۴ — ۱۰ گرداند ۱۱ R — ۱۲ معاقب ۱۳ R. L. ۳
 — ۱۴ — ۱۱ — ۱۳ — ۱۴ — ۱۳ — ۱۵ L. om — ۱۶ L. P om —
 — ۱۷ W om verba sequentia — ۱۸ P — ۱۹ قصاد
 — تاریخ الحجرية ۱۸ L add — کتب و تاریخ المذكور ۱۷ L. P phve
 — بلخ ۲۰ L. P. W add — ۲۱ استقامت ۱۹ P

و تدقیق احکام^۱ تأتی و احتیاط تمام^۲ فرموده^۳ و بر عایت لوایم و شرائطی که در نفس^۴ حال محاضر و صحیح و وثائق و سجلات ضروری باشد تلبه داده و در تنقید^۵ قصایا که در آن شائمه^۶ از تزویر و تمویه و تلجئه و تعرض و دیگر انواع حیل باشد تمذیر کرده و وجوب عدم اثبات^۷ مجرّد قدمت حجج یا حکم قضایه منقّم که شاید که از مساهلتی یا مراقبتی خالی بود مهم ایشان رسایده و بر عادت^۸ صواب و دقائق که مقتضی سلامت دین و نجات آخرت و صیامت عرض تواند بود ملزم گردانیده^۹ که در تمامت^{۱۰} ممالک هر ماه آمرا یک نوبت علی رؤس الاشهاد بر خوانند تا تکرار در اذهان مرسم^{۱۱} و مستحکم گردد و اصحاب^{۱۲} دعاوی ماطل در هس حوریش منرحر شوند و طریق سلامت پیش گیرند و قوی دستار را بیز طمع آن عاند که قضایه را تکلیف^{۱۳} حکمی خارج از حادّه صواب کنند علی الخصوص چون^{۱۴} آن حکم را مؤکّد گردانیدیم و فرمود تا خطوط کافه^{۱۵} قضایه سندید^{۱۶} که بعد ازین روی دل هیچ آفریده نه بنید^{۱۷} و بیرون از جانب حقّ حیل و علا هیچ جامی را رعایت نکنند^{۱۸} و در تفسیح دعاوی و تفتیش صحیح و وثائق ناقصی العایه کوشند تا از فتنه^{۱۹} تروریات و تلبیسات رستاگاری^{۲۰} یاسد و هر دعوی که از سی سال بار نا وجود تمکن مدعی و ارتناع مواج متعرض آن شده باشد اگر بعد از افضاء^{۲۱} B fol 310 r. آن مدّت دعوی کند اصلا بشوید^{۲۲} چه فساد چنان^{۲۳} دعاوی طاهرست و شنیدن آن مستحسن و سلاطین^{۲۴} سلجوقی پیش ازین با آن^{۲۵} معنی افتاده اند و عدد اجتهاد ائمه وقت مع سماع آن کرده و بعد از آن ائمه و قضایه و علمه^{۲۶} اسلام درین معنی باستقلال مکاتبات نوشته و آن حکم را مؤکّد گردانیده چنانکه سح آن در اطراف منتشرست^{۲۷} و برلیح پدران ما بیز درین باب صادر شده و این برلیح جهت دو مطلوب نفاذ می یبودد یکی مؤکّد گردانیدن آن^{۲۸} حکم تا همگان را شدت^{۲۹} التفتات خاطر و اهتمام ما باستقامت امور دین محقق شود و ردیلت تساهل و تراخی در کار^{۳۰} شرع از هوس مرعیزد

۱ L. P, W add — ۲ W om — ۳ L. —

۴ L add — ۵ P om — ۶ L, P, W and —

۷ P, W. بنید — ۸ L, W, add — ۹ L —

۱۰ L — ۱۱ P om —

حکایت چهارم در دفع ترورات و دعوی اطل و دفع خیانت دامادان و ماتدیان ۲۳۱
 و ضیلت سلامت و ثبات قدم در موصع آن متمکن گردد و محقق دانند
 که هر که^۱ از آن عدول نماید تا او همان خطاب خواهد رفت که با قاضی
 اردبیل که چون از تعدد قضایای مزبور مموه احتراز نکرد^۲ او را بر
 مهول ترین صورتی و مستشع ترین حالتی بر شمشیر گذراندند دیگر آنکه
 چون همواره خاطر^۱ ما^۲ استقامت^۳ و انظام امور عالمان مشعوفست و در
 تحصیل و تکمیل اسباب آن مصروف حواسیم^۳ که چند معی ضروری را
 که^{۱۰} از عمر بر عقل سلیم و اقتفاء^۴ آثار قوایین شرع^۵ مکتسب شده
 احکام سابق ملحق گردانیم و بحسب اتباع آرا مهم^{۱۱} قضاة ممالک رسایم تا
 بر آن موجب روید و از آن^۶ تجاوز^۷ نباید اول تا کید احتیاط در باب
 استماع شهادت که^{۱۲} مدار اکثر قضایا بر آنست چه معلوم گشته که قضاة در
 آن باب تساهل می ورید و در تحقیق آن نمی کوشند و بی آنکه^{۱۳} سکوی^۸ یا
 اطمینانی از شهادت در باطن ایشان راه یابد یا علیه^۹ ظن مدرستی و راستی آن
 حاصل گردد بر آن حکم^{۱۴} میکند و بدان متمسک می شود که قاضی حاضر
 دو گواه باشد و از عائله این اجمال نمی ترسد و می آید که قضیه^{۱۵} فی هسها
 حطیر می باشد و چون حقیقت حال ناداسته و احتیاط ناکرده حکمی بدان
 پیوندد جمعی مردم مستظهر^۹ صاحب ثروت بدان واسطه^{۱۰} مستاصل
 میشوند و سر این معنی ایشانرا قوت میشود که هر چند ثبوت شرعی بر دو
 گواه^{۱۱} موقوف فرموده اند مشروط عدالت مقید گردانیده اند و عدالت
 امری عظیم است که هر در افراد مردم مر سیل^{۱۲} بدرت صورت نمی رسد
 و هوای نفس بر اکثر حلق مسئولی می باشد و حاکم باید که پیوسته اندیشه
 کند که^{۱۳} شاید که شهادت رید یا عمرو از هوای نفس یا تحمیل جهت یا
 مراقبت حافی حالی باشد و محرد آنکه گواه سمعت و صفت یك مردان
^{۱۴} از حدود نماید و ظاهر حیوش یا صنعت سخنرا آرایش دهد هر هت
 شاید شد و در اقتناس حقیقت حال و استحصاح باطن قضیه لطیف

— حواسیم ۳ T = L, P, B, W — ۲ L om. — ۱ P. —

— آجا W ۶ — فدییم — ۵ L add. — ۴ P —

— و بی آنکه سکوی ۸ P om — قضا — ۷ T = L, P, W, S —

— ۹ W. om. — ۱۰ L om — ۱۰ — ۱۱ —

۱ اندیشه ۱ و صفای ذهن را کار مایه فرمود و در بند آن باید ۲ بود که کیفیت حال روشن ۳ و اهام و اشکال مرتفع شود و چون ۴ حکمت تاریخی عز اسمه در اتمقان آفرینش اقتضای کرد که باطل هر چند دو ۵ باطن مخفی دارند از سخاوی الفاظ گویند ۶ آثار آن ظاهر گردد چنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلام ۷ فرمود که هر چه در دل دارد مردم ۸ بر ۹ فلکات رفتار او ۱۰ آشکارا گردد پس هر ۱۱ که بذهن درست متعرض تحقیق باطن شخصی شود از سخن او آرا در تواند یافت نامرین مقدمات فرمودیم ۱۲ تا در استماع هر شهادت که خاطر را در قبول آن حزاره ۱۳ باشد طریقه ۱۴ احتیاط پیش گیرد ۱۵ و هر یک را از آن ۱۶ گواهان مفردا ۱۷ پرسند تا تفاوت میان صحبای ایشان معلوم گردد ۱۸ چه دست آویز تحقیق امور در تفاوت الفاظ گویندگاست ۱۹ و نیز هر یک را بارها در مجالس مختلفه پرسند و از راویه سخن استکشاف احوال کنند و بر نکتهائی که در سؤال ۲۰ مهید باشد مثل تعرض ارمه و امکانه و کیت مقادیر و کیفیت احوال قضیه و لطائف سؤالات که آرا در تحقیق این امور مدحلی باشد بسیار بهند تا ازین اجتهاد یکی از دو مطلوب روی نماید یا صحیحی که بر آن حکمی توان کرد که اعتماد را شاید یا شکی که موجب ۲۱ fol. 310 v ۲۲ توفی گردد و بند ۱۴ نجات از ورطه ۱۵ حکم باطل ۱۶ شود و چون بیشتر حلقها که در قصای می افتد از ترکیه مرکبان ۲۳ واقع می شود که نفس خویش مرگی می باشد احتیاط در آن قسم ریادت باید کرد و از فصلی که بر سبیل ۲۴ استقلال در باب ترکیه تحریر پیوسته اقتباس واجب دانست دیگر آتی و تروی را ۱۷ کار فرمودی در باب حکم نامها که ۲۵ مهر کند چه ۱۸ در آن قسم شدت بسیار می افتد و اکثر قصایا ۱۹ که در موصح و حطه ۲۰ خویش نفاذ

— کرد W add ۳ — L, P., W. om. ۴ — لعلیه اندیشه P om ۱
 — کرم الله وجهه L pluro ۵ — بز T = L, P., S., W. ۴
 — از W. ۶ — مرد حق W هر چه در دل حق باشد L, P ph.v.s ۱
 — طریق W ۱۰ — حدیث P ۹ — هر کس P. ۸
 — شود P ۱۳ — L, P om ۱۲ — گیرد W. ۱۱
 — باطن L, W ۱۶ — ملامت W ms ۱۵ — بس W ۱۴
 — حطه L ۲۰ — L, om ۱۹ — W. om. ۱۸ — L, W. om. ۱۷

حکایت چهارم در دفع نزویرات و بغای اهل و دفع خیانت امانتان و امتدبمان ۲۲۲
 می‌یابد ۱ اجماع آن پیش قضاة ۲ دیگر ولایات ۳ آنرا شسوت می‌رساند و سبب
 آنکه در آن خطه ۴ صریب ر اسباب و احوال این قضیه اطلاع می‌افتد و
 صحت و مقام آن ۵ بر آن قضاة پوشیده می‌ماند بی تحقیق حجت را محتوم بدیگر
 قضاة فرستند ۶ تا می‌کشایند و شوت آن حکم می‌کنند و باطل بصورت ۷ حقی
 رواج می‌یابد و طریق خلاص آرین ورطه آسست ۸ که قضاة تا در کاهی حال
 آن قضیه و ضرورت رفع آن عوصی ۹ قریب ۱۰ مطلع ۱۱ مگردند و وقوف
 تمام بیامد نبوت آن مویسد و بجمع برساند و آنکه گشاید تا وجه ضرورت
 اثبات آن پیش آن قاضی ۱۲ که مهر کرده نداند و حقی را در جهت او تصور
 نکند در گشودن و حکم کردن مسارعت بیاید دیگر احتیاط ۱۳ در اموری
 که تعلق سوشن صحیح و وثائق و انواع کتب و اصناف حکم‌نامهها و سجلات
 دارد چه ۱۴ اکثر احوال آنچه ۱۵ می‌بویسد از حلی خالی نمی‌باشد و بیز
 می‌افتد ۱۶ که سرایت ۱۷ مصرت مایبات ماطلها و اطال حقها می‌الحجامد و آن
 ۱۸ حلال تعلق ۱۹ بجهل بوسندگان دارد و ملواریم و شرائط نوشتن یا بروی دل
 دیدن و مراقبت حامب و چون تدارك ۲۰ کلی درین باب بیز واجب بود جمعی
 قضاة و ائمه و علمایا که بدقت طر موسوم بودند فرمودیم تا هتتاق حصر
 کردند که ۲۱ در ۱۱ دار القضا چند نوع کتب بر سبل کلی نوشته میشود و
 هر نوع را سواد می‌کلی کامل الشروط جامع الدقائق که از مواقع طمن ۲۲ و
 احتمال معارضه دور باشد موشح بقطعه مناسب که در آن فوائد بسیار
 مصعرت ۲۳ در قلم آوردند و در يك مجلد جمع کردند ۲۴ ۱۳ و معتبران و
 اعیان علیا حطوط حویش بر آن نوشتند و بر صحت آن مقاصد گواهی
 دادند ۲۵ و چون این مطلوب تقدیم بوسنه ۲۶ از آن مجلد سحها نوشتند و
 باطراف مالک فرستادند ۲۷ تا هر کدام نوع که موشن آن احتیاج افتد بعد
 از حکم حاکم ۲۸ و اشارت او سوشن بر صورت سواد ۲۹ که بدان مخصوص

۱ B om — ۲ W فرستد — ۳ ولایت — ۴ P — ۵ می‌یابد — ۶ I.
 — می‌باشد — ۷ P — ۸ L om — ۹ غیرم — ۱۰ L — ۱۱ موقع — ۱۲ P.
 — ۱۳ L om — ۱۴ متعلق — ۱۵ L om, W. — ۱۶ شوائب — ۱۷ P.
 — داد — ۱۸ B, L, P, W — ۱۹ مگرد — ۲۰ W. — ۲۱ است — ۲۲ L om
 — سواب — ۲۳ P, سواب و سواد — ۲۴ L — ۲۵ W.

است نویسد و قضاة ممالک باید که اول آرا منظر احتیاط^{۱۸} تا مملکت کند و چون مطابق مقصود یابند و بر جاده شرح معطر مستقیم باشد ایشان بر خلوط خویش بر آن نویسد^{۱۹} و شرطیابرا الترام کند تا بعد ازین در هر بابی از آن تجاوز نکند و حرفاً بحرف^۱ نویسد و چون در سابقه این معنی مؤکد شد^{۲۰} که^۲ وقتی نویسد که حکم حاکم موثقی آن نافذ شده باشد سبب تکلیف نکند^۳ و محض مرحت در آن امور محقق داند^۴ دیگر^۵ چنان معلوم شد که مساهلت و رحمت خوئی و ناپاکی بعضی قضاة بدان رسیده که در يك قصیه در دست^۶ دو عریم دو مکتوب مخالف بهند بگر^۷ بهاده اند هر دو مستجل و ارتح صورت آن حال پیدا شده و احتراز ناکرده^۸ فرمودیم^۹ تا بعد ازین هیچ سبب و رحمت پیرامن آن حرکت نکرده و در تلافی آنچه واقع شده اهتمام نماید و در مجلس هر کدام^{۱۰} حاکم که دو مکتوب چنین حاضر^{۱۱} شود احتیاط در تحقیق حال قصیه کوشد^{۱۲} و اگر مماوت آنه محتاج باشد^{۱۳} مجمع سازد^{۱۴} و بر قانون درست آرا بوضوح رساند^{۱۵} و در هر کدام طرف که حق واضح و لایح گردد آرا افاضه^{۱۶} و نمکین دهد^{۱۷} و مکتوب دیگر را در طایف عدل بشوید^{۱۸} و اگر در حال حاضر آن قصیه بیصل^{۱۹} رسد هر دو مکتوب را سبیل^{۲۰} و دیمت بامین الحکم سپارد^{۲۱} و غریبا اصلا ندهد^{۲۲} و موقوف دارد^{۲۳} تا وقتی که قصیه بیصل^{۲۴} رسد^{۲۵} چه از گد اشن^{۲۶} چنین دست آویزها در دست غریبا حر فساد و فتنه و احتلال هیچ واقع شود و در آن هیچ شبهتی^{۲۷} که هر کدام غریب^{۲۸} S fol 311 r. یا رفته^{۲۹} که در وقتی از اوقات مجال اشناد و الناس یابد آن مکتوب را بیرون خواهند آورد و آن دعوی کرد و شاید که^{۳۰} قاضی وقت را^{۳۱} دلائل و شواهد^{۳۲} ابطال آن قصیه حاضر باشد و حکم

۱ P om. — ۲ L om — ۳ P بکند — ۴ P om. —

۵ L, P — ۶ L, P, W نکرده — ۷ P حاصل —

۸ P — رساد W ۱۰ — سارید L, P ۹ — کوشد P ۸

۱۱ W, — دهد W ۱۲ — وصل S ۱۳ —

۱۴ W — دارد W ۱۱ — نهد W و بار نهد L ۱۵ — سپارد W ۱۴

۱۷ S — که قصیه بیصل رسد P, om ۱۸ — وصل S ۱۷

۱۹ S, om. — در آن وقت L, P ۲۰ — عریم که وره دارد .

حکایت چهارم در دفع ترورات و نظایر مامل و دفع خیانت دامانتان و امانتین ۲۴۵
 ر مامل کند^۱ و چون هر دو حجت را نگاه داشته باشد و ضمانت^۲ محقق
 شود که بایشان باز نخواهند داد بضرورت حاضر شوید و عهده کنید و
 چنانکه^۳ مقرر شد^۴ ر موجب تحقیق تا سر رسید^۵ و حقی در مستقر خود
 قرار گیرد^۶ دیگر^۷ چون سلطان ملکشاه^۸ ر موصی اتفاق و اجتهاد و
 استصواب ائمه عصر حکمی کرده و جهت مصلحت علیان مدون گردانیده که
 هر که^۹ وقفی پنهانی کرده باشد یا اقرار تملکی در حقیه^{۱۰} نوشته و پوشیده^{۱۱}
 داشته و بعد از آن او یا ورثه او آن ملک را که در^{۱۲} وقفیه یا اقرارنامه^{۱۳} آمده
 فروخته و بعد از مدتی او یا ورثه او آن وقفیه یا اقرارنامه^{۱۴} بیرون آورده و
 دعوی بر آنکه^{۱۵} ملک خریدار کرده قصاصاً بمالك آن دعوی^{۱۶} بشود و
 وقفیه و اقرارنامه را مامل کند و مدعی را تادیب و تعزیر^{۱۷} واجب داند و
 ملک را ر مشتری مقرر دارد و جمعی^{۱۸} از مشاهیر ائمه بعد از آنکه یکپسندی
 در قزوین جستی کرده^{۱۹} اند و اجتهاد^{۲۰} مسائل اصلاحی^{۲۱} که صلاح
 خلق بدان موقوف باشد ضبط کرده نوشته که ر قصاصاً واجست که^{۲۲} بدان
 کار کند از آنجا که یکی آنکه هر ملک که شرعاً در دست متصرفی باشد
 سبب آنکه عقدی مخالف آن^{۲۳} ملکیت ظاهر گردد از و باز نگیرد و در
 دست او نگذارد^{۲۴} ما نیز فرمودیم تا قصاصاً بمالك ر آن موجب^{۲۵} روند و
 این حکم که^{۲۶} ر آن اتفاق نموده اند و استقرار حق خواسته تجاوز نکند
 دیگر^{۲۷} چون استماع^{۲۸} افراد که معنی عاقبت نامدیشان که ایشانرا بشرط^{۲۹}
 واقف نویسی می رسد و سبب فریب بعضی طامعان^{۳۰} تولیت خود ندیگری
 می فروشد و همویض میکند و از آن حرانی و حلال حال آن واقف می راید
 فرمودیم^{۳۱} تا هر که مشبهت همویض^{۳۲} موصی وقفی را در دست دارد از^{۳۳}
 ط واقف^{۳۴} آن معانی احتیاط کند^{۳۵} اگر متضمن^{۳۶} اجازت همویض

— عدد ۴ L — رساند ۳ L — چاهجه ۲ P — کند ۱ W. —
 — حقیه ۷ P. — ۱ W om — ۶ P om —
 — ۱۰ W. om ۹ usque ad ۹ — و پوشیده ۸ L — نوشته داشته ۸ L —
 — تمام ۱۴ L add — جمع ۱۳ L — نظایر ۱۲ W — آن ۱۱ L —
 — و در دست او نگذارد ۱۶ L om — اصطلاح ۱۵ L —
 — شروط ۱۹ L — ۱۸ P om — رای صاحب ۱۷ L, P ma —
 — کند ۲۳ P. — ۲۲ W. om — آن ۲۱ P — (۲۳۶ P) — ۲۰ L. lae. —

است تصریح رساست و الا آن تفویض را^۱ باطل گردانند و تفویض نامه را در
 طلس عدل بشوید^۲ و بعد ازین هیچ آمدن را بحال تفویض که شرط
 واقف متضمن^۳ جوار آن باشد^۴ نهد و هر که مخالفت کند تفویض
^۵کننده و قبول کننده و بوسه را جمله مؤاحذت و تعزیر کند دیگر چون
 بر همگان پوشیده نماید که درین اواخر که مضاف^۶ می‌بودد بطور جر بر
 رعایت حاکم حق جل و علا و تقویت شرع محمدی لا زال مطلقاً و انتشار
 عدلت و آسایش^۷ رعیت^۸ بست و از تسبیحی که قضا را در افتخار آثار حق
 و عدل می‌رود و تحذیر و ترویجی^۹ که مکرر میشود^{۱۰} عرض حر^{۱۱} حال
 ایشانست^{۱۲} به کس و ترفیع قدر ایشان به تمقیص و اکرام^{۱۳} به اهانت
 این معانی را^{۱۴} بطور^{۱۵} استماع^{۱۶} کند و از آن انتفاع گیرد و یقین داند که
 هر که بدان کار کند و جای حق را ترجیح نهد^{۱۷} و منصب شرع مظهر را
 از شین تلبیس مقس دارد و در فصل فصایا تا عایت احتیاط را کار شده ما
 وجود اجر جزیل^{۱۸} و ذکر حیل بمسافقت مشمول شود و هر که چندین
 بلاغ و بیان و تاکید و تشدید در و اثر نکند صد ازین تجدید^{۱۹} برلیغ^{۲۰} درین
 امور اهتمام^{۲۱} شواهم نمود و طریقه^{۲۲} السیف اصدق اسامه من الکتب در
 کار خواهد بود تا حقیقت^{۲۳} داند و فی ذلک کفایة لمن اعتر امیر فلان و
 حکام باید که این برلیغ یا^{۲۴} نسخه^{۲۵} دستور که می‌رسد بقصه^{۲۶} مبارکد و
 یافته گیرد^{۲۷} که ایشان رسید و باحق سوادها از هر يك بویسد و صحت
 مقامه بدان ثبت کرده و تمامت گماشتگان و اکار و قضاة ولایات^{۲۸} فرستد
 و ایشان مبارکد تا واقف گردد و صحت نگاهداری^{۲۹} 8 fol 311 v^{۳۰} بار گیرد
 که بعد الیوم برین موجب پیش گیرد و چنان سازد که این معانی بر
 حاکمان^{۳۱} محقق و روشن شود دیگر^{۳۲} پیش^{۳۳} ازین در زمان خلفا و سلاطین
 انار الله راهبهم در باب رونق کار قضا و ناموس شریعت هر سعی که مقتدور

— رعیت L W — باشد W ۳ — W om ۲ — ۱ v ۱ —
 — حر اصامت W ۷ — حس P 6 — L om ۵ —
 — S om ۱۰ — معنی را W ۹ — حاکم L. P. W. add ۸ —
 — W pbvc ۱۴ — با W ۱۲ — معنی L. P ۱۱ —
 — W ۱۵ — هم W ۱۵ — آکار بر ولایت و قصه L ۱۴ —

حکایت چهارم در دفع زریزات و دعاوی باطل و دفع خیانت با نامتازان و نامتازان ۲۲۷
 ۹ بوده می‌نموده اند و احتیاط بلیغ بجای می‌آورده و مردمان مستدین نمای
 کامل از اهل اعتبار را جهت مباشرت منصب ۱ قضا ۴ اختیار کرده ۲ و ایشان
 نیز متدینان صاحب عرص ۳ از علای نامدار ملازم دار القضا میگردانیدند ۴
 لا حرم امور شرعی ۵ و قصایای دینی بر وفق فرموده حدای تعالی و رسوله
 علیه السلام گذارده می‌شد و حقوق حلائق در مراکز خویش ۶ قرار می‌یافت
 و انواع ظلم و حیف نکلی مسدود می‌نمود مردم حسیس بی‌دیانت طامح فصول
 مزبور مهتری را ۷ محال نموده ۸ که بهیچ وجه از انواع حیف و لاسات و
 تقلبات پیرامن چنین کارهای ۹ حظیر گردند بلکه چنان کسان را در محافل و
 مجامع برای مدخل و مخرج مودی و هیچ آمرینده ایشان التفات نمودی و
 با وجود آن ضسط و ترتیب در عهد سلطان ۱۰ سعید ملک‌شاه طاب ثراه سبب
 آنکه قالات کهن و صریح الملک مکرر چنانکه این زمان نیز هست بسیاری ۱۱
 در ۱۲ دست مردم بود و آرا پیش قضا می‌رودند و حیثیاتی که قضا را ۱۳
 ضرورت مستمع آن باید بود ۱۴ می‌انگیختند ۱۵ و آرا شوت ۱۶ رسانیدند ۱۷ و
 مردم مختار را چون دست‌آوری دست دهد باطل را صورت ۱۸ حق رواج
 تواند داد چون بدان واسطه ۱۹ رحمت مردم می‌رسید و بعد از آن محقق می‌شد
 که آن دعاوی باطل بوده و قسالات و صریح الملک مکرر و آن ۲۰ املاک
 ۲۱ بدیگران منتقل شده ۲۲ مکررات آن مقالات و مبارقات سمع سلطان ملک‌شاه
 و وزیر او نظام الملک رسید و ایشانرا ۲۳ محقق گشت که دست‌آور آن
 مرواران قالات کهن و صریح الملک مکرر است که بعد از انتقال املاک در
 دست مالک ۲۴ یا وارثان ۲۵ او مانده و بتادی ایام کس را بر احوال آن ۲۶
 وقوف نموده و ناگاه یکی از مردان مالک آن مقاله را بیرون آورده ۲۷ و دعوی
 کرده و بکن که مشتری آن ۲۸ املاک یا ۲۹ ورثه او آن قسالات را بدیده

۱ - عرص W. ۲ - می‌کردند P. ۳ - معصوب L.

۴ - کار L. ۵ - مهتری را W. ۶ - می‌کردند P.

۷ - شد W. ۸ - P. am. ۹ - سیار L, P.

۱۰ - می‌رسانید W. ۱۱ - B. ۱۲ - S, L, P, W.

۱۳ - گشته L, P, W. ۱۴ - و آن W om. ۱۵ - در صورت P.

۱۶ - L. ۱۷ - اموال T = L, P, H, W. ۱۸ - وارث P.

۱۹ - و W.

باشند^۱ یا ضایع شده باشد یا در ایام^۲ فقرتها^۳ بشارح رده یا هم از کسان بدان بود دیده و یا مانع داده و ایشان باسظهار آنکه دانند که قبائله انتقال در دست ایشان^۴ بیست بکمه قبائله خود دعوی کنند^۵ و شوت رسانند^۶ و اقسام این معانی بسیار فی الحقیقه چون ملکشاه و نظام الملک بر آن^۷ حال واقف شدند بر صورتی که مناسب شرع بوده مثال نوشتند و فرمودند^۸ که بعلمت قبالات کومه که مدت سی سال بدان^۹ دعوی مکرده باشند دعوی نکند و بشود و آرا تهمت مفتیان حراسان و عراق و صداد داده تا بر وفق شریعت^{۱۰} قوی کرده اند صد ار آن بدار الخلافه فرستاد تا امضا نوشته اند^{۱۱} و آن مثال همور موجودست و مسخ آن در اطراف منتشر^{۱۲} چون در آن وقت که قصه و اصحاب دار النضا بیان بودند که ذکر رفت آن چنان قصه^{۱۳} مندین معتبر^{۱۴} و سلطان و وزیر از دست سیاهکاران در مابعد تا ضرورت چنان حکمی فرمودند و در روزگار معول چنان^{۱۵} اتصاف افتاد که تدریج مردم را^{۱۶} معلوم شد که ایشان قصه و دانشمندان را بجزرد دستار و دراعه می شناسد و قطعاً از^{۱۷} علم ایشان وقوی و تعمیری ندارند بدان سب جهال و سعیا دراعه و دستار وقاحت پوشیده غلامت مغول^{۱۸} رهند^{۱۹} و خود را با انواع نملق و خدمت و رشوت برد ایشان مشهور گردایدند^{۲۰} و قصا و ماصب شرعی مستند و در آن باب^{۲۱} یرلیغ حاصل کرده چون منق برین موجب بود علماء بزرگ مندین صاحب ناموس تدریج دست از آن اشغال و اعمال^{۲۲} باز داشتند و مردم زرگ چنوبه اختیار کنند^{۲۳} که خود را در معرض چنان کسان آرند و طایفه بزرگان صاحب ناموس^{۲۴} که تعایت مشهور بودند و در حکام تاریک دست از ایشان بازمی داشتند و همواره تعریف ایشان میکردند و اگر مفیدی S. fol. 312 r میخواست که عرض ایشان بود مانع می شد بدان واسطه بعضی قصه زرگ معتبر بر قرار نمایند و اکثر آن^{۲۵} بود که شرح داده شد و چون جهال و سبها دانشمند صورت در بمالک بسیار بودند و می دیدند^{۲۶} که امثال ایشان را کارها^{۲۷} زرگ دست می دهد معارصه بکند بگر بر

۱ رسایه L ۴ — کریمه L ۳ — W om. ۲ — باشد W ۱

۲ مولا L ۸ — S. om. ۷ — نوشتند P ۶ — فرمود W ۵

۳ می دید W ۱۱ — کد W ۱۰ — گرداید P ۹

حکایت سجادیم در دفع ترویزات و دغوی ناطل و دفع خیانت امامان و نامتیمان ۲۳۹
 خاستند و از کثرت مسارعت و مقالات^۱ ایشان مفضولان را خستاست و
 وقاحت جمله^۲ ایشان معلوم گشت و تصور کردید که عموم علما چنین باشد و
 زرگارا بلکه ملت اسلام را حرمت و حشمت بر سر^۳ آن جهال رفت و تمامت
 مدام و خوار و حقیر گفتند و هر امیری و زرگی حمایت یکی از ایشان کردی
 و هر مدتی یکی قاضی^۴ شدی و دیگری معزول و بعضی بجائی رسانیدند که
 حمل قضا را ضمان می‌ستند و قاضی باید که شفاعت و ایلح او را قضا دهد
 و چیزی از کس مستاند^۵ چون قضا ضمان و مقاطعه گیرد توان داست که
 حال بر چه وجه باشد و ابن معی در زمان^۶ گنج‌توخان که صدر الدین^۷
 وزیر او^۸ بود و هم حدود صدر جهان کرده و برادرش قاضی القضاة و لقب او
 قطب جهان کرده^۹ و شیخ محمود^{۱۰} نیز شیخ المشایخ گفته و معنی^{۱۱} از
 امور دینی نوی تعلق گرفت و نهایت کمال رسیده بود و اشغال شرعی را^{۱۲} مقاطعه
 میدادند بدین اسباب در سالهای گذشته بجائی رسید که بواسطه آنکه راه
 دغوی ناطل نار داده بودند^{۱۳} هر آفریده که ملکی داشت او را از صد دشمن
 شر بود چه همواره بمسدان محتل گرسه بعلت آنکه قبالات کهن و گواهان
^{۱۴} مرور و انواع حیل و تدلیس که اقسام آن نهایت ندارد جماعت ارباب زرگ
 صاحب مصب و ناموس را رحمت میدادند^{۱۵} و عرص می‌زدند و چون قصا
 نضمان و مقاطعه بود آن معانی ملایم طبع قاضی و اصحاب دارالقضا می‌انند و
 مدعیان را تهییج^{۱۶} می‌کردند و بوعده عشوہ میدادند^{۱۷} و قصیرا مهمل^{۱۸} و
 موقوف میداشتند^{۱۹} ماهها بلکه سالها^{۲۰} و در آن میانه آنچه خلاصه بود می‌ستند
 و هر^{۲۱} سال بوحقی عرص خویش از حاسبین حاصل میکردند^{۲۲} و دعوی و
 مسارعت بر قرار و سیاری املاک ماها در قمار می‌بود و هر^{۲۳} سال ریادت
 از مال آن بر دارالقضا حرح می‌رفت^{۲۴} و شخص امیدوار که دعوی من
 نافی است چیزی دیگر بدم تا سبیل توسط^{۲۵} معنی بر من مقرر گردد و در

۱ L, P, W مقالات — ۲ W om — ۳ L, W ستاند —
 ۴ W add رحالی — ۵ P om — ۶ P, W. بیاذ —
 ۷ W add میر — ۸ W om — ۹ L, W میداد —
 ۱۰ L om مهمل و — ۱۱ L, W میداشت — ۱۲ W add —
 ۱۳ S, L, W میکرد — ۱۴ S om —

میانه آن گسایان خدمتی می‌ستند و شهرت حاصل می‌گردند و چون امثال ایشان^۱ می‌دیدند که آنها بواسطه دعاوی باطل در معرض درگان می‌آیند و زرگان^۲ محافظت عرض خویش را چیزی بایشان^۳ می‌دهند و مدار القضا می‌روند و طائفه بزرگه که رفته آمد سیر اختیار^۴ دار القضا^۵ می‌سارند و لاحق می‌دهند و چیزی^۶ می‌ستانند ایشان بر امیدیه کردند همچون صد حبله و رحمت در روزی درمی‌حاصل می‌توانم کرد بهتر از این پیشه و سعی^۷ باشد و تمامت این شیوه^۸ پیش گرفتند صبی قنالات کهنه^۹ خویش داشتند و بعضی از روی وقاحت و فصاحت^{۱۰} نمد^{۱۱} دیگری می‌شدند و بعضی آن بودند که یکی را بدست^{۱۲} می‌آوردند که انواع خطوط متشابه^{۱۳} خطوط دیگران می‌تواند نوشت و^{۱۴} قنالات مستعمل می‌نوشتند و معاون هم دیگری می‌شدند و طائفه آن بودند که مانند امثال سلاطین ماضی قنالات کهن^{۱۵} خطوطی که معین باشد تاریخ صد و پنجاه سال می‌نوشتند و هر چند قناله بی‌گواه معتبر باشد هر یک از آن جماعت بحیثیت^{۱۶} مغولی و قوی دستی می‌رفتند و با مردم مسارت می‌کردند^{۱۷} و مقاطعان قضا هر چند حکمی بدان^{۱۸} می‌کردند رعایت^{۱۹} مصلحت خویش را^{۲۰} در مقلت ایشان ساکت می‌شدند و کلمه الحقی می‌گفتند و در زمان اعوان مجلس حکم در حقیه بایشان^{۲۱} می‌رساید که این جماعت قوی دستاند و جوانی مطلق می‌توانم گفت و بری طریقه روز می‌نگریدند^{۲۲} و در^{۲۳} میانه چیزی می‌ستند و این قصیه مانند آسیا بود که هر چند ریادت گردد گردش او تیرتر شود و حال^{۲۴} بجائی رسید که^{۲۵} چندان دعاوی باطل در نالک پیدا شد که در حصر گنجد و چون مدعی باطل محایم قوی دستی می‌رفت مدعی علیه مسکین^{۲۶} S. fol 312 v. که مالک حقی بود از بیم مال و عرض حمایت^{۲۷} دیگری از راه ضرورت توسل می‌جست و بدان واسطه محاصرت هر دو قوی دست^{۲۸} لازم می‌آمد^{۲۹} و طبیعت روزگار از قدیم الزام^{۳۰} ناراست

۱ W om اصحاب — ۲ L. om زرگان — می‌آیند و زرگان

۳ L. P. با هم دیگر — ۴ W. طریقه — ۵ W. om — ۶ — ۷ —

۸ شاه — ۹ W — ۱۰ — ۱۱ — ۱۲ — ۱۳ —

۱۴ — ۱۵ — ۱۶ — ۱۷ — ۱۸ — ۱۹ — ۲۰ —

۲۱ — ۲۲ — ۲۳ — ۲۴ — ۲۵ — ۲۶ — ۲۷ — ۲۸ — ۲۹ — ۳۰ —

۳۱ — ۳۲ — ۳۳ — ۳۴ — ۳۵ — ۳۶ — ۳۷ — ۳۸ — ۳۹ — ۴۰ —

حکایت چهاردهم در دفع ترورات و دعای باطل و دفع خیانت فراماتان و نامتقیان ۲۴۱
 که از رای ملک شمشیر رسید و شوی آن قوم بجای الحامید که اکثر قوی‌دستان
 با یکدیگر آثار مبارعت و حصومت کردند و مؤذی شمشیر ردن حواست شد
 تخصص چون اکثر آن بود^۱ که مدعی باطل دیهی از آن مالک منصرف
 بحق که ده هزار دینار^۲ از رد^۳ یا صد^۴ دینار^۵ در بتعلبی^۶
 فروخته بود و در^۷ خاطر او مشتبه که این دیه ملک او بود و این زمان از آن
 مست و نیز خصی حطای دیهها و غیرهم از سر جهل و بی‌دبایق اوزا^۸ تعلیم
 میکردند و می‌گفتند^۹ که این بیع درستست و در^{۱۰} ملک طلق تست و
 چون معولرا بر خلاف ازمان منتقم هوس^{۱۱} املاک^{۱۲} دیدند آمده سی در آن^{۱۳}
 ریادت می‌مودند و چنان شد که ملک بیکارگی در سر آن قضایا حواست شد
 و عموم حلق ر املاک^{۱۴} و عرض و جان خود با امین گفتند و فضاة متدین
 از دست آن مفسدان مزور در ماندند و قدرت تدارک نداشتند و همواره^{۱۵} از
 حضرت حق تعالی^{۱۶} وجه خلاص^{۱۷} از آن حیرت می‌جستند و چون عهد
 همایون پادشاه^{۱۸} حلد^{۱۹} سلطان در آمد و آن^{۲۰} شیوة^{۲۱} با محمود را مشاهده فرمود
 تدارک آن چنان اندیشید که فرمان داد و مهیاں معتمدرا برگشت تا در هر
 ولایت که^{۲۲} مروری باشد و ترور او ظاهر شود آنها کند و نگذارند که
 دیگران پنهان دارند یا حمایت کنند و ابارا که حال ایشان^{۲۳} معلوم بود در
 حال طلب فرمود و بعد از شورت گناه بیاسا رساید و بدین موجب بسیاری^{۲۴}
 ترورها و قلات دروچ^{۲۵} که نوشته بودند ظاهر گشت و آن مزوران بعدل
 و اصناف پادشاه جهان اعلان جان^{۲۶} حلد^{۲۷} سلطان بیاسا رسیدند و حکایت
 آنکه سلطان ملک‌شاه نوشته که دناوی سی ساله مشوید و در عهد هولاکوگان
^{۲۸} در راه ناریک هر سه داشتند و هم بر آن موجب یربع بافت گشت و بعد از
 آن در زمان ااعلان و اربعون جان^{۲۹} و گنجتوچان امضاء آن حاصل گردیدند

۱ W om ۱-۴ - ۲ T = L, P, S, W باشد -
 ۳ L, P om - ۴ ۷ ۱ - ۵ P om -
 ۶ L, P, W می‌گفت - ۷ P - ای دیه - ۸ L, P ms با -
 ۹ W - حل خلاص - ۱۰ W om -
 ۱۱ W add - حلد سلطان - ۱۲ P ms -
 ۱۳ W - سپار - ۱۴ L, P om -
 ۱۵ L, P add - و احمد -

لیکن اثری از عاذا^۱ آن ظهور نمی یوست^۲ بدو سب یکی آنکه شرائطی^۳
 چند شرعی و عقلی و عرفی که در آن باب معتبرست در آن احکام مذکور
 مرد و چون مطلقاً فرموده بودند که نعلت^{۱۸} قتالات کهنه سی ساله دعوی
 بشوید مشروع نمی نمود مهمل می ماند سبب دوم آنکه احکام یرلیغ را باید که
 حکام و پیشوایان^{۱۹} جاری گردانند^{۲۰} و چون عموم ایشان میخواستند^۴ که
 املاک بسیار بوجوه اندک بخرید و حر بدین طریقه ممکن بود چگونه^{۲۰} تمشیت
 مع آن معی کردندی بالصرور و با آنکه خود عرصه میداشتند آنرا مهمل
 می گذاشتند پادشاه اسلام^۵ حلد ملکه^۶ چون خواست که امضاء آن یرلیغ
 فرماید فرمود تا سواد آن یرلیغ با اتفاق و مشاورت قضاة مررگ عالم کامل و^۷
 کافی کنند^۸ و مرحوم مولانا فیض الدین قامی هراة که از شول علماء روزگار^۹
 و افاضل نامدار بود و انواع علوم و فنون کالات آراسته^{۱۰} و مشار الیه و
 قاضی القضاة وقت در قسم اشاه بی نظیر سواد آن یرلیغ را مشتمل بر قیودی
 و شرائطی چند که در آن باب^{۱۱} معتبرست نوشتند^{۱۲} و بدان موجب آن
 حکم عاذا یوست و فرمان شد تا^{۱۳} در تمامت بمالک کسانی متقلد قضا^{۱۴}
 باشد که^{۱۵} با اتفاق و صیغ و رعیع استیصال و استعداد آن کار حطیر دارند^{۱۶}
 و وجه معاش ایشان معین فرمود^{۱۷} تا بدان منتفع^{۱۸} باشد و هیچ علت
 هیچ چهر از کس^{۱۹} ستاند و در هر باب از انواع احتیاطات^{۲۰} یرلیغ^{۱۵}
 اصدار فرمود و دستورها که^{۲۱} آئمه بر صحت آن اتفاق کرده اند فرستاد و
 سواد آن جمله وار آن یرلیغ مذکور تمامت در فصل سابق متحریر یوست و
 احتیاج تکرار^{۱۶} نیست

— گرداید ۳ W — می شد ۲ L — لیکن اعاد P p.ave ۱
 — حلد ملکه ۵ W. add طازان خان — می خواهد P. ۴
 — نوشت ۸ E, L, P, W — زرگوار و آکار ۷ P — ۶ L, P, W om
 — داشته باشد ۱۱ P — مصعب قصابا ۱۰ L, P — که ۹ L
 — احتیاط ۱۴ L — هیچکس ۱۳ L — فرمودند ۱۲ B, L, P, W
 — تکرار ۱۶ L, P — یرلیغها ۱۵ L, P

حکایتی از صادرات اعمال و ظلم متصرفان ولایات^۱

S. fol. 318 r. بیشتر معضی از حکایات و احوال آنکه در هر ولایتی اموال و حقوق دیوانی بر چه وجه می‌ستند و انواع آن چند بود و سوء التذیر^۲ و در^۳ و فنون ظلم و تعدی که بهر سببی و علنی دست‌آور ساخته ولایات را خراب می‌کردند و رعایا را درویش میگردانیدند^۴ تا متفرق^۵ می‌شدند و مر سبیل اجمال یاد کنیم و در آن باب مسائل مایم چه هر چند درین وقت خواستگان^۶ داشتند که آن ظلم ناصاف آنچه ایراد می‌رود بوده لیکن بیا بعد چون بواسطه عدل و انصاف پادشاه اسلام^۷ حاکم سلطانه^۸ حلائق مرافه و آسوده گردید^۹ بر آن رحمت فراموش کنند و کودکان و کسانی که بعد ازین در وجود آید آن ظلم و تعدی را^{۱۰} ندیده باشند هر آینه تصور کنند که آن معانی نظریق منالعه^{۱۱} بیع در قلم آمده بدان سبب موجر^{۱۲} تحریر^{۱۳} کنیم پادشاه جهان^{۱۴} احوال عراق عجم و آذربایجان و ولایاتی که اموال حقوق دیوانی آن فویچور و تماس و آنکه^{۱۵} پیش ازین چگونه حلال پذیر شده بود بعد از آن بر چه وجه تدارک فرمود آن چنانست که این ولایات را مختاطفه^{۱۶} محکام میدادند و هر یک را جمعی معین در می‌ستند و احراحات مقرر^{۱۷} ارو مجری می‌داشتند^{۱۸} و آن حاکم در سالی در^{۱۹} فویچور^{۲۰} و در حصی مواضع ست و سی فویچور را اربعیت بستندی و دستور حاکم آنکه مقدار فویچوری^{۲۱} که مجموع او در آمده بودی^{۲۲} نتیجه حاجتی و بهر وقت که ایلچی جهت مهمتی یا مطالبه مالی و مایحتاجی^{۲۳} ولایت آمدی بدان مهانه حاکم فویچوری^{۲۴} قسمت کردی و هر چند ایلچیان بسیار می‌رمیدند و احراحات و متمسات ایشان بی‌اندازه می‌بود حاکم بوصول^{۲۵} ایشان شاد شدی و بوقتی باسم وجه مهمات و بوقتی باسم علوفه و احراحات و بوقتی باسم تعهد و متمسات قسمت می‌کردی

۱ P om, L valubet — سواد حکم ۲ L, P, W — سوء التذیرات

۳ L, P, W om — ۴ P, W — میگردانید

۵ W add — ۶ P — ملکه

۷ h om — ۸ P — موجر

۹ L, P, W — ۱۰ W om — طاران خان

۱۱ W — ۱۲ W — ۱۳ W — فویچور

۱۴ L — ۱۵ P — فویچور

۱۶ L — ۱۷ P — ما پتاج

^{۱۶} و بعضی در آن مصالح مصروف داشتی و بعضی خویشتر مردی ^۱ و بعضی شخصی و پستکچیان دادی تا همدانستان و گواه دروغ او شوند و از چندین ^{۱۷} مال که از رعیت می‌ستند هرگز حلی مختاره هرستادمی ^۲ و اموال ولایات باخرجات مقرری و حوالاتی چند ^۳ مشرق و مستغرق شدی و در خراسان ^۴ از آن حوالات ^۵ ده هشت باقی بودی و ایلچیان و ارباب حوالت و مرات در دست ^۶ ما دیوان آمدندی ^۷ و از دیوان جواب آن بودی که مال بر ولایت باقیست چگونه رسانیده اند و نتجیدید التعا تا کید نوشتندی ^۸ که وجوه ایشان بزودی برساند ^۹ و ایشان باز آنجا رفتندی و دیگر باز مصالح ^{۱۰} باخرجات افتادی و حاکم بدان ^{۱۱} بهانه قسمتها کردی و باز عیایا گفتی که شما می‌باید که چندین ایلچی مرسته اند و اگر باخرجات و تمهد ^{۱۲} ایشان باشد تدارک مطالبت ممکن ^{۱۳} و هیچ آفریده بیارستی که ما وی گوئید که ^{۱۴} مال ایشان ترا می‌باید داد که ^{۱۵} در اول سال ^{۱۶} باصاف متوجه شده و تلف کرده و از آن قسمت ^{۱۷} بر چهار دانگ میان همدیگر بخش کرده‌اند و خود آنک باخرجات ایلچیان ^{۱۸} صرف شدی عاقه الامر مال ^{۱۹} بساخته باز گردیدندی ^{۲۰} و چندین مرتبه گونه آمد شد کرده‌اند ^{۲۱} که آن سروات در دست ^{۲۲} ایشان گه‌گه شدی و طمع از آن منقطع کرده سالها در قنورقه و حریطه ایشان بودی و هرگز چنانچه ^{۲۳} عادت است که از ^{۲۴} دیوان داند که اصل مال ^{۲۵} هر ولایتی ^{۲۶} چندست و رکها مرات ^{۲۷} می‌توان نوشت تا حاصل شود ^{۲۸} هیچ آفریده مرتبه ^{۲۹} واقف بودی و روات متواتر بر حسب التماس بر مواضع نوشتندی و چون جواب و در ^{۳۰} می‌داستند ^{۳۱} که وجوه نخواهد رسید دفع الوقت را عشو

— سناری P ۲ — و بعضی خویشتر مردی ۱ T = L, P, S, W om
 — حوالات W ۴ — نو آمر سال ۳ L, p, b, v, o
 — حوالات و روات L, حوالت روات T — P, S, W
 — مالی W ۸ — رسانید W ۷ — ۶-۴ — W om
 — هم W ۱۱ — W om ۱۰ — S om ۹
 — ۱۵-۱۴ W om ۱۴ — P om ۱۳ — L om ۱۲
 — اموال L, P ۱۷ — حاکم L, P ۱۶ — کردی L ۱۵
 — سعی J, P, W add ۲۰ — روات L ۱۹ — داند که W om ۱۸
 — ۲۱ L, P, W om ۲۰ — ۲۱ L, P, W om ۲۱

حکایت چهاردهم در مع ترویات و دعاوی ناطل و مع خیانت بی‌امانتان و ماتدیان ۲۴۵
دادندی و جذب حواطر را مت می‌بهادندی^۱ که ظنر مرحاب شبا این
۲۲ روایت می‌نویسم و بدین لم ایشان را خوشدل رواه می‌داشتندی و غیر
ارحراقی ولایت نتیجه نودی و در میانه آن نائب^۲ و وزیر بهانه در
سدگی حضرت عرصه داشتندی که محصلان بسیار ولایت اند و می‌باید که
وجهی بجزیه آرند و در حال برلیع نوشتندی که تمام محصلان و ارباب^۳
روایت را وجوه در توقف باشد بدهند و الا فلان و فلان^۴ وجوه آن وجهی
چند S fol 518 v. بودی متعین صرفه و عطیة وزیر و نائب و تقلمات
حکامرا^۵ خواستندی^۶ که بواصل رسد و مکتوب نوشتندی^۷ که چون
محصلرا^۸ دفع کردیم باید که وجوه خاصه برودی از ولایت برسانند^۹ و
بدین حیلت آن تقلمات هتد بستندی^{۱۰} و یز وزیر را با حکام^{۱۱} ولایات
مواضع بودی و شاق تا آنرا در مرات یا مکتوب بدیدی آن وجوه ساحق
و بار ایلیچیان و محصلان سرگردان^{۱۲} بار آمدندی^{۱۳} و دیگر^{۱۴} متنها بریشان
و برامرا^{۱۵} بهاده^{۱۶} تحدید مکتوب دادن در میانه مصلحت و بر ساخته گشتی
و عرض او^{۱۷} محصول پیوستی و حکام ولایات سایر مواضع که با وزیر داشتند
و مراعات حاجب او که^{۱۸} میگردند دلیر و مستظهر بودند و بر انواع^{۱۹} ظلم و زیادتی
اقدام می نمودند^{۲۰} و هر سال دوسه قویچور و تعاه شهر^{۲۱} در وجه احراعات
و تعهدات ایلیچیان تلف شدی و مردم^{۲۲} متعجب می‌مانند که این حاکم
چرا اموال نقد تعمارا در مع می‌دارد تا بچین هدیانات^{۲۳} خرج میشود و از
آن معنی ناطل^{۲۴} که حاکم جهت سیدکاری آن شیوه بر دست گرفته تا بدان
بهاه اصعاف آن وجوه تقسمتها ستاند و بعد و وقت رفع^{۲۵} حساب دوسه
چندان بجهت^{۲۶} احراعات ایلیچیان براند و حقوق دیوانی بدان بهاه برساند^{۲۷}

۱ در آن می‌بهاد آن نواب L p h t e ۲ — می‌بهاد I. P. W
حکام P — و فلان W om ۳ — اصحاب I. P
نواب T = P. S. L. W ۴ — خواستی T = P. S. L. W
بستنی W ۵ — برساند T = I. P. S. W
محصلان و ایلیچیان L P p h i u ۶ —
بهدی I. ۱۲ — باره L. P add ۱۱ — بار آمدن
می‌نود L. W ۱۴ — L om ۱۵ —
مستاند I. ۱۸ — نعت W ۱۷ — هدیانا L ۱۶

و بالحقیقه هرگز^{۱۰} از آن ولایات^۱ دانگی زر نهمزانه مریدی و احراحات مقرری نیز که از اصل مال حواله رفته از ده دیار نو دیار می دادند^{۱۱} و هرگز کس نغماچی را مر سر نغما ندیدی^۲ الا آنکه^۳ هموان گریخته بودی یا در دست محصلان گرفتار چوب خوردی و تا^{۱۲} جهد^۴ داشتی کسانرا پنهان بر گاشتی تا وجه نغما می ستدی چنانکه قباغان شب در حایها^۵ روند و از سر ضرورت راضی^{۱۳} می بود^۶ که حقی نغما^۷ با معاملات بیک^۸ میبده^۹ باز گذارد^{۱۰} یا پنهان تقدیمه بوی دهد و بدان سبب نغماها مکس می شد و^{۱۴} آنچه حاصل می گشت^{۱۱} وجه علفه^{۱۲} ایلچیان می گشت^{۱۳} و نوکران^{۱۴} ایشان بر سر شسته حاصل می کردند و چون بهنگنان^{۱۵} می رسید^{۱۶} با همدیگر جنگ می کردند و نیز آنکه^{۱۶} قوت ریادت داشت می رود و اداریات و مرسومات عملیه و احراحات مقرری^{۱۷} ولایت^{۱۸} که آبادانی ولایت بدان تواند بود و بی آنها^{۱۸} کارهای ملکی متمسکی نگردد با وجود آنکه در مؤامره حکام بیشتر^{۱۹} از همه از اصل مال موضوع می افتاد دانگی بهیچ آوریده^{۱۹} می دادند در اول سال سهانه آنکه بیشتر مال حواص می ساریم^{۲۰} و بعد از آن گفتندی بوقت ارماع بدهم و چون همواره ایلچیان و محصلان سیار که کز^{۲۰} ایشان ساخته می شد حاضر^{۲۱} می بودند حاکم بهانه می آورد که چندین^{۲۱} اویاق ایلچی ر مر سر شسته اند کار ایشان بیشتر می باید سلحت و^{۲۲} ارباب اداریات و مرسومات و صدقات و غیرهم از اول سال تا آخر مدافعه امور و فردا روز کار سر رتلا برهه و گوسه^{۲۲} می نشستند و کسانی که چالاک تر می بودند النغما سواب حاکم برده شفاعت بسیار بیک میبده باز می فروختند و عوص^{۲۳} این احساس بدو بها می شدند چنانکه با هزار حیلها با رعی رسیدی^{۲۲}

۱ W om - ۲ B om - ۳ P - ۴ ولایت L -

۵ W ms - ۶ A - ۷ B - ۸ نفردی L ms -

۹ W om - ۱۰ W om - ۱۱ L - ۱۲ L -

۱۳ W - ۱۴ L, W - ۱۵ L, om - ۱۶ W -

۱۷ L om. - ۱۸ L - ۱۹ L om. - ۲۰ L om. -

۲۱ L om. - ۲۲ L om. - ۲۳ L om. -

۲۴ L om. - ۲۵ L om. - ۲۶ L om. -

۲۷ L om. - ۲۸ L om. - ۲۹ L om. -

۳۰ L om. - ۳۱ L om. - ۳۲ L om. -

حکایت چهاردهم در دفع نزولت و دعای ماطل و دفع خیانت نامه‌انگار و نامتدیان ۲۴۷ و آرا که این معنی دست می‌داد خود را کافی و مقبل^۱ می‌داست و دیگران نکلی محروم مانده بریشان حسد می‌بردند^۱ و اگر وقتی یکی از آن محرومان بهرادر رحمت و مشقت آورد^۲ افتادی و عرصه داشتی و از دیوان بزرگ مکتوب شدی^۳ که وصوه بیشتر از همه عبری داشته ایم چرا آرا رسانیده اند حاکم^۴ بهانه آوردی^۵ که مال و ولایت ناقصت بدان سبب نداده ام رات نویسم^۶ تا مستاند و آن مسکین ساچار رات بر نقایا^۷ ستدی و چون حاکم چندین اموال که ذکر روت زیادت شده بود نقایا چگونه داشته باشد آن نقایاتی که^۸ می‌بودی از^۹ قویچورهای ریاضی که^{۱۰} قسمت کرده بودی^{۱۱} بعضی رعایای عاجز که طاقت مکررات دادن نداشتند ترک دین و حابه کرده^{۱۲} می‌گرهتند یا قوی‌دمتی و متمیزی که مانع قسبات رواند^{۱۳} شدندی رساله ایشان بدان^{۱۴} حاصل کردیدی که این قسمت آخرین از شما نخواهم با یک بیه تحفیف کیم و در دفتر مستوفی و بیتکچی مجموع قسبات نوشته بودی x fol 814 z^{۱۵} تا آنکه یک قویچور زیادت متوجه باشد ماعشار آنکه دیگران داده اند و بعضی نداده یا کمتر داده از آن قسمت آخرین^{۱۶} چبری باقی بودی و آرا نقایا نام نهاده و مستوفی و بیتکچی^{۱۷} چون در آن قسبات مکرر و در دیده‌ها شریک می‌بودید^{۱۸} می‌نوشتند که بر فلان موضع چندین ناقصت و گواهی معنا میدادند^{۱۹} و اگر ناشی یا وریری برسیدی که^{۲۰} این باقی از^{۲۱} اصل مال یا از رواند که قسمت کرده صورت حال معین شدی لیکن چون بواب و وررا این معنی می‌دانستند و^{۲۲} مبالغ^{۲۳} از آن رواند مجتمعی^{۲۴} از حکام می‌ستند زبان ایشان کوتاه شده بود و این حرکات که شرح داده شد^{۲۵} هر^{۲۶} یک از وررای متقدم^{۲۷} بر آن اقدام می‌نمودند لیکن این شیوه پیشه و صنعت صدر الدین چاری بود و در آن قسم^{۲۸} ماهی بود و این مفسدت و نااصافی را بیوق رسانید و نکلی کار مملکت و ولایت داری بریان برد و در عهد

۱ P om - ستدی ۲ P - بریشان حسد می‌بردند ۳ W om - ۴ W om - نویسم ۵ W - گرهی ۶ P om - ۷ L P ۶ - ۷ - سده بریدی ۸ L, P, W - گه ۹ - و مستوفی at W add و بیتکچیان ۱۰ P, W - ریاضت P رواند ۱۱ L - ۱۲ L - می‌داد ۱۳ L, P, W - مبالغی ۱۴ L, P, W - ۱۵ L - ما تقدم ۱۶ L - که گه شد ۱۷ P - یکی at Lm خدمت ۱۸ W -

* او هیچ آورنده وجه مرانی از ولایتی نتوانست متد و هیچ مستحق^۱ اندازی^۲ و مرسومی بحق خود رسید چه تمامت بروات^۳ و حوالات او محض عشوه و فریب بود و بسیار درویشان و مستحقان و مشایخ که وی رسیدندی و هائیس^۴ یا غیره^۵ راقی^۶ پانصد دینار جهت آن شخص سوشی که هرگز صد آنچه ندیده بودی و آرا سخاوت نام^۷ بهادی^۸ آن درویش نهایت شاد شدی و چون^۹ بطلب آن و حوه رفتی اندیشه کردی که پانصد دینار^{۱۰} دارم صد^{۱۱} دینار قرض کم^{۱۲} و عمرکوب و مصالح و ما مجتباع راه مادم بعد از اداء^{۱۳} قرض مرا چهلصد دینار ماند و بدان^{۱۴} امید چندان در پی تحصیل آن و حوه ترددی^{۱۵} کردی که او را شیبی فراموش شدی و بکی و محبتی و عوانی^{۱۶} بیاموختی و هیچ فائده مدادی و عاقه الامر^{۱۷} قرض دار ازین ملک^{۱۸} بگریختی و بواسطه^{۱۹} سوءالتدبیرات و اتلافات اکثر^{۲۰} ربابای ولایت^{۲۱} احلای وطن کردند و در ولایتهای عرب^{۲۲} خان و مان ساختند و شهرها و دیهها حالی ماند و بهر^{۲۳} چنگاه ایلی جهت جمع کردن ثامن رفتی ایماشزرا سیار^{۲۴} رحمت رسانیدی^{۲۵} و اصناف قویچور بتعهد ارشاد^{۲۶} بستندی^{۲۷} و هرگز میل نکردندی^{۲۸} که ما ولایت خویش روند^{۲۹} و از آن^{۳۰} ملک عظیم متفرگشته بودندی^{۳۱} و ما وجود چندان ایلی^{۳۲} که در اوقات مختلف^{۳۳} جهت جمع ثامن باطراف رفتند هرگز رعیت را^{۳۴} ما مقام خود^{۳۵} نتوانستند رد و^{۳۶} آنچه در شهرها^{۳۷} مانده بودید اکثر در خانهها بستگ و آورده بودند یا تنگدار کرده و آرام

۱ - رات L, W — ۲ L om — ۳ L om — ۴ با غیره — ۵ L, W — ۶ L om — ۷ L ma — ۸ با م سعادت — ۹ P om — ۱۰ W ma — ۱۱ W ma — ۱۲ W ma — ۱۳ L ma — ۱۴ L om — ۱۵ L om — ۱۶ L ma — ۱۷ L ma — ۱۸ L — ۱۹ P, W — ۲۰ L — ۲۱ P, W — ۲۲ L ma — ۲۳ L ma — ۲۴ L ma — ۲۵ L ma — ۲۶ L ma — ۲۷ L ma — ۲۸ L ma — ۲۹ L ma — ۳۰ L ma — ۳۱ L ma — ۳۲ L ma — ۳۳ L ma — ۳۴ L ma — ۳۵ L ma — ۳۶ L ma — ۳۷ L ma

حکایت چهاردهم در دفع نزورات و دعای ماضی و دفع حیات بر امانتان و یامنتان ۲۴۹
 حاجها آمد شد کردندی ۱^{۳۰} و از بیم محصلان گریخته ۲ و چون محصلان
 محلات رفتندی حرامرادشرا نادید کردندی که واقف خانها بودی و بدلاکت
 او مردم را ار گوشها و زیر زمینها و باغات و حراها کشیدندی و اگر مردارا
 نداشت ۳ توانستند ۴ کرد ۵ زمان ایشانرا مگرفتندی و همچون گله گوسفند در
 پیش انداخته از محله محله پیش محصلان بردندی ۶ و ایشانرا پای از
 زمین آویخته می بردندی ۷ و فریاد و همان ۸ زمان آسمان رسیدی ۹ و بسیار
 اتفاق افتاد ۱۰ و مشاهده کردیم که محصل بر نام رفته ۱۱ رعیتی را می یافت و بر
 عقب ۱۲ وی ۱۳ می دوید تا او را بگیرد رعیت از عایت ۱۴ عمر و بیچارگی چنان
 می گریخت که خود را از بام زیر می انداخت و محصل بوی می رسید و دامش
 می گرفت و ۱۵ روی رحم آورده شفاعت میکرد و سوگند می نهاد ۱۱ که خود را از
 بام میدار که هلاک شوی و چون احتیاج ۱۶ از دست داده بود ۱۲ در می افتاد
 و پایش می شکست و از محله این ولایات ولایت برد چنان شده بود که آنگی
 کسی ۱۷ در تمامت دیههای آنجا ۱۸ می گردید قطعا يك آورنده را نمی دید که
 با وی سخن گوید ۱۹ یا حال راه برسد ۲۰ و معدودی ۲۱ چند که مانده بودند
 دیدنای معین داشتند ۲۲ چون از دور یکی را دیدی اعلام کردی جمله در
 کهریزها و میان ریگ S fol 814 v. پنهان شدند و هر يك از اکار
 ارواب که در برد ملکي داشت چون آنجا رفت و حواست که آن ملکهارا
 نار بیند ۲۳ بهر ۲۴ دبه که می رفت یکی از رزینگران خود می دید ۲۵ تا حال
 باغات خویش برسد که در کدام موضع است و در ۲۶ اکثر شهرها از بیم ۲۷
 آنکه ایلچیارا سخاها می ایشان فرو می آوردند ۲۸ در خانه از ۲۹ زیر زمین
 میکردند و راه ۳۰ گذرهای ۳۱ ناریک ۳۲ تا باشد که ایلچیان بچنان گذرگاه میل

۱ - توانسی کرد L. ۴ - L. P om ۵ - L. P om ۶ - ۲ - ۱ P om
 ۷ - رسیدندی L. ۸ - تا همان L. ۹ - می کشیدندی L. ۱۰ -
 ۱۱ L om - ۱۲ - در خط L. ۱۳ - B. L. P om -
 ۱۴ - می خورد W om ۱۵ - بود B. W om ۱۶ - L om -
 ۱۷ - داشته بودند L. ۱۸ - ۱۵ - ۱۴ - P om ۱۹ -
 ۲۰ - می یافت L. P, W ۲۱ - دیدند L. P ۲۲ - داشتندی P
 ۲۳ - در L. ۲۴ - فرو می آوردند P ۲۵ - از بیم W om ۲۶ -
 ۲۷ - و ناریک L add ۲۸ - T = P, B, L, W om ۲۹ -

نکنند و فرو بیايند چه هر ايلچي که بخانه کسی فرو می آيد^۱ بیرون از آنکه زيلوها و حمله حواب و تمامت آلات خانه پاره و کهنه می کرد^۱ هر چه میخواستند ر می گرفتند یا کوتلچیان^۲ ایشان می دریدند و اگر اندک قوتی و فقه و هیمه جمع کرده بودی^۳ تمامت می میدند و درهای خانه بخای هیمه^۴ می سوختند و خراب^۵ میکردند و از آن حمله یکی آنکه چنان استماع افتاد که یکی از ائمه برد در شهر برد خانه^۶ داشت و در شهر^۷ سه حس و تسعین و ستائش سلطان شاه پسر نوروز و مادرش^۸ در عهد عظمت او^۹ آنجا^{۱۰} فرو آمدند و مدت چهار ماه^{۱۱} شسته بودند^{۱۲} و بعد از آنکه يك چیز از تخاریق در خانه نگذاشتند چون^{۱۳} رحلت کردند^{۱۴} مقومان شهر حاضر شدند و احتیاط^{۱۵} کردند در آن^{۱۶} خانه که قیمت آن قرب بیسجاه هزار دینار^{۱۷} بود^{۱۸} آنجا^{۱۹} ریادت از دو هزار دینار درهای نهایت لطیف^{۲۰} و پاکیزه سوخته بودند و دیگر حرایبها کرده چون حال جاهای^{۲۱} دستار بندی که معنی^{۲۲} شهر باشد و اسم قضا^{۲۳} روی رین سوال^{۲۴} بود از آن اهالی و آحاد و رعایا قیاس توان کرد که چگونه باشد و ارباب و اکار و رعایا ازین صفت و مشکلت قصه^{۲۵} بود و چرییان^{۲۶} آموخته بودند و سناه ایلچي صد خانه روزی^{۲۷} بار می فروختند و^{۲۸} حاقه لاس هرود آوردندی و هر سال سناه ایلچیان چندین هزار زیلو و حمله حواب و عنعان و آوایی و آلات مردم^{۲۹} می بردند و چهارپای در باغات مردم می کردند و ناهی که ریادت آمده سال بمصد هزار رحمت^{۳۰} مصور گردایده^{۳۱} بودند يك روز حراب میکردند و اگر اتفاقاً در

— هیمه ۳ L. — کرده بودندی ۲ L. — میکرده ۱ L.

— یکی خانه ۵ P. — میکرد ۴ W.

و یکی از آن حمله صورت حال سده دولت مؤلف این کتاب در L. p. ۱۷۶

شهر برد خانه دارد و سلطان مس حواهر ناناك برد که اسم خانوي امير نوروز بر وی

— یزد ۴ P. — ۷ P. om. — ...

— ۹-۱۰ W. om. فرو آورد L. فرو آوردند ۹ T. = P. : 8, W.

— تبارکی ۱۱ L. P. ms. — آنجا تابند P. شسته ۱۰ L.

— آنجا ۱۴ W. add. — ۱۳ P. om. — کرد ۱۲ W.

— P. om. سناه ۱۷ L. — ۱۶ L. P. W. om. — برمی آمد P. ۱۵

— حرایب ۲۰ P. — ۱۹ J. lac fol. 701r et v. — معنی ۱۸ W.

— و معرفت ۲۲ W. add. — نوروزی W. سناهها ۲۱ P. ms.

حکایت چهاردهم در دفع زلزلات و دعاوی باطل و دفع خیانت با امانت و باعدتینان ۲۵۱
 آن باغ کهرری بودی و چهارپای در افتادی خداوند باعرا^{۲۷} می گرفتند و
 باصعاف بها ار وی می ستند^۱ و اگر رخه^۲ بودی و ار آن سیزون رفتی
 همچنان^۳ و عوانان و سرهنگان و^۴ کوتلچیان ایلیچیان دیوار نانات می انداختند
 و در مسغان درختها صفت هیرم می رسیدند و اگر در باغی درختی^۵ راست
 دیدندی حکام و قوی دستان بهانه آنکه برای بیزه لشکر نکار می آید می رسیدند
 یا بالتماس می ستند^۶ و در^۷ بعضی ولایات چندان محصل و علامان و
 سرهنگان ایشان می بودند که بحقیقت مهر يك رعیت^۸ دو اربشان بودند
^۹ چنان هقل کردند که در سه^{۱۰} احدی و تسعین و مثانه که در ولایت یزد
 علیخواجه پسر عمرشاه سمرقندی حاکم بود یکی از ملاک^{۱۱} ندیسی رفت که
 آرا فیروزآباد گوید از مغزات دیبههای آلبا تا باشد که از ارتفاع ملکی که
 داشت چیزی تواند ستند^{۱۲} و هر چند می نموده در سه شایور هیچ آفریده
 از کدخدایان را بدست نتوانست آورد و عهد^{۱۳} محصل صاحب برات و
 حوالت^{۱۴} در میان دبه مشتقه بودند^{۱۵} و دشتانی و دور رعیت را از همرا
 گرفته بودند و مدیه آورده و ریمان در آویخته^{۱۶} می زدند تا دیگران بدست
 آرند^{۱۷} و ما کولی جهت ایشان حاصل کسند و قطعاً بدیتر شد و مجموع آن
^{۱۸} محصلان و اتمام را علوفه و علفه و شراب و شاهد بایستی و ارین معالی^{۱۹}
 فیان توان کرد که دیگر انواع^{۲۰} ظلم چنگوبه بوده باشد و اندیشه باید که چندین
 بدعت و رسوم بدرا که عرور ایام معتاد مردم بد شده باشد مانند رمای
^{۲۱} چنگوبه تدارک پذیرد تنجیص چون نکورات در هر جای یرایشها در باب
 استنات رعایا و دفع بعضی ازین ظلمها باطراف^{۲۲} مرستاده بودند و بهیچ
 وقت^{۲۳} تمسیت پذیرفته و عموم خلق از آن مأیوس شده درین وقت که عهد
 همایون پادشاه اسلام^{۲۴} B. fol. 315 r غارازان حال حلد الله سلطانه و ادام عدله
 و احسانه^{۲۵} در آمد و اندیشه^{۲۶} مبارک بر آنکه محص حیر و صرف معدلت
 باشد^{۲۷} گشت و همگی همت بر آن^{۲۸} مصروف داشت که تدارک حللها که

۱ W. — می ستند ۲ P. W. — همچنی ۳ W. — می ستند
 ۴ — شک بود ۵ P. — ۶ P. om. — ۷ P. om. — ۸ P. — هر يك رعیت را
 ۹ — و سه ۱۰ P. — می ۱۱ P. — مار نعد ۱۲ W.
 ۱۳ — حلد الله سلطانه و ادام عدله و احسانه W. om. و احسانه ۱۴ P. om.
 ۱۵ — ندان ۱۶ P.

بامور ملک راه یافته بود کند و بدستها^۱ و معسدتها نکلی براندارد و در آن
 کوبند^۲ که علیان همواره در آسایش باشند و فرمود که فائده و حاصل عمر
 آدمی^۳ در دنیا همین معانی است و التزام نمود که درین باب سعی و اجتهاد
 تمام نماید و تدارک این اقسام مذکوره در ولایات^۴ قویچجوری چنان کرد که
 فرمود که بوقتی که امور یاساق و سیاست باطل گشته باشد و حلال تمام بدان
 راه یافته یاسامیشی^۵ آن بیشتر نامور کوچک آثار^۶ باید کرد تا جهایان نداند
 بکون جهت مختصرات مواخذت و درخواست می رود و^۷ سیاست میفرماید
 ضرورت در امور معظم اصعاف آن باشد بلیچار دست از آن باز دارند و بر
 فرمود که چون سر رشته^۸ هر کاری و اصل الباب آن نگاه دارند تمامت حروریات
 داخل آن گردد و اگر تدارک یک یک از آن^۹ حروریات مشغول شود با
 یکی از آن^{۱۰} راست کردن و بدیگری اشتغال نمودن آن راست کرده دیگر
 باز^{۱۱} مختل گردد و ضبط آن متوان کرد و فرمود که قومی که شیوه^{۱۲} که
 عادتها مستاد ایشان شده باشد و طبیعت گشته^{۱۳} از آن سعی منع کردن و
 آن عادت از طبیعت ایشان بیرون بردن رعایت دشوار باشد چنانکه این
 عواذل و حکام که درین^{۱۴} سالها خوگر شده اند که ر رعایا ریاضتی کنند
 و اموال مکرر ستانند و هیچ ما دیوان ندهند و هر سال^{۱۵} در یارغو روند
 و رشوت داده بکسانی چند سر برند و اگر بر چند کس آریشان نکشند^{۱۶}
 دیگران تصور کنند^{۱۷} که آن قصه اتفاق بود و اعتنا نگیرند و گویند^{۱۸}
 فلان کس با ایشان بی رعایت و الا^{۱۹} اگر جهت مال و ضبط آن بودی^{۲۰} نایستی
 که ما چندین اقوام دیگر همین حظاب رفتی بر حمله اگر ما یک سینه
 ازین جماعت سیاست فرمائیم ممکن نه که^{۲۱} دیگران حصار کنند و از
 ظلم و تعدی باز دارند و همچنان رعایا در عذاب باشند و هیچ مالی بجز راه
 و لشکر^{۲۲} نرسد مصلحت در آنست که نوعی اندیشیم که دست حکام ولایات
 نکلی از تصرف اموال بر بسته باشد تا قطعاً راه^{۲۳} تعدی بهیچ بهانه یابد و
 مثل ایشان مثل روانه است که گفت بهرار و یک حبله حلاص خود را^{۲۴}

۱ S, W om - ۲ P om - ۳ P om - ۴ ar An - ۵ S, W om -

۶ W - ۷ P om - ۸ W - ۹ W - ۱۰ W - ۱۱ W - ۱۲ W - ۱۳ W - ۱۴ W - ۱۵ W - ۱۶ W - ۱۷ W - ۱۸ W - ۱۹ W - ۲۰ W - ۲۱ W - ۲۲ W - ۲۳ W - ۲۴ W -

۲۵ P - حلاص خود

حکایت چهاردهم در دفع نزولیات و طغای باطل و دفع شیات نامائیان و نامتدیان ۲۵۳

ار سنگ توأم و ۲۵ بهترین آن يك است ۱ که به من اجورا بیم و به او مرا
 در این قصیه بر بهتر آن باشد که متصرفان ولایات بدانگی در برآه ۲۵
 رعایا توانند نوشت ۲ و فرمود تا بهر ولایتی ینکچی جلد مرود و مجموع آن
 ملک ۳ دبه دبه مفصل نویسد ۴ و بموجب شایزهای ۲۱ میشین قویچور
 سویت مقرر ۵ گرداند و در مد توفیر و تکسیر باشد و چنان سارد که
 رعایا مرفه و خوشدل باشد و بر ۳ فرمود تا ۶ تخصّص نموده تمامت املان
 ایجو و اوقاف و ازنای که از مدت سی سال بار فی مسایع در تصرف ایشان
 بوده باشد ۳ مشروح باسمی متصرفان نویسد و در دهاتر قانون ثبت گرداند ۷
 تا اگر کسی را بر قائله صانع شود یا دیگری ۴ خواهد که بدست فرو گیرد
 رجوع با آن قانون کند و بر آن موجب که مشت باشد یش گیرد و
 هیچ آفریدها محال ۵ تلیس و تعالی غایت ینکچیان بر موجب فرموده ولایات
 رفتند و هر چند مردم تمام معتمد و راست قلم کم یادت ۵ شود بقدر امکان
 کوشیده قوایین ولایات نوشتند و آوردند ۸ بعد از آن فرمود تا هیچ ملک
 و اسنقاق ۲ و ینکچی قطعاً بیات و حوالت قلم بر کاعد نهد و اگر براتی
 نویسد حا کرا که پروانه داده باشد ۹ یا سارسامد ۳ و ینکچی را که نوشته
 دست برسد تا دیگر ینکچیان او را دیده اعتلار می گیرند و جهت هر ولایتی
 يك ینکچی را معین ۳ فرمود که ایجا ملارم دیوان بزرگ باشد ۱۰ و در اول
 سال مرات متوسّعات عمومی که تقابون در آمده ۱۱ دبه بدیه مستمی و مفصل
 می نویسد ۱۲ ۳ fol. 315 ۳ و بواب دیوان بزرگ نشان میکند و بالتون تما
 مؤکد گردانید ولایت می فرستند تا رعایا آرا بدو قسط داده و بیم ۱۲ و
 حق حراة با صاحب جمعی که در هر ولایت مصوب گشته می رساند و او
 بعضی را بموجب سروات بالتون تما نقد باراب ۵ حوالات و باقی مجراة عامه
 می فرستند و با حق حراة تسلیم حراة داران میکند ۱۴ و اگر اجابا محصلی ۴ یا

— ولایترا ۳ ۵ — نویسد ۲ ۷ — آن باشد ۱ ۲
 — که ۶ ۷ — معین ۵ ۷.۱ — نویسد ۴ ۲. ۷
 — داده شد ۹ ۷. — آورد ۸ ۲ — گردانید ۷ ۳ — گرداند ۷ ۵
 — می نویسد ۱۲ ۲ — نویسد ۱۱ ۷ ms — باشد ۱۰ ۲
 — (۲۵۱ p) ۱۴ ۲ am usque ad ۱ — داده بیم ۱۳ ۲. ۷

رئیس پیش آن صاحب جمع برد تقد ناده و دانستم و صد دیار رسم جزانه می‌رساند و الا آن عمیلان^۱ رجوعه تقد می‌آورند و با رسم خزانة مجزانه داران می‌بایرد^۲ و فرمود کچون در ولایات زر تقد از رعایا می‌ستاسد هیچ^۳ وجه اجارت نیست که بقدر یک دیار جنس مجزانه آرند و اگر کسی حسن یارید آرا بارار برد و^۴ بهر روشد^۵ و زر تقد بسیار^۶ و رجوعه ادارات و مرسومات و اخراجات مقرری که در هر موضع بحراست تمامت تقد برساند و دانگی قاصر نگذارید^۷ تا تمامت حلائق مدعا گوئی دولت زور افزون در افزایند و بواسطه برات مفصل مالتون تمام که از اینجا بولایات می‌رند^۸ تمامت رعایای مواضع بر مقدار متوجه خویش واقف شده اند و می‌داند که قدر دانگی ریادت از آن نمی‌باید داد و بی^۹ مکتوب اصحاب قاسون دارند که متوجهات ایشان چند و چگونه است و چون این حکم نفاذ پیوست که حکام^{۱۰} ولایات برات سورسند ملک رودراور^{۱۱} از اعمال همدان آرا چون^{۱۲} احکام پیشین پنداشت پروانه داد تا بیکچی براتی چند^{۱۳} بر ولایت موشت حکم شد تا او را یاسا رسانند و بیکچی را دست ببرند از رفتن اینچی بدان مهم خبر یادت و نگرینخت و بعد از^{۱۴} سی سال در موضعی که آنجا گرینخته بود ماند و بیکچی را حد از مدتی در بیاورد نگرفتند و دستش را ببریدند و در همدان^{۱۵} قالی از کدخدایان دو من ساق مویح تحصیل بر شریک حوالت کرده بود او را نگرفتند و هرمان شد تا او را یاسا^{۱۶} رسانند بسیار شفاعت او را صد و بیست چوب زده و یکهارار دیار^{۱۷} بجایت نداد و درین نردیکی که بیلان از هندوستان^{۱۸} می‌آوردند چون همدان رسیدند رستان بود و علفه می‌شد حکام آنجا گفته بودند از باغات طلب باید داشت^{۱۹} و این معنی سمع اشرف پیوست و فرمودند که ما جهت بیلان علفه و علوقه محسوب مبداریم چگونه ایشان از باغات^{۲۰} مردم ستاسد اگر یافت میشود بچرمد و اگر یافت نیست از باغات چگونه خواهد این نومت مسامحه رفت^{۲۱} اگر من حد بر چنین حرکت اقدام نمایند ایشانرا یاسا رسامی فی الحقیقه درین سالها هر تمامت ولایات^{۲۲} هیچ آفریده را^{۲۳} بحال آن نموده

— نگریناند . ۴ B. W. — هر روشد . ۳ W. — برد و . ۲ W om.

— مجزانه . ۷ P. — چگونه : ۶ W. — روداوران . ۱۱ W. روداور . ۹ P.

— ولایت . ۸ P.

حکایت چهارم در مع تروبرات و دعاوی باطل و دفع خیانت بماملت و غمقتیان ۲۵۵
 و بیست که يك من گاه و حقه زر در برات کند و راه برات نشستن نکتی
 مسدود گفته و پارسال معلوم شد^۱ که چون حکام را یارای آن بیست که بر
 مبلغ مقرر مواضع چبری زیادت کنند رؤسا و کدخدایان دیهها بدل خود
 زیادت^۲ از آن میان همدیگر قسمت میکنند حکم معاذ بیوست تا رؤساء
 مواضع مقرر متوجه را که قانون در آمده معصل باسامی^۳ رعایا نوشته سعه
 بدیوان دهند تا من بعد از آن زیادت قسمت نتوانند کرد و رعایا چون هر
 يك مقدار خویش^۴ معین داند^۵ زیادت چبری بدهد و نیز از عرنا و دیگر
 کسان که نام ایشان در یاد شده باشد مطالبی نتواند نمود^۶ بدان سبب^۷ تمامت
 رعایا بدولت سلطان^۸ اسلام حاکم سلطانه^۹ مشمولند و ماتبان فی آنکه کسی
 بطلب ایشان رفت تا مقام خویش^{۱۰} دهند^{۱۱} و حاقه^{۱۲} که قیمت آن سده دینار
 بود این زمان بهر ار دینار می دهند و اموال تمامت ولایات از وجود دارالضرب
^{۱۳} هفتتر شده است^{۱۴} و هر سال دو سه دومت فی عذر و علت بجرانه می آرند
 چنانکه تا بیان مشاهده میکنند و^{۱۵} درین چند سال هرگز داسکی زر و يك
 تبار و حروری گاه و گوسفندی و يك من شراب و مرغی بر و آئند و غاری^{۱۶}
 و پام^{۱۷} و ساوری و ترعو و علفه و علوفه و غیره بر هیچ ولایت حواله نرفته و
 سنده اند و حق تعالی برکت اموال و حقوق^{۱۸} B. fol 316 r. دیوانی چنان داده که
 هر چند که درین سالها بلشگر بخش فرمود و جهت التماس و تشریب و
 احراطات هر طائعه فرمود تا دادند^{۱۹} تمامت نقد^{۲۰} از حراجه^{۲۱} و در هیچ وقت
 اتفاق بیفتاد که حراجه از زر و حاقه حالی بود و از دفاتر جدید و قدیم معلوم
 و روشن^{۲۲} می شود که در هیچ عهدی و زمانی چندان زر نقد و حاقه که
 در سالی پادشاه اسلام حاکم سلطانه^{۲۳} صرف میسر ماید و می بخشد^{۲۴} دیگران در
 مدت پنج سال خرج نکرده اند و بر قرار حریبه مرز و حاقه و اموال
 ولایات که پیش ازین هر چند متصرفان^{۲۵} چبری نکس می دادند بر حسب
 روایات و حوالات در آخر سال محاسبه نوشتندی و تمامت مستغرق بودی و

— پادشاه L, P, W. ۳ — E. fol. 701 r. ۲ — حوشن W ۱
 — روت W می آید P ۵ — حید سلطانه W om ۴
 — نقد L. ms. ۶ — P. om. ۷ — شده L. P. ۱
 — حید سلطانه W om. ۱۰

مبالغه^۱ دیگر متصرف را^۲ ریاضه بودی^۳ و درین وقت که بیمن عاطفت و حسن تدبیر^۴ پادشاه^۵ خلد^۶ سلطانه ممالک معمور گشته از ولایات^۷ ارتعاشی مبالغه و متصرفان باقیست و غلّه پلریه جمله در امار موجود تا طرح مردم بیاید داد و هر سال که غلّه در رسد^۸ تعجیل بساید فروخت و آنچه پیش ازین غلّه نرسیده بتعمه شرح کردندی این زمان همواره دیوارا یکساله ارتعاش در^۹ انبار می باشد و اموال در حرا به پادشاه اسلام^{۱۰} فرمود که چون این تدبیر فرمودیم دست حکام از رات نوشتن رست^{۱۱} و رعایا^{۱۲} مقدار معین^{۱۳} متوجه خویش تفصیل معلوم شد و آن قاعده مقرر و معناد گشت و رعیت اداء مقرر معین رعایت^{۱۴} سهل شده و رعیت تمام ادا میکنند اندیشه می باید کرد که در نالی الحال این قاعده مضبوط و مستحکم^{۱۵} و مستمر ماند و بواسطه انقلاب و کثرت اشغال و وقوع حوادث و وقایع که در علم حادث^{۱۶} شود و می بدان راه بیاید^{۱۷} چه بکنن که بسبب این^{۱۸} معانی فرصت این همه روات معطل از دیوان زرگ نوشتن دست بدهد و باسنعجال^{۱۹} مال ولایات مطالبه رود یا بواب و وروا عهد در ضبط آن تکامل ورید و حکام را اجازت رات نوشتن^{۲۰} دهد و دیگر ناره عوانان بخصود رسند و دست تطاول رگشاید و رعایا مستجاب گردند^{۲۱} و بحال سوال و جواب^{۲۲} باشد و این قاعده محمود که^{۲۳} بچندین رحمت تمثیل پذیرفته بار ناطق گردد و دیگر ناره علم خراب شود و اموال حرا به^{۲۴} و وجود معاش لشکر مستهلک گردد و چون ما را سعادت مساعد آمده و توفیق رفیع گشته و حق تعالی امور^{۲۵} سلطنت عا حوائت کرده و قوت و قدرت بخشیده سی و اعتماد بلیع باید نمود و اهمال و اغفال را محال ندادن^{۲۶} و این صواب و قواعد را بر وجهی مستحکم و مؤکد گردامیدن که هیچ وجه تغییر و تبدیل بدان راه نتواند یافت و فرمود تا^{۲۷} تمامت ممالک پرلی می نویسد یک عبارت و در هر ولایت سواد آن بر دهاتر و نسبتی است گردامد و چنان سازند^{۲۸} که حکم آن مرد همگان از زرگ و کوچک واضح و معین باشد و این سواد برین موجبست^{۲۹}

۱ - مبالغه دیگر متصرف را حاصل آمدی L, P, W p. 270 ۲ - دیگر را متصرف B.

۳ - خلد سلطانه P, W add. اسلام, 66 W om. ۴ - و حسن تدبیر P om.

۵ - و سلیم L ۶ - خلد سلطانه L, P add. ۷ - مال P ms.

۸ - واقع L, P. ۹ - مقرر W.

۱۰ - و الاسلام W, والله اعلم L add. ۱۱ - W om. ۱۲ - کرد W.

یرلیع در باب آنکه متوختهاوت ولایات که دیوان اعلیٰ منقصل نوشته حوالت

کشد و ملوک و حکام ولایات اصلا برات نویسد

بسم الله الرحمن الرحيم
 قوۃ الله تعالى و ميامن الله
 الحمدية^۱
 فرمان سلطان محمود عاران
 و ولایات ارباب آمویه تا حدوده شام و افریج بدآمد
 که همگی همت و اندیشه و طهر ما بر آن موقوف
 بود که درین چند روز عهد همایون سلطنت بر مقتضی حق ان الله یامر
 بالعدل و الاحسان و بموجب حکم^۲ فلحکم بین الناس الخلق دفع انواع ظلم
 و تعدی و جور و ستم و عوانی عوانان^۳ و ظالمان که سرور^۴ B. fol. 316 v. ایام
 بر حسب نحوی آیت^۵ انا وحدنا آناه علی امة و انا علی آمارم مهتمون^۶ عادت
 کرده اند^۷ و حور و مال مسلمانان رفق و طعمه خود ساختن بگویم بوحی که
 من بعد هر کس طبع^۸ و با راستی^۹ خود عادت^{۱۰} تواند کرد تدبیر و سبق
 ملک و تدبیر امور بر وحی فرمائیم که فائده آن عاجلا و آجلا بموم خلق
 حدای^{۱۱} تعالی عائد گردد و بموجب راهبیت و آسایش ایشان باشد تا بموجب
 من سن سنة حسنة قلبه اجرها^{۱۲} و اجر من عمل بها مارا میر از آن
 یک نای دیا و آخرت حاصل شود چه مارا محقق گشته که در دنیا بر مقتضی
 عدل^{۱۳} ساعه^{۱۴} حیرت من شادیه سبعین سنة بهتر از این^{۱۵} فائده تصور توان کرد
 و نوشته آخرت را موافق تر ازین وحی^{۱۶} تواند بود آکسور عالیارا مصور و
 محقق است که تنویق حق تعالی اشارت سوی را که احد^{۱۷} الناس الی^{۱۸} الله
 تعالی و اقربهم الیه السلطان العادل و اعصم الیه^{۱۹} و اعدم^{۲۰} السلطان
 الخائر کارمد شده^{۲۱} و بقدر وسع و امکان معنی از آن ظلم و تعدی که

— طالان ۳ W om — ۲ W om — ۱ B om قوۃ usque ad

— طبع ۶ L, P. — کیم ۵ L — ۴ L, P om

— بهترین ۹ B — الساعة ۸ W — آن ۷ L, P add

— و اعدم مه ۱۲ P om — اعدم مه ۱۱ P — ۱۰ W om

مستمر بود موی و وجهی که میسر گشت تدارک رفت و شرح و تفصیل آن علی حده معین است از آن جمله یکی کار تعیین و تخریر اموال و احوال ممالک است و دفع حزر مقالات^۱ و عوارض^۲ و انواع کلف^۳ دیوانی و ازالت اولاع و علوه^۴ محصلان و ایلچیان که جهت اسواال متواتر مهر ولایت میفرستادند^۵ و انواع رجات و حرابی و تلعب مال را میر یک سبب کلی اریستان بود بدان واسطه بدینکچیا نرا تمامت ممالک فرستادیم^۶ تا ولایت و ناحیت و دیهرا مفصل نوشته مال و متوحهات معین گردانند^۷ چنانچه عموم حلائق^۸ از آن آسوده و شاکر^۹ و راضی باشند^{۱۰} چون پیش ازین عوانان و طلمان باصعاف آن اموال باسم احرارجات و عوارض و علتها و اسباب^{۱۱} بسیار که اگر^{۱۲} مفصل آن سوسند درار گردد میسندند و اکثر حدود و عمال و ارادگی و سرهنگان میزدند و فائده از آن^{۱۳} دیوان و بیت المال^{۱۴} نمی رسید بلکه منضمین حلال و حرابی ملک و تلعب مال بود و کسانی که اموال دیوانی مقاطعه^{۱۵} و صیان^{۱۶} قبول میکردند و عرص ایشان^{۱۷} آنکه منصرف شوند و هر آنچه خواهد کنند و اصعاف مال مقاطعه میسندند^{۱۸} و حروری از احراری آن ادا نمی کردند و بدان سبب وقت احتیاج جهت کار لشکر و محافظت تصور و مصالح ملک^{۱۹} و جوه در حواص می بود ضرورت می شد که بمحاصره و سازی و مساعده بر عموم حلائق اطلاق کنند و همواره بدان واسطه^{۲۰} ملک و ولایت و رعیت در زلزل و رجعت و مشقت می بود و لشکر بی برگ و صعیب حال اکون چون بیاری حق تعالی^{۲۱} میسر شد و دست داد که مفصل اکثر مواضع ممالک که هرگز در هیچ عهد بدوشته اند و دواز و سیح آن جمع^{۲۲} مکرده قانون آن دیه بدیه مفصل نوشتند و اموال آن مواضع^{۲۳} مقرر و معین کردند و هر چند هرگز^{۲۴} هیچکس چنانچه حق و شرط آن باشد سوتی راست نتواند کرد بعضی جهت عدم وقوف و بعضی جهت عرص و^{۲۵} طمع خود و کسی که در وی این صفات ذمیه باشد کمتر یافت شود لیکن قدر امکان آنچه دست داد قانون نوشتند^{۲۶} چون محصرت ما آوردم اگر

— گردانید ۳ W — تکلیف ۲ P — رفع حور P مقالات ۱ L

— P om ۱ — اعد ۵ B — حلق ۴ W

— موضع ۱۰ B — P om ۹ — مقاطعه ۸ W — و لشکر ۷ L odd

حکایت چهارم در دفع نزولت و دعای باطل و دفع خجالت نامانان و نامقبتان ۲۸۹
 تفاوتی فاحش یا سهوی ر کسی رفته بود^۱ عرضه داشته نواب دیوان بزرگ
 تبارک^۲ کردند و اکثر مواضع دیوانی که مصلحت و ضروری بود معاملان
 قضاة و مزارعان^۳ و ارباب داد و شروط مؤید بخلد مؤکد^۴ شوقیع و علامات
 دیوانی موثقی بالتون تعاهای ما داده شد تا متصرف شوند و سال سال حقوق
 دیوانی مدساست و چون انواع ظلم و تعدی و عوارض و کلف دیوانی که پیش
 آریں بوده مرتفع شد^۵ اگر پیش آریں در سوئت اندک تفاوتی و سهوی افتاده
 آرد در^۶ عوص^۷ آن^۸ طلبها و ریادتها که بوده وری. B fol. 817 r. نهاده
 اند و باهمدیگر مصایقتی نکرده^۹ و همه حلق شاکر و راصی و ثناگوی و آسوده
 گشتند و از حرور و مقاسات^{۱۰} و عوارض و کلف دیوانی که عند اقسام آن
 سیارست خلاص یافته و جهت آنکه تا کسانی را که حدای مانرس^{۱۱} و بی دیانت
 و عاقبت پندیش بودند نکلی دست از حوالات و مرویات و تصرفات باطل و
 اندیشههای مدموم^{۱۲} و انواع^{۱۳} حیل در حدب مال و خون مردم کوتاه گردد
 مرمودیم تا آن اموال مفصل و مقرر^{۱۴} که بموجب قانون^{۱۵} که^{۱۶} مر هر
 موضع مقرر شده حکام و گناشتگان ولایت^{۱۷} در نرات نکند تا نکلی دست
 ایشان^{۱۸} از نرات و حوالت کوتاه گردد و بدان واسطه عوانان و سرهنگان
 سیار که عند ایشان^{۱۹} ریادت از رعایای مال گذار گشته بود و مستقل و
 خورش^{۲۰} ایشان از خون و مال رعایای عاجز^{۲۱} که و این مسلم اللماب شیئا لا
 یستفیدوه مه^{۲۲} بوده کوتاه دست شوند و از آن^{۲۳} حرام خویشگی بی بهره شوند^{۲۴}
 ایشانرا بی ضروری باشد^{۲۵} که آری رزقی حلال مانند تجارت و زراعت و
 گل کاری^{۲۶} و انواع عمارات مروید و از عادت بد ناشغال بیک و رزقی حلال
 دست رسد^{۲۷} تا چون دوسه سال^{۲۸} از کارهای بد نکارهای نیک مشمول شوند
 آن عادات و تصرفات و حرکات مدموم فراموش کنند و^{۲۹} دیارا از بوریسی و

۱ W om — ۲ P. — معاملان از مرارغان
 — وازا. W. ۶ — واز S, L, wa * — W om —
 و همه حلق طلبها و ریادتها که بوده وری نهاده اند و باهمدیگر مصایقتی
 — W om. ۱۰ — بر L ma ۹ — نامدموم. W ۸ — نکرده
 — مه. S, L om. ۱۲ — و بوش P. udd ۱۲ — ولایات P ۱۱
 — شود L, P, W ۱۵ — مانند L, P, W ۱۴
 — گرایند P. رسد. L ۱۶

آیسی بدید آید چه بحکم اللفظان عن المالوف شدید چندانکه^۱ اندیشه رفت
 شمشیر و^۲ صرب و رحبر و حسن تدارک همی پذیرفت^۳ الا بدین شیوه و
 نیز متصرفان و عوامان ولایات عادت کرده بودند^۴ که اگر دیهی او موصلی
 پادشاه وقت باقرار و مسامحه یا اقطاع و خیرات و مجشش و اعطام نکسی دهد
 یا وقف^۵ کند یا ارحواتین و شهراذگان و امرا کسی حیات موصلی کرده
 باشد و حقوق دیوانی نداده باشد^۶ یا اتفاقاً دیهی خراب^۷ گردد بدان بهانه
 اصناف متوحدیات^۸ آنجا دیوان بررگ تقریر کند و در احتسایات بویسد
 و جهت خود برآمد و چون^۹ نواب دیوان اصلرا متوحدیات^{۱۰} هر موصلی
 مفصل نباشد چه داند که چه مقدارست ضرورت سخن و تقریر آن متصرف
 و کسافی^{۱۱} که حاکم داشت متصرفرا گواهی بدروغ می داند و می راند
 اند و بدان بهانه منافع^{۱۲} قد عین از میان می رده درین وقت چون مقرر
 و^{۱۳} مفصل هر موصلی بموجب قانون دیوان بررگ درآمد من صد
 هیچکس را ماند آن تحلیطات دست نهد و بر پادشاهان وقت^{۱۴} و نواب
 ایشان را ماند این امور مذکوره و غیره آسان و روشن باشد و هیچکس در
 زمان ایشان طلبی و تقبی بر یکدیگر نتواند^{۱۵} عباد و جهت آنکه فوائد آن
 قانون مفصل و تبعی مالی پیش عقلا و دانایان واضح و روشن باشد که تا چه
 غایت است^{۱۶} در شرح و بیان آن بتطویل^{۱۷} احتیاج نیست و چون تزییق رفیق
 شد و تجربه رفت و تحقیق گشت که بهر موصلی قانون تمام^{۱۸} شد و بدان
 واسطه دست داد که درین سالها مروات مفصل نالتون تمام از دیوان بررگ
 پوشند ثمره آن ظاهر گشت^{۱۹} رعایا^{۲۰} آسوده و ولایات آبادان شد و سرخوی
 و تری الارض هامة فاذا اربنا علیها الماه اهترت و رتت^{۲۱} و استت من
 کل روح بهیمه ظهور بیوست و هیچ عوارا^{۲۲} محال تصرف دانکی رد و
 یکس بار^{۲۳} ماند و رعایای هر دبه و موصلی واقف شدند که مال مقرر ایشان
 چندست و ریادت از آن هر کس که^{۲۴} ایشان ستادی راه و بی وجه و
 حلالی حکم برلیغ و احارت دیوان^{۲۵} اصل باشد و دیوانرا از آن بی راه و

۱ - باشد P, W. om. ۲ - رفت W ۳ - چنانکه P.

۴ - آن W. add. ۵ - مالی P, W. ۶ - ۷ - ۸ - W om. ۹ - است W.

۱۰ - دیوان P. ۱۱ - و عوامان را P. ۱۲ - است W.

حکایت چهاردهم در دفع نزولت و دعای باطل و دفع خیانت نادمندان و ناستیانیان ۲۶۱
 زیادت^{۱۸} شدن هائده و ضطه به و رعایا میر فرمان ظالمان مرید و همان مقدار
 که مقرر گشته بموجب مرواآت باتنون تما^۱ برساند^{۱۹} و مجموع آن نقد بوجه
 حرازه و لشکر و بیت المال رسد درین وقت اندیشیدیم که چون عرصه ازین
 تدبیر و ترتیب S. fol. 317 v. رهاست حلق است و ثواب اندوزی چندانکه
 سی نایم تا آن قاعده مستحکم تر شود^۲ و مؤکدتر گردد^۳ ثواب و خدای آن
 بیشتر باشد هر چند در اوقات مفصل شدن هر ولایتی یتکچی در دیوان بررگ
 حسب کرده ایم^۴ تا مرواآت منتهی بواب معاملات دیوانی موافق میگردد و
 التون تعالی ما می رسد لیکن مشامهای آن کردن^۵ و تما ردن آن برورگاری
 و هراشتی تمام می باید و بکن که سبب تمذد رومان و اختلالات و امور^۶ ضروری
 ملوک و شعور و تشویقات و رجحات که عالم کون و مصاد از آن خالی نتواند
 بود چندی مرواآت مفصل^۷ نوشتن و نشان کردن و تما ردن دست بدهد و
 چون تعویفی و اهمالی ضروری ندان راه باید بدان^۸ واسطه ضرورت گردد
 که مرواآت بجزل بر ولایات بوسد^۹ و دیگر بار عوانان مرواآت نوشتن احادیث
 یاسد و دست^{۱۰} نشان درار کند و گسجاس گزیند و بر همان شیوه و عادت
 قدیم علم حرازه گرداند و اموال حرازه بر قرار بیشین^{۱۱} مسکس و پای مال
 گردد و احراحات مقرری ولایت بر مامد عمارات و مرسومات و ادراارات
 و مساحات^{۱۲} و صدقات و غیرها تمامت نهاده مال حرازه که هرگز برساند
 و دیگر عسرها و حکایات پوشیده چاکه^{۱۳} عادت ایشان بوده معوق و در
 ناحیه اندازد و مال سال بدین بهانه سر رند و همه مخروم ماند^{۱۴} و این
 قاعده که عذتها و سی سیدار تمهید کرده شده و عالیشان بدان واسطه آسوده
 گشته اند باطل گرداند^{۱۵} بر طلم حرازه و دلیر^{۱۶} و رعایای عاجز مستولی
 شود^{۱۷} و دیگر باره کار از تدارک بیرون رود و تمامت اموال و معاملات
^{۱۸} مسکس و مستهلك گردد و راستی از میان رحیرد چنانکه تا عایت بوده
 و این معنی به پادشاهان وقت و به لشکر و رعیت را موافق باشد و تدارک
 این معنی را چنان اندیشه فرمودیم که چون بموجب قانون ده دیده و موصع

۱ S — مستحکم ۲ L. ۱۱۱۱ — .. مرواآت و التون تما
 ۳ P p h v o — ضرورت گردد بجزل مرواآت بوسد
 ۴ T ۴ — ۵ = L. P. W ; S. h o c — ۶ W o m — دلیر ۷ W. — شود

بموضع^{۲۳} متصل و مقرر و مقنن گشته تمامت کتب ولایات را در کتب‌خانه که متصل گسند و طافاه و ابواب المر است که^{۲۴} در تریز ساخته ایم جمع گردانیده اند^۱ و مستوران سپرده و مرسوم ایشان داده تا محافظت نماید و ر آن^{۲۵} وقتی معین کرده چنانکه در وقیه آمده و لغت نامه بویشته تا هیچ آفریده آرا باطل نکند و هر مشکل که من بعد^۲ افتد از آنجا^۳ مطالعه نماید و اگر کسی را شرطنامه یا لوسی که داده شده است صانع گردد سخته از آنجا بدهد تا ثواب باشد و سخته از آن^{۲۶} در دیوان برنگد و یکی در هر ولایتی و شرطنامهها در دست قصاص و ارباب و رعایا نهاده فرمودیم تا بموجبی که مقنن گشته^۴ در^۵ هر دیهی و موضعی^۶ بر سخته یا^۷ سنگی یا سخته مس و آهن هر کدام که ایشان خواهند بویسد و بر آن نقش کنند و اگر خواهند^۸ گنده گری بویسد و بر در^۹ دیه یا مسجد و^{۱۰} مبارزه هر کدام که ایشان خواهند^{۱۱} بویسد^{۱۲} و از آن یهود و صاری بر در معابد و در دیه و موضعی که خواهند و از آن محترمشینان میل بسارید موضعی که^{۱۳} صلاح داند و حکایات ولایات بموجب قانون و التون تمامه ما^{۱۴} که معین شده فی زیادت و نقصان محضور قصاص^{۱۵} و سادات و ائمه و عدول و اکار شهر آن سخته بدهد و رعایای هر دیهی و موضعی و هر صغی را که در آن ولایات مال^{۱۶} و متوجهات معین شده الیرام کنند تا برودی هر یک در مدت بست روز تمامت بموجب قانون آن چنانکه ذکر رفته^{۱۷} ^{۱۸} بگنج و مسیح^{۱۹} ر^{۲۰} مواضع مستحکم نکنند^{۲۱} چنانکه سالهای بسیار نماید و هیچ آفریده تعبیر و تبدیل نکند^{۲۲} و موضعی که وصوله العین^{۲۳} مقرر باشد بر قرار وصوله العین و آنچه احساس مقرر باشد بقرار^{۲۴} احساس و هر یک^{۲۵} از آن اقسام بموجبی که معابد مقرر^{۲۶} گردد^{۲۷} آداء آن واجب شود و ماحوزات شمارا بر

۱ - معین L, P ۳ - این بار W ۲ - گرداند P ۱
 ۲ - در B, P, W ۳ - هر دیهی و موضعی را L ۴ - در B, P, W ۵ -
 ۶ - با P ۹ - L, P, W p ۱۰ - کرده P me ۱۱ - P, om ۱۲ -
 ۱۳ - L, P, om ۱۴ - مانده و دیگر موضع (مواضع W) که ایشانرا اختیار نماند
 ۱۵ - W ۱۶ - نوشته L me ۱۷ - مالی P ۱۸ - مقدار A B ۱۹ - نکند P ۱۶ -
 ۲۰ - معین L, P, W ۲۱ - بقرار احساس و هر یک W om ۱۹

حکایت چهارم در دفع تزویجات و دعاوی باطل و دفع خیانت بر امانت و بلندیان ۲۶۳
همچنین معین میشود تا بر قرار^۱ بر تخت^۲ نویسند و در هر قسمی از آن^۳ اقسام
که بر تخت^۴ نویسند و ظهر این یرلیح مسووده نوشته شد تا دایند که هر قسمی
از اموال مختلف که S. fol 318 x^۵ در ولایات مختلف الحال مقسّم و معین
گشته بر چه وجه می باید سشتن و میعاد هر يك کدام وقت و قفس^۶ و تسلیم
هر يك بر چه وجه و چگونه است باید که هر قسمی را چالجه^۷ در مسووده
مدکورست بر لوح نویسند^۸ تا میعاد موسم معین و حوه العین را روسا و
رعایای هر دیهی و موسبی حویشتی رگیرند^۹ و نمیدان آورند چه مقرر
چاست که محصل حیمه در میان شهر رند و از ابتدای میعاد^{۱۰} تا آن روز که
مهلت داده باشد هر روز بیح بومت^{۱۱} یا وحوهات تمام یا فرعی بحراهداری^{۱۲}
که در هر^{۱۳} ولایت معین فرموده ایم بیارند و تسلیم کنند و قطعاً محصل از
هیچ موضع چیزی دیگر باسم علوفه و خدمتی و غیره نگیرد^{۱۴} و از دیوان
بهیچ وجه رات و هیچ^{۱۵} محصل بهیچ موضع و ولایت نفرستد^{۱۶} و اگر
رئیس رعایا اجمال و تعاضل ورزد و تبعادی^{۱۷} که معین شده و حوه رساند
محصل ایشانرا نگیرد و مهر صد دیسار اصل و حوه دیناری^{۱۸} بچایبیت مستاد و
هر يك را^{۱۹} که تقصیر کرده باشد^{۲۰} هفتاد چوب زند تا این قاعده و وسط
مستحکم نماید و فائده آن خاص و عام را شامل گردد و بواسطه^{۲۱} اجمال و تعاضل
و جهل چند کس معدود دیگر^{۲۲} عالیشان در دست حور عوانان و بی دیوان
و حدانارسا بقتند^{۲۳} ا کسوں چون^{۲۴} میعاد اموال و حوه العین و ارتعاعات
که بموجب قانون مؤسسه و محکم مقرر و معین است بموجبی^{۲۵} که شرح آن
داده آمد برین سقی معین شد^{۲۶}

— چنانکه L, P ۳ — W om ۲ — بر قرار L, P, W om ۱

— (مرغ P) و حراهداری S, L, P ۵ — طبل رند L ms ۴

— S, P, W om ۸ — فرستد W ۷ — P om ۶

— دیند W, ۱۱ — بار L, P add ۱۰ — کرده باشد L, P ۹

و السلام L add است P ۱۲

مبعاد

وحوه العین هر ولایتی که اقسام آن مختلف است تا مهر موضع از آن لوح که مقمن گشته آن قسم را ر لوح نویسد و بدان موجب جواب گویند و رسامد

فوجپور ^۱	فوجپور	ماخوذات
^۱ و متوجهات رعایتی دیده نشین	و متوجهات سحرانیشان	تعا موصی که هر يك علی
که عادت ^{۱۶} آست که در سالی	که عادت آست که يك	حده مناسب هر ولایت و
بدو قسم می رسامد	بودت در اول سال	طهر نوشته شده و لوح
^{۱۷} حرف	جواب گویند	نویسد و در هر موضعی
^{۱۸} از جمله متوجهات يك بعه دیگر	حراج	که بدان تما مخصوص باشد
^{۱۹} یکساله که مقرر	و مالی که از قدیم بار	بهد تا بدان موجب نسط
هر ^{۲۰} موضعی شده	و حوه العین مقرر بوده و	رمانند و هیچ آمریند
يك ^{۲۱} بیه آن	معین آنکه يك بودت	بدعت و رسم محدث مهتد
بورور ^{۲۲} جلالی تا	در اول سال برسامد از	و مقاطعان سهانه آنکه تما
مدت بست ^{۲۳} روز	اول بورور جلالی تا	زیادت کرده ایم زیادت از
تمام می رسامد	مدت بست روز	ماخوذات مستامد و رسم
		محدث سهد

حراج

وحوه العین بعضی موضع
چاز مقرر شده که بوقت
ارتفاعات صیفی بدهد
مابد بعداد^۲ و غیره^۳ در
بست روز بدهند^۴

میسعاد

و کیفیت قضا و تسلیم انواع ارتفاعات گرمسیر و سردسیر شتوی و صیفی و

از آن بعضی ردستی که صیفی ندارد و شروط آن برین مسوق و مموال

است ^۱ که نوشته برشود و شرح داده ^۲

B. fol. 318 v. ^۳ تسعة ^۴

ولایت گرمسیران ^۴ از شتوی و صیفی

صیفیه

شتویه

^۵ از گنم و حو و غیره آنچه مقرر از اجناس که بموجب قانون بیرون هر موضع ^۶ باشد بیرون از موضوعات از موضوعات مقرر شده در ^۷ ملا. از اول ^۸ ملا چهارپای خود نقل کند ماباری که در آن حدود معین شده و تسلیم قاض کنند و تسلیم قاض کنند ^۹ و عادت مهلت آن بیست روزست

تسعة

^{۱۰} ولایات ^{۱۱} سردسیرها صیفی و آنچه صیفی داشته باشند لا شکک شتوی محسب

بویسد ^{۱۲} بموجب مقرر قانون

صیفیه

شتویه

^{۱۳} بموجب مقرر قانون حد از بموجب مقرر قانون بعد از موضوعات در ماه تمام و کمال چهارپای خود نقل کند باینبری که در آن حدود معین است و طایت مهلت بیست روز باشد ^{۱۴} ^{۱۵} کمال چهارپای خود ^{۱۶} نقل آماری ^{۱۷} که در آن حدود معین است ^{۱۸} کند ^{۱۹} و طایت مهلت بیست روز ^{۲۰} باشد ^{۲۱}

— ولایت گرمسیر B. W ^۴ — در ^۳ W — ۱ — ۲ — L, P om ^۱

— کند L ms ^۷ — ولایت — L, P om, W. ^۶ — در P. ^۵

— در بیست روز W تا مهلت بیست روز. ^{۱۷} — E. p h. v. — B om. L. P. ^{۱۸} — ۱ — ۹ — T ^{۱۹}

— W. add. — والسلام ^{۲۰}

۲۴ و همچنین در هر ولایت که نحوایتین و شهرادگان و نامرا ۱ داده شد و باقطاع
 لشکر ۲ سپرده آمد ۳ و توجه ۴ نامها ۵ و مرسومات ۶ و مسامحات و احتسابات
 و اسامات و ادارات و صدقات و اوقاف بتصرف هر کس داده ایم هم برین
 موجب ۷ بموجب قانون لوح هر موضعی بحد تا متصرفان مذکور مدخل حدود
 متوجهات دیوانی زیادت از آن نتوانند ستند ۸ و اهل آن موضع بجز در رحمت
 نمانند چه باید که عدل پادشاه ماسد آفتاب بهر موضع ۹ بر سر احوال
 عالمان گردد ۱۰ کالشمس فی کبد السیاه و ضو ۱۱ها * یغشی ۱۲ الملاد مشارقا و
 معاربا ۱۳ و چون فرص در عهد همایون ازین معنی رهایت حلق و صبط
 لشکر و حفظ تصور و ترویج و حوه حراه و بیت المال ۱۴ و دفع مقصدان و
 دردان و عوامان بود و تجر به رفت که رعایا خشمی شود و آسوده دعاگوی
 گشتند و تدارک این معانی که ۱۵ ذکر رفت برین وجه کرده شد و مال
 باصاف آن که پیش ازین نخرانه پندران ما می رسید حاصل می شود و احتیاج
 عسادره ۱۶ و مطالبی به یقین که این معانی که ذکر رفت مناسب همه پادشاهان
 عادل ۱۷ و لائق رای و تدبیر امرا ۱۸ و ارکان دولت و وررا و نواب امین شعیق
 و ۱۹ کردان هر دوری و زمانی باشد ۲۰ کما قال سبحانه و تعالی ۱۱ ان فی ذلک
 لدیکری لاولی الالساب ما کان حدیثا یفتری ولیکن تصدیق ۲۲ الذی
 یبین یتدیه و یخصیل کل شیء و یمدی و رخصه لیقوم بیومنون S. fol 319 r
 و اگر از آن ۱۲ تجاوز نمایند موجب بدنامی و عقاب ایشان گردد ۱۳ و ۱۴ من
 انتمی و ربه ذلک ما اولسک ۱۵ هم العادون چه این حیر عام و ترتیب و صبط
 جاری شد و رعایا و عموم حلق بدان واسطه در ۱۶ رهایت اند و اموال مقرر
 و معین گشت اگر طالهی بر روا دارد که تعبیر و تعدیل کند از دود
 دل و تشبیه و همان حلائق ۱۷ هرمان باشد چه عاقبتی و حیم ۱۸ و دورخی الیم تر
 از آن تصور نکند و سیتلم الذین ظلموا ۱۹ آی منقلب یقلبون و هالیمان بر

— سپرده آمد L. P. ۳ — لشکر P. ۲ — امرا W. ۱

— رسد بیت P. ۱۱۸ ۶ — نامها W ۵ — توجه L ۴

— و L. P. W om ۹ — طفل L. P. add. ۸ — نصی P. ۷

— کما قال الله مال W. کما قال سبحانه و تعالی ۱۱ I. om — آیه P ۱۰

— کما قال الله سبحانه و تعالی W آیه ۱۳ P om — از آن P om ۱۲

— چه عاقبتی و حیم W. om ۱۵ — ف W. ۱۴

بدان کار تن در نهد و گویند و لَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَفْلَسُونَ لا جرم هر کس که تعصیر و تبدیل کند در لغت و سخط حلق و خلایق باشد ^۱ فَمَنْ تَدَلَّهَ نَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَدَلَّوْنَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ^۲ و برین مووال برلیع همه عمالک روانه فرمودیم و این برلیع را حهب ولایت ^۳ . فرستادیم تا آن هر قسم از اقسام ^۴ که مال و معاملات آن ولایت است بر موحی که معین گشت و مسوؤده هر یک بر طهر این ^۵ برلیع ثبت رفته آن قسم که مناسب ^{۱۰} آن ولایتست بر لوح نویسد چنانکه شرح داده شد و زودی ساخته گردانند ^۴ هر که تقصیر کند در گناه ^{۱۲} آید و کتب فی اواسط شهر الله الاسم ^۵ رحب ^۶ لسه ثلث و ستمائة بمقام اولیای تو بویوق ^۷ بهولان موران ^۸ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ^۹ و اما از آن ولایاتی که حقوق و متوجهات دیوانی آن از ارتعاضات و رجوع العین است و اکثر آن محرز ^{۱۴} و مقاسمه حاصل می شد و عرض سبب حکام و عمال و متصرفان اموال در آن باب مجال تمام داشت ^{۱۵} و رسوم و قواعد در هر عهدی احداث کرده بودند و کارکنان سیدار را نامی مختلف مصوب گردانیده و اکثر ^{۱۶} ساها و حوه مقدمه حواستندی و نگاه تعصیر تکثیر و تثقیل تمام بر رعایا و مزارعان رفی ^۱ و انواع و اقسام آن ^{۲۲} طلعهها ریادت از ^{۱۰} آنست که در حصر گنجد آرا نیز در بغداد و شیراز که دو ملک معظم است صور رسیدند تدارک و تلافی ^{۱۸} فرمود و متوجهات را بموجب قانون معین گردانیدند و مواضع ^{۱۱} قصاة و مقاطعان بر سبیل ناید و تجلید دادند بر ^{۱۹} و حبی که اموال باصعاف آنچه مستمی بود و می رسید می رسد و عموم از باب و ملاک و رعایا آسوده و شاکرند ^{۲۰} و دست حکام از مطالبات ناموخته نکلی کوتاه گشت و ظلم عوانان یکبارگی منقطع شده و ذکر انواع حلایها که ^{۲۱} در

— گردانیده ۱ W — ۲ P om — ملان ولایت ۲ P — است ۱ P
 — موفوق ۱ W ، الحاشیونوق ۲ P — المرحب ۶ W — الاسم ۵ B. W
 — الحیب ۱ W ، العظیمین الطاهرین رب احتم بالخیر لطفه ۲ P لیا ۸
 — مواضع را ۱ L, P, W — ۱۰ W om — رهندهی ۹ P

آن ملک بود و وجوه تدارک هر يك^۱ تمامت مفروض و معصل در برلیها
 که جهت^۲ آن ولایات بوخته اند^۳ مسطورست و نزد همگان روشن و مشهور
 بدان سبب احتضار رفت حقی^۴ تعالی این^۵ پادشاه عدل پرور دادگسترا^۶
 ابوالدهر از عمر و دولت تمتع دارد و ثنوبات این حسنات بروزگار همایون
 او که محسود دور^۷ دارا و اردوان و مضبوط عهد^۸ اردشیر و اوشیروان است
 در رساله^۹ و السلم

حکایت

همدم در محافظت و رعایت رعایا فرمودن^{۱۰} و دفع ظلم ایشان
 ۷ B. fol. 819 چون در فصول سابق انواع ظلم و تعدی و تطاول که ر
 رعایا می رفت و رحمانی که از هر گونه بایشان می رسید^{۱۱} شرح داده شد مکرر
 می گردایم^{۱۲} و از آن حکایت هیناس معلوم میشود که کلوح و حاشاک را در
 نظر حکام و غیرهم^{۱۳} اعتبار بود و رعایا را به و حاشاک شوارح آن کوتاهی می یافت
 که رعیت و پادشاه اسلام طاران^{۱۴} جان حلد^{۱۵} سلطانه از کمال معدلت نفور
 احوال رسیده تدارک آن^{۱۶} فرموده از یمن معدلت او همگان آسودند^{۱۷} چنانکه
 ذکر رفت و آنچه بدین فصل اختصاص دارد آست که هر وقت که مشاهده
 فرمود یا عرصه داشتند که^{۱۸} از مقرمان یا^{۱۹} لشکریان رحمتی یا ایدائی رعیتی
 رسیده و چیزی گرفته اند فی الحال فرمود تا رحم چوب^{۲۰} و چاق^{۲۱} آرا بار
 گرداند و وجهی که اعتبار علیان باشد و هر گاه که عمارکی بشکار رشید^{۲۲}
 چون محمود دبی^{۲۳} رسد^{۲۴} فرماید تا گوسند و مرغ و ماچتاج که جهت
 خاصه نثار آید تمامت بر رخبرد و همچنین از گله و حانه^{۲۵} مغولان هر چه
 يك دیار برود دوسه دیار بها بدهد^{۲۶} و مقصود آنکه تا دیگران چون آن
 می بیند حد خود را^{۲۷} شناسد و از روبرو ریادتی پرهیزد و اقتدا بدان
 طریقه محمود کند و هر وقت که رای اعلی را مصور گردد^{۲۸} که یکی از امرا

۱ W om — ۲ W — ۳ W — ۴ W om

۵ و کره — ۶ W add. — ۷ S om — ۸ S om — ۹ S — ۱۰ S

۱۱ S — ۱۲ P — ۱۳ P — ۱۴ P — ۱۵ S

۱۶ W om — ۱۷ S — ۱۸ S — ۱۹ S — ۲۰ S

۲۱ P — ۲۲ S — ۲۳ P — ۲۴ P — ۲۵ P

ولشگریان در ولایتی روز رسایند و ریاضتی کرده اسراء کوچکش را در گساره آورده چوب رسد^۱ و^۲ نژدگرا مارخواست و توبیخ فرماید و روری فرمود که من حاب رعیت تارنگ نمی دارم اگر مصلحت است^۳ تا همرا عارت کم رین کار از من قادر تر کسی بیست مائاق عارتیم لیکن اگر من بعد تعار و آتش توقع دارید^۴ و التماس نمائید ما شما خطاب عیف کم^۵ و باید که شما اندیشه کنید چگونه^۶ بر رعایا ریاضتی کنید و گاو و تخم ایشان^۷ و غلها محوید من بعد^۸ چه خواهید کرد و آنچه شما ایشارا رن و بجه^۹ می رسید^{۱۰} و می رنجساید^{۱۱} اندیشه باید کرد^{۱۲} که رن و فرزدان ما رد ما چگونه عزیز اند و حگر گوشه از آن ایشان همچین باشد^{۱۳} و ایشان بر آدمیاند^{۱۴} چون ما^{۱۵} و حق تعالی ایشارا تا سیرده و بیگ و ند ایشان از ما خواهد پرسید جواب چگونه گوئیم وقتی که ایشارا می رنجساییم^{۱۶} جمله سیریم و هیچ حبل غائد به چه واجب آید^{۱۷} و چه زرگی و مردانگی حاصل آید از رعیت حدود رنجایدن الا آنکه^{۱۸} شومی رة آن رسد و هر کاری که روی آرد صحیح بیاید^{۱۹} باید که رعیت ایل از یاعی پیدا باشد و فرق است که رعایا^{۲۰} ایل از ما^{۲۱} ایمن باشد و از^{۲۲} یعی دایمن چگونه شاید^{۲۳} که ایل را ایمن نداریم^{۲۴} و از ما در عذاب و رحمت باشد و هر آیه^{۲۵} قرین و دعای ند ایشان مستجاب بود و از آن اندیشه باید کرد من شمارا همواره^{۲۶} این نصیحت میکنم^{۲۷} و شما منته می شوید بواسطه امثال ابن صالح رحمانی که یش ازین می رسایند از هزارا یکی آمده است^{۲۸} و^{۲۹} جمهور رعایای بمالک مدعای دولت در افروده اند قرین احانت ناد^{۳۰} بحق الحلق و عزته

۱ P p. ۲۶۰ — حطامان عیف کتبم ۲ L — سرگاه آورده چوب رسد
 ۳ L om. — ۴ L — جدا از آن ۵ P add. ایشان
 ۶ W — ۷ W — می رنجاید ۸ B, L, W — باشد
 ۹ P — ۱۰ P — ۱۱ L, W — باشد ۱۰ — ۱۸ —
 ۱۲ L — آن W آن ۱۳ S, W — از ۱۴ L — ۱۵ L — ماند
 ۱۶ L — ۱۷ L — همه ۱۸ P — ۱۹ W — ندایم
 ۲۰ P — ۲۱ L — ۲۲ L — ۲۳ P — ۲۴ W — ۲۵ L — ۲۶ P — ۲۷ W — ۲۸ P — ۲۹ W — ۳۰ W — om verba sequentia

حکایت

هجدهم در باطل گردانیدن^۱ اولاغ و دفع ایلچیان و مع رحمت ایشان از حلق کردن^۲

«هر چند پادشاهان را^۳ فرستادن رسل و ایلچیان باطراف و حواس ضروری باشد و امور مملکت آن قائم و مستظم^۴ تواند^۵ بود و لیکن معناد است که ایشانرا جهت احبار سلامتی و رسانیدن تحف و هدایا و جهت مهمات نفور و کار^۶ لشکر و اسرار ملکی فرستند و ظاهر باشد که در سالی چند نوبت جهت آن مصالح فرستادن ایلچیان احتیاج افتد S fol 320 r و پیش ازین تدریج بجائی رسیده بود که تمامت خواتین و شهزادگان و امراء اوردو^۷ و امراء توپان و همواره^۸ و صدها و شصتگان ولایات و قوشچیان و پارمچیان و احتاجیان^۹ و قرچیان و ایداحیان و دیگر اصناف که بهر شعلی^{۱۰} مصوب بودند بهر مصلحتی اندک و بسیار ایلچی ولایات^{۱۱} می فرستادند و بخیل حاجت های معمول بر جهت هر مهمتی می فرستادند^{۱۲} و معناد شده بود که مردم ولایات پسران خود را بایچونی و اورتاقی بچواتین و شهزادگان و امراء می دادند و اندک چیزی^{۱۳} قبول می کردند و ایشانرا املاک و اسباب و معاملات و دعاوی بسیار بود و هر يك ایلچی می ردد و راه و بی راه مهمات^{۱۴} خود می ساختند و عمرمای ایشان از بسیاری رحمت و احراحات بجان رسیدند و باچار حمایت دیگری^{۱۵} می رفتند و ایلچی می ستدند و مکافات و تلافی را بر سر آن حماقت می ردد و ایشان دیگر باره ایلچی می آوردند^{۱۶} و همواره بواسطه آن قوم ایلچیان در آمد شد می بودند و حامیان از راه عبرت و تنصیب بحد تمام ایلچیان متعاقب^{۱۷} می فرستادند و طائفه دیگر آن بودند که شخصی وفات می یافت و ورثه او با همه دیگر نمی ساختند و هر يك بطمع^{۱۸} زیادت میراث حمایت می رفتند و ایلچیان بر سر یکدیگر می رددند^{۱۹} و مده العسر بدان مشغول می شدند و مردم^{۲۰} دیگر بدیشان اقتدا می کردند تا عموم را ریشه گشت و طائفه دیگر رؤساء دیوها

۱ S om — ۲ W — خاتیان — ۳ S — پادشاهان — ۴ L om —

۵ S. W om — اوردو — ۶ L — احتاجیان — ۷ W. — ولایت —

۸ W

حکایت معدوم در ماطل گردابیدن اولاج و دفع ایلچیان و مسخ رحمت ایشان از حلق کربن ۲۷۱
بودند که هر بیک ^۱ حامی دیگر نادید میکردند و بجهت مسارعت ریاست
ایلچیان بولایت می‌رودند و طائفة دیگر سهاه آتکه در فلان ولایت ^۲ تنگسوقها
حاصل می‌توان کرد ایلچیان را می‌ستند و باصاف ^۳ اصناف آنچه می‌آوردند
اخراجت می‌انداختند ^۴ و ابداحیان سملت ^۵ مساحت تار و آش و ساورین ^۶
چندان ایلچی بولایتها میفرستادند که دواون شهرها ازیشان بر می‌بود ^۷ و
امراء ^۸ سلاح و اخته و خابور و غیرم همچین ^۹ و بجائی انجامید که در راه
ایلچیان از کاروانی و تمامت مسافران زیادت ^{۱۰} می‌بودند ^{۱۱} و اگر در هر یامی
بسخ هر از اسپ بستندی اولاج ایشانرا کهایت نمودی لا حرم تمامت گانهای
محول ^{۱۲} که در یابلاخ و قشلاخ می‌ستند ^{۱۳} می‌گرهند و بر می‌شستند ^{۱۴} و
تمامت کاروان و مسافران که از اطراف حتی و ^{۱۵} همدوستان و دیگر جواب دور
و نزدیک می‌آمدند و امرا و اساققان و ملوک و بیتکچیان و قضاة و سادات و
ائمه ^{۱۶} و ارباب حاکماترا که باوردو آمده میگردیدند و
اسپان ایشان می‌ستند و ^{۱۷} ایشانرا بر سر راه ^{۱۸} و بعضی را در مواضع خوف
نا زحمت بهم می‌گذاشتند و از سیاری ایلچیان که این حرکت میکردند بجائی
رسید که دردان و حرایمان ^{۱۹} خودرا شکل ایلچیان می‌نمودند و بر سر راه
آمده میگفتند که ایلچی ایمن و اسپان ایشانرا اولاج گرفته مانگاه ایشانرا
^{۲۰} می‌گرهند و می‌ستند ^{۲۱} و رختها عارت می‌کردند ^{۲۲} و بسیار بود که ایلچیان
اولاج از ایلچیان نار می‌گرهند ^{۲۳} سملت آتکه راه ما مرگتست ^{۲۴} و بجائی
رسید که هر آن کس که ^{۲۵} نیغ و قوۃ زیادت داشت اولاج دیگری ^{۲۶}
نار می‌گرفت ^{۲۷} و چون دردان مرین معنی مطلع شدید ما ایلچیان اندکتر از
خود می‌گفتند که ما ایلچی ایمن و سلمه ^{۲۸} اولاج ایشان ^{۲۹} نار گرفته ^{۳۰} ایشانرا
عارت می‌کردند و بریعیها و بارهای ایشان بر می‌گرهند ^{۳۱} و چنان شد که اکثر

۱ - امداف P ۲ - نسونها P ۳ - حایه P
۴ - B, P, W می‌انداخت - ۵ P ساوری *
۶ - P om ۷ - می‌شستند L ۸ - می‌بود R, W
۹ - ایشان می‌ستند و L om ۱۰ - ر می‌شست S
۱۱ - رختها عارت می‌کرد P, W ۱۲ - ر می‌ست W
۱۳ - دیگر R, W ۱۴ - هر آنکه L, P, W ۱۵ - ر رگت L, P
۱۶ - مگرت W ۱۷ - ایشان نار گرفته W om ۱۸ - سلمه W
۱۹ -

دزدان^۱ با پایزه^۱ و یرلیغ و کوتلهاه درست بر سر راهها بدری می رفتند و محبت و مکر سها^۲ ایلچی گیری کاروانیان^۲ و ایلچیان را می بردند و چهارپای و رحمت می بردند^۳ و ایلچیان بولاع و علفه قلع سودند و بهر کس که می رسیدند^۳ با انواع بهانها حاد و حاشه^۴ میگردند و انواع^۵ رحمت رسانیده مال^۶ می ستند و کوتلهچیان^۷ ایشان طعمه^۸ و دستار مردم و هر چه می دیدند می ستند و متعدد^۸ انواع زیادت می گرفتند و باز می فروختند^۸ B. fol 320 r. و هر آنچه در دیبها می یافتند شطاول می بردند و اگر در روزی بده دیه و حیلخانه می رسیدند از تمامت آن^۹ مواضع^۹ ناصاف آنچه راه و یاساق باشد علفه می ستند و چون از خورش ایشان زیادت می بود می فروختند^۹ و همواره کار ایشان آن بود که در راه معاملات علفه فروختن میکردند چندانکه^{۱۰} بازارگان^{۱۱} حتای^{۱۰} و هند در شهاب و ایاب نکرده باشد و از شرح این معانی معلوم میشود که در سالی چند هزار ایلچی^{۱۲} آمدند کرده باشد^{۱۲} و چند انواع و علفه سته و چند حلق را رده و آویخته و رنجابیده و چون همواره رعایا^{۱۳} بجهت مطالعه علفه و ملتمسات در دست ایشان بودند و در شب مگهای چهارپای و رحتهای ایشان^{۱۳} مشغول شمع داشته می آمد که آن قدر رراعت که قوت مردم از آن حاصل می شد چگونه میسر می گشته حر^{۱۴} بر^{۱۴} که حقی تعالی کرامت فرموده^{۱۴} و سنگان از ورق محروم نگردانیده حمل نمی توان کرد^{۱۵} و از کثرت آن^{۱۶} ایلچیان براکننده بی راه^{۱۷} و بی سیاد و آنکه هر جا می رسیدند می گفتندی که^{۱۸} پسو یا بوا در فلان بوی^{۱۸} است و بصلان مهم^{۱۹} مارک نزرگ^{۱۹} می رود و یا چیمان و حکام و رؤسا و رعایا داسه^{۲۰} که جمله دروغ محض بهوده است اگر

۱ L om — پایزه — ۲ L P کاروان ایلچیان — ۳ L om —

۴ W — خرسنه — ۵ L P علفه — ۶ L P رحمت — ۷ W —

۸ L add. — مبالغ — ۹ L P کوتلهچیان — ۱۰ W —

۱۱ L P بازارگان — ۱۲ L — چنانکه — ۱۳ W — مواضع — ۱۴ L —

۱۵ L — بوجه رود — ۱۶ L P — کرده باشد — ۱۷ L — پسو یا بوا در

۱۸ L om — ۱۹ L om — می توان کرد — ۲۰ P —

۱۸ L — امیر تومان — ۱۹ L —

۱۹ L om — مارک نزرگ — ۲۰ L om —

حکایت معظم در باطل گزینان اولاد و دفع ابلجیان و منع رحمت ایشان از خلق کردن ۲۷۳

اتفاق^۱ ایلچی مشتری مکاری معظم^۲ رفتی در کوتلجیان قیاس دیگران^۳ اورا در نظر مردم ریادت وقتی نمودی و در دهها اورا اعتسار^۴ به و بدین اسباب هیچ حرمت ابلجیان^۵ نموده بود و در همگان برین خلق ایشان بودید^۶ و چون ابلجیان حقیقی را سب اشتباه وقتی^۷ نموده بود اولاد یلماها پیشان رسیدی یا لاعر بودندی و مسافران و عهرایشان مداسان شده بودید^۸ و عمر^۹ راه^{۱۰} امداحته و مرول^{۱۱} در میان کوهها ساخته بدان سبب هر وقت که ایلچی جهت مصالح ملکی که نازک باشد^{۱۲} آمدی از آن مدت که باید که رسد ندوسه چندان توانستی رسید^{۱۳} و هر آینه حطلمها از آن توآید کردی و همواره^{۱۴} بجهت لاصری اسپان یام نارخواست یا عیان نایستی کرد و با آنکه در هر یابی پاصد سر اسب بستندی^{۱۵} هرگز دو اسب هر به که ایلچی یارالتو^{۱۶} رشید موجود سودی و بیرون از آن که در هر شهری چندین تومان مال^{۱۷} در وجه یام و احراجات ابلجیان^{۱۸} محری می داشتند مصالح مال دیگر حکام ولایات بدان علت از رعایا می ستدند^{۱۹} و مصی حرج میکردند و بعضی می زدند^{۲۰} و تمامها که قدرترین اموال نمالکست در تمامت ولایات همواره در وجه^{۲۱} حرج ابلجیان^{۲۲} ساده بودندی و نقل^{۲۳} ایشانرا کفاف به و حکام^{۲۴} حوالت علوفات رعایا^{۲۵} کردهندی^{۲۶} و نگر بختندی^{۲۷} و چون همه کافی^{۲۸} می بود تمامی بر پنهان شندی^{۲۹} و میان ابلجیان حصومت اندازی و عاقبت آنکه طالب آمدی^{۳۰} رجوع بردی و چون اعتسار علمه^{۳۱} منع داشت جهد میکردند تا بوکر بسیار ریشان جمع می شدند^{۳۲} از حویشان و دوستشان^{۳۳} بوکر میخواستند و در راه از هر حسس مردمرا پیش حوش می زدند و بود و اوناشر در پیش^{۳۴} ایشان^{۳۵} می افنادند و چنان شد که ایلچی^{۳۶} که اورا ایلچی مشتری مکاری معظم^{۳۷} - اتفاقاً P، اتفاق L ۱ - T = P, W. L. ۲ - ایلچی معظم مکاری مشتری S ۳ - اعتساری L, P ۴ - ایلچی معظم مکاری مشتری S ۵ - توانستندی رسید P ۶ - و مرول L om ۷ - در راه S, W ۸ - می زدند W, ۹ - ۱۰ - W, om ۱۱ - در وجه ایلچی و حرج ایشان L ۱۲ - تمامی L, P ۱۳ - حکم P ۱۴ - و تمامی مکاری P om ۱۵ - ۱۶ - P om ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - می شد S ۲۰ - تمام W ۲۱ - ایلچی را L ۲۲

پادشاه و امراء بزرگ شناسند باندك مصلحتی كه رفتی دویمست و میبند
 ۸ سوار ما خود می رود و بعضی كه معروف و مشهورتر می بودند تا ۱ ما پابند
 سوار و همراه سوار می رفتند و گاه می بود كه ۲ در شهری بدیوان ۳ قریب
 دویمست صندلی از آن ایلیچیان مهادهندی و حکام گفتندی كه مهم هر کدام
 كه ۴ ضرورت ترست ۵ بیشتر ساریم ایلیچیان بدان سب ما همدیگر خصومت
 میگردند و آنكه غالب می آمد حکام مجاہت اوار دست دیگران ۶ حلاص
 می یافتند و باندك مهلتی بوی میدادند و خدمتی از آن او می کردند ۷ و روزگار
 می گذرایدند ۸ و در آخر ۹ ۱۰ سال تمامت آن ایلیچیان كارها بساخته
 و احراطات همار ۱۱ اداخته مراجعت نمودندی و انواع خطل و مضرت ۱۲ كه
 بواسطه ایلیچیان واقع می گشت ۱۳ زیادت از آن بود كه شرح توان داد پادشاه
 اسلام ۱۴ حلد سلطاه ۱۵ ار كمال ۱۶ معدلت تدارك آن معانی واجب داست و
 فرمود كه امری كه تدریج مضرت آن چنین معظم ۱۷ گشته و عموم مردم
 بدان معتاد شده اند ۱۸ دفع آن دفعه ۱۹ واحده ۲۰ نتوان كرد طریق ثانی میسر
 شود ۲۱ و تدارك آثار كرده در سال ۲۲ اول فرمود كه ما را یای معرد باید
 هاد كه ایلیچیان یارالتو جهت معطیات امور ۲۳ ملك و مهمات ثنور بدان
 روند و هیچ ۲۴ آفریده دیگر بر آن اسپان ۲۵ نشید تا آن ایلیچیان از دیگران
 بختار باشد ۲۶ و رود مقصود رسد و یرایع شد كه ۲۷ ۲۸ در راههای معظم
 ضروری هر سه فرسنگ یای سهد و پاره مر اسپ فره در آن سته و در
 بعضی مواضع كه ۲۹ چندان ضرورت بود كتر و فرمود كه تا شان بجهت مبارك
 و التون تمغا خاصه باشد آن ۳۰ اولاغ بكسی ندهد و هر یای را ۳۱ بامیری بزرگ
 سپرد و در وجه مصالح آن ولایات معین را ما تصرف ایشان داد چنانكه وجوه
 زیادت از ما محتاج بود ۳۲ تا ماه تمامد و فرمود كه جهت آن وجوه شما زیادت
 میدم تا هیچ تقصیر واقع نگردد و رواند شما در وجه مصالح خود ۳۳ صرف

۱ L, P, W om. — ۲ P om. — ۳ L, P. om. —

۴ L, W — می كرد — ۵ W — می گذراید — ۶ L, P — سبار —

۷ W — می شد — ۸ W add — et om. طاران جان — ۹ W — كالت —

۱۰ W. — كالت — ۱۱ L, P, W — كرد — ۱۲ L, P, W — حلد سلطاه —

۱۳ L — بدان نشید — ۱۴ L, P — مصالح — ۱۵ L, P, W — حلد سلطاه —

۱۶ W — تا — ۱۷ W — از —

حکایت معلوم در مطلق گردایدن اولاد و دفع ابله‌ها و مسرحت ایشان از خلق کریه ۲۷۰
 کسید^۱ و هر روز اتفاق رخ می‌خورد که وجه ریادت از ما بخواج است و آن کار را
 منحص دارد یا بدیگری ناید^۲ داد و یام بی‌ضبط گردد چون امرام بزرگید^۳
 ریادت^۴ و جوه در بیع بیست شها میر باید که آن مهم را مرتب دارند^۵ و چون
 صورت بود که امرام سرحد با اعلام احوالی ایلمچی بدان یام فرستند هر یک را
 چند مکتوب نشان معهود^۶ و التون تمامی خویش مداد بعضی نانو اولاد و
 بعضی سه و چهار تا نایلچیان میدهند و یامچیان را معین باشد^۷ که^۸ غیر
 از آن نشان^۹ اولاد نمی‌باید داد و صد از آن فرمود که عرص از ایلمچی
 یارالتو است که زود رسد اگر بر مویین زاده باشد ریادت^{۱۰} از چهار اولاد
 مرشدید و فرمود که اگر کار نهایت تسجیل^{۱۱} باشد مکتوب سوئسد و
 مهر کرده در دست اولانچیان آن یامها^{۱۲} روانه^{۱۳} گرداند تا می‌دواند و بر سر
 مکتوب سوئسد که از فلان سخی علان حای^{۱۴} و بهرامیر^{۱۵} سرحدی تمامی
 سواری^{۱۶} داد تا بر آن مکتوب رید و یامچیان راه داند که از پیش اصل
 روان^{۱۷} شده و چون بهر سه فرسنگ یامی هست و^{۱۸} اولانچیان مختلف
 دواند^{۱۹} در شماروزی شصت فرسنگ دواند و جبرهای تسجیل مسیچار روز
 از حراسان تبریز^{۲۰} می‌رسد و اگر ایلمچی می‌آید بخش روز بیشتر نمی‌تواند
 رسید و در هر یامی دو مریک بیر ترتیب فرمود تا اگر مهمات^{۲۱} ولایات
 باشد تمامی یکی بر سر مکتوب مهر کرده رسد و سوئسد که از فلان موضع
 فلان موضع روانه شد و نجره^{۲۲} رحمت و بیگان در شماروزی اولاد ناولاد سی
 فرسنگ می‌دواند و هر^{۲۳} حجر که می‌باشد باندک زمانی می‌رسد^{۲۴} و^{۲۵} صد
 از مدتی فرمود که گریکنتان و ملارمان حضرت ما که شمس^{۲۶} و روز در گرما
 و سرما شکار و جنگ ملازمت^{۲۷} می‌نمایند ناولاد و علاوه خود بر می‌نشینند
 و کسانی که عمل روید چرا ناید که بدولی بروید^{۲۸} و علاوه ستاند^{۲۹} و
 چون ولایت رسد فرع تعهدات در وجه احراجات بهند و چون معقول بود

۱ - زرگید ریادت و جوه P om ۳ - زرگ W om ۲ - کسید W ۱
 ۲ - تسجیل L, P ۶ - L om ۵ - باشد L om ۴
 ۳ - امرام L ۹ - علان حای L om ۸ - یامها L ۷
 ۴ - چند P om ۱۲ - روانه W ۱۱ - دیوان L ۱۰
 ۵ - روط W ۱۵ - در شد L ۱۴ - می‌دواند L ۱۳

و حکم برایش در آن باب معاذ^{۱۱} میوست مدتی برین موجب مقرر بود و یلمهای
 تومان ملوک گشت و مالی که در وجه آن صرف می‌شد نا حرامه آمد^{۱۲} و چون
 ایلچیان را که پادشاه می‌فرستاد اولاف سود دیگران چگونگی مستندی و بر فرمان
 شد که ضیاع از سدگی حضرت هیچ آفریده ایلچی نرسند^{۱۳} بدان سبب
 ایلچی دیگران منع شد و حکم رفت که اگر کسی ایلچی جهت مصلحت
 خویش بولای یا جانی رود^{۱۴} او را علفه بدعد و حکام آنجا B. fol. 322 v.
 آنکس را بگیرد و مقید و محسوس گرداند چون چنین بود کسانی که مهمات
 خود را درخواست ایلچی می‌کردند ترك کردند^{۱۵} بعد^{۱۶} از آن فرمود که ایلچیان
 که بولایت می‌روید ایشانرا وجه علفه^{۱۷} راه از حرامه مدعیان بگذار آنچه
 مدت^{۱۸} رفت و آمدن تا^{۱۹} در هیچ موضع ستاند^{۲۰} و چون نان موضع رسد
 از فرج معین حورید و هر ایلچی که بولای نبرد گشت وجه علفه^{۲۱} راه رفت
 از حرامه بوی دادند و این^{۲۲} معنی در^{۲۳} همه ولایات و مواضع مشهور گشت
 و چون ایلچیان را^{۲۴} که هرمان پادشاه^{۲۵} خالد مذکور^{۲۶} می‌رفتند راه علفه^{۲۷}
 ستاند^{۲۸} نداشتند مردم^{۲۹} بد دیگران چگونگی^{۳۰} دادندی بدان سبب درین
 دو سال در تمامت ممالک مؤتم اولاف و علفه ایلچیان از شهرها و دیهها^{۳۱} و
 خیلانها^{۳۲} مرتفع گشت ملکه در ممالک هیچ آفریده ایلچی را نمی‌دید چه
 ایلچیان که به سچک^{۳۳} یام می‌دواند شامزوری در^{۳۴} قطع مسافرت می‌باشد
 و ایشانرا بر روی اندک غذائی خوردن^{۳۵} و از آن ولایات در مالی کمایش می
 ایلچی همانا روانه^{۳۶} می‌شوند^{۳۷} و چون حکم نیست که در راه علفه ستاند کس
 ایشانرا از دیگر مسافران مار بناند^{۳۸} و^{۳۹} بواسطه چنین عملی شامل عموم
^{۴۰} خلق در آمایش اند معولان و همراشینیان در بورتها^{۴۱} طرح و تجار و صادر
 و وارد در راهها این^{۴۲} و سکان شهرها و دیهها از سر^{۴۳} فرارحت سعادت

— مدتی W — علفه L — گردید T, P — رود L —

— همه L in — علفه L, P — L om —

— پادشاه اسلام خالد سلطان L add — ایلچیان L —

— علفه W — خالد ملکه L om —

— برین L — هنوز خوردن T, P, B, L, W —

— می‌شد P — L om — و خیلانها P om —

— (p ۲۷۷) ۱ — P om — نوچه L — داده L —

و زراعت مشغول و تمامت ما رن و بچه^۱ از میان دل و جان دعای دولت پادشاه میگویند مستجاب باد^۲ و فرمود^۳ که اگر وقتی از راه ضرورت اولاد می چند اسپ یا در ارگوش مجامعی باید داد تا از ولایت بولایتی روند بهای آن نایشان دهد^۴ تا ملک ایشان باشد و قطعاً اسم اولاد در میان نبود و پیش ارنق قوشچیان و یازسجیان حابور و همد از ولایت اولاد می آوردند^۵ فرمود تا بهای چهارپای و علفه^۶ و علوفه آمانشد نایشان دهد تا در راه هیچ ستانند و چهارپایی که بعد از^۷ وصول مانده بود^۸ از آن ایشان باشد^۹ و مدین تدبیرات ملک معمور گشت و از بوی^{۱۰} بولای و آیدی پاست و اموالی که در وجه^{۱۱} یامها و اسراحت اینچیان معین بود یا بریادتی می سندی ما حرانه می آید و آنچه بدان^{۱۲} بهانه از رعایا تلف می شد محدوددان آن^{۱۳} می ماند^{۱۴} ایزد تعالی برکات این محصلت نایام همایون در رساناد^{۱۵} شه و حوده و لطفه و کریمه

حکایت

نوزدهم در دفع دردان و راهبران و محافظت راهها از ایشان^{۱۰}

ر عالیان پوشیده بیست که پیش ارنق تطلول و استیلاء راهبران و دردان تا چه طابت بود و ما آسکه انواع ایشان^{۱۱} از معلول^{۱۲} و تاریک^{۱۳} و مرتد و کرد^{۱۴} و لور^{۱۵} و شول و شامی^{۱۶} هر چه تمامتر بودند^{۱۷} غلامان گریخته بر ما ایشان می پیوستند^{۱۸} و ربود و اویش شهرها پیش ایشان^{۱۹} می رفتند و بعضی روستائیان و اطراف شیبان^{۲۰} ایشان یکی می شدند و قلاویری^{۲۱} می کردند^{۲۲} و در تمامت شهرها حاصون داشتندی تا از حریمت اصناف مرده ایستار^{۲۳} حیر کنند و بعضی دردان که^{۲۴} مدتها را می زدند و بان کار شهرت می یافتند

۱ - باشد L W ۴ - علوفه L ۳ - پیش ارنق P om ۲ -

۵ - بهانه W om el eshubet ۶ - معلول L om ۷ - بود L, W ۸ -

۹ - از شر ایشان L P ۱۰ - verba sequentia L, W om ۱۱ -

۱۲ - کردان P ۱۳ - معلول P ۱۴ -

۱۵ - بود W ۱۶ - L, P om ۱۷ - بود P, om ۱۸ -

۱۹ - می رفتند L, P, S, W ۲۰ - پیش ارنق P ۲۱ -

اگر وقتی در می‌افتادند طائفه ایشانرا حمایت می‌کردند^۱ که چنین بهادر را^۲ چگونگی توان کشت او را تربیت باید کرد بدان سبب دیگر دزدان چیره^۳ و دلیر^۴ می‌شدند^۵ و با آنکه یاساق پیشینه آن بود که هر وقت که دزد درآید کلروانی و ایلچی و رهاگنری تمامت متفق باشند و ایشانرا دفع^۶ کنند درین مدت چون دزدان راه می‌آمدند آن اقوام مدد هم‌دیگر می‌کردند^۷ و اکثر^۸ آن بودی^۹ که در دزدان حال آن طائفه مشروح^{۱۰} می‌داستند و می‌شاختند^{۱۱} و با آنکه زدندی که ملرا با آماکه^{۱۲} چیری ندارد^{۱۳} با کتر دارد کلری نیست آن جماعت جدا شدند و دزدان دیگر را می‌زدند و می‌کشتند^{۱۴} و اگر^{۱۵} در حوالی خبلی یا دیهی یا^{۱۶} شهری راه زدندی هر چند نزدیک بودی و دفع آن ممکن آمد آن موضع^{۱۷} در میان می‌آمدند بلکه بجای انجامیده بود که دزدان را^{۱۸} در میان هر قومی از صحراشیمان و دیه‌شیمان دوستان^{۱۹} و شریکان بودند و بسیاری مردم ر آن واقع و اظهار مکر زدندی^{۲۰} سبب آنکه حمایت ایشان خلاص می‌شدند و آنکس که سر ایشان فاش کرده بود دیگر از خوف و بیم در دامن معاش نمی‌توانست کرد^{۲۱} و اگر^{۲۲} اسیبا یا ظهور بیوستی^{۲۳} در زندگی^{۲۴} محال عمرش رسیدی^{۲۵} و نمدد رؤسا و بعضی کسعدایان دیهها که آشنا و دوست ایشان بودند در حصول سال ما محتاج ایشان از همه وجوه معدود بودی^{۲۶} و بسیار^{۲۷} سیل مهالی شایه‌های آن جماعت رفتندی^{۲۸} و بهنگام خوف بیش آن جماعت گریختندی و در شهرها بر آسمان^{۲۹} داشتند که قاشهای ایشان می‌فرستند و وقتها یک در ماه با ایشان معاشرت کردند و زره‌های در دیده با هم‌دیگر^{۳۰} خوردندی و استیلائی در دامن تا عاقبتی بود که ناگاه در شب خانه

۱ - دلیر ۲ - چیره ۳ - بهادری را ۴ P. W

۵ - اگر ۶ L - مدد یکدیگر میکردند ۷ L

۸ - می‌ساختند ۹ - می‌شاخت ۱۰ B. W - و معتدل ۱۱ P add

۱۲ - با آنکه ۱۳ L - اکثر آن بودی که ۱۴ P

۱۵ - در دامن ۱۶ L - سیل مهالی ۱۷ L

۱۸ - در دامن ۱۹ L - سیل مهالی ۲۰ L

۲۱ - وقت ۲۲ L - سیل مهالی ۲۳ L

حکایت نوزدهم در دفع دردان و راه‌بران و محافظت راهها ابریشان ۲۲۹

امیری را کبیس کرده^۱ غارت کردندی و تتاولان و^۲ راهداران ریادت از آن
می‌کردند^۳ که هر چه میخواستند از راه‌گردان می‌ستدند و کاروان را سهاغه
آسکه دزد و بلارغو^۴ در میان شما باشد موقوف می‌گرداییدند تا دردان آگاه
می‌شدند و راه می‌آمدند^۵ و چون دردان کاروانی را بردندی^۶ هرگز بر
عقب درد^۷ رفتندی و صادر و وارد را هرگز^۸ از دردان چندان^۹
پیشانی بود که از تتاولان و راهداران چه مضرت^{۱۰} دردان احياناً اتفاق
افزادی و از آن ایشان در هر مسرتی دو موضع^{۱۱} در دست ایشان گرفتار
می‌شدند و ای صا^{۱۲} کاروان که راههای مجهول بعایت دور پر مشقت اختیار
کردندی تا از دست شاقص تتاولان و راهداران^{۱۳} خلاصی^{۱۴} یاسد^{۱۵}
پادشاه اسلام^{۱۶} حاکم سلطانه تدارک این معی را لازم شمرده اول حکم
فرمود که هر آفریننده که بهسگام هجوم دزد از همراهان^{۱۷} جدا شود و
تاهاق دیگران بدفع مشغول نگردد گناهکار باشد و عهده خون و مال رقیقان
روی دیگر فرمود که هر موضع^{۱۸} از حیل‌خانه و دیه که ناآلحا که^{۱۹}
راه رده باشد نزدیکتر باشد^{۲۰} عهده بی رود و دزد ناید کردن^{۲۱}
ریشان باشد تنحصیس^{۲۲} چون ایشانرا خبر شکرده باشد اگر شب بود^{۲۳} و اگر
روز^{۲۴} سوار و پیاده بر عقب رود تا وقتی که ناید کند دیگر^{۲۵} فرمود که
هر آفریننده از معول و مسلمان^{۲۶} در حیل‌خانه و دیه و شهر که^{۲۷} تا دردان
متفق بوده باشد^{۲۸} و ظاهر گردد او را^{۲۹} بی‌مجانا^{۳۰} بیاسا رساند و بدین مهم
امیر ایشقول را^{۳۱} که از مقرئان حصرت است و مشهور آنکه روی و دل سید
و قطعاً^{۳۲} بی‌مجانا نکند^{۳۳} امر د گرداید^{۳۴} تا سبیری از آن طائفة^{۳۵} در داریا

۱ P p h v e — بود ۲ P — حاکم امیری هرگز شدی

۳ P. p h v e — آگاه می‌شدند و کبیس ایشان می‌کردند و راه ایشان می‌گرفتند

۴ T ۳ — ۴ = P, 8, L, W om — ۵ P — بودان

۶ W — دو گرفتار — در هر موضع بهر مسرتی ۸ P p h v e — آن

۹ L — تتاول و راه‌دار P. W تتاول و راه‌داران

۱۰ S, L, P — ۱۱ L om — ۱۲ W om —

۱۳ L — عهده درد ناید کردی ۱۴ P p h v e — بود

۱۵ W om — ۱۶ P — روز ۱۷ W — تارک

۱۸ W om — ۱۹ L — بوده باشد ۲۰ L om —

۲۱ P — ایشقول را ۲۲ L om — ۲۳ W — نکند

نگرفت و جملها^۱ یاسا رسانید^۱ و امنکی مگر نخواستند چنانکه هرگز پیدا نشدند و از آن جمله که دست او هشادمه بعضی را یاسا رسانید^۲ و محیی را^۳ دوشاخ کرده بیاورد^۴ B. fol. 322^۱ و اخلاق را که دلالت امیر ایتقول کرده بود و آن جماعت را می شناخت او را^۵ ترخان فرمود^۶ و یرلیخ فرمود تا همواره تخصص^۷ مشغول باشد و چون پسندیده داشت که امیر ایتقول آن جماعت را یاسا رسانیده بود اموال و چهار پای^۸ ایشان^۹ تمامت بوی بخشید و فرمود تا هر آفریده که بقدر حلوسری^{۱۰} بدزدد او را یاسا رسانند بدان^{۱۱} واسطه چندان بیم و سیاست^{۱۲} در ممالک ظاهر شد که من صد هیچ آفریده با درد متفق ببارست شد و دزدان چون دانستند که یار و اسباب و مقام دست^{۱۳} نخواهد داد دردی کم کردند و بقدر ایمنی پیدا شد صد از آن فرمود تا در تمامت ممالک^{۱۴} راهها مهر موصع که مخوف باشد^{۱۵} راهداران معین نشیند مهر چهار سر دراز گوش که نارسته کاروان باشد بیم آنچه و مهر دو سر شتر بیم آنچه نام^{۱۶} ناز نستاند و قطعاً زیادت بگیرد و از چهار پایان تهر و آنچه ما گولات و عقه هل کند هیچ چیز نخواهد^{۱۷} و اگر^{۱۸} قطع افتد هر راهدار که آن موصع ردیکتر باشد در دریا بدست آورد و الا از عهده مال بیرون آید و بدین^{۱۹} موصع^{۲۰} حجت از تمامت مار گرفتند و جمله راهداران را بامیر بورانی^{۲۱} پسر امیر جمخور^{۲۲} سپرد^{۲۳} که در دور ارغون خان امیر زرگ^{۲۴} تعاون بود^{۲۵} و فرمود تا او نیز^{۲۶} هر راهی شخصی معتبر بسیار و سب آنکه تا راهداران در موصع که^{۲۷} ایمن باشد و جایهای آسان نشیند که موصع محوف را معطل گذارند^{۲۸} و نیز زیادت از ضروری نشیند^{۲۹} فرمود تا احتیاط کرده در موصع ضروری میلها سنگ و کج سارند و لوحی که

۱ P om. - و جملها یاسا رسانید. T T 1-2 = P, S, U, P om

۲ S, L, P, W om - ۳ W. کرده - ۴ L, P, W - چهار پایان

۵ در تمامت راهها - ۶ P - و بدین - ۷ P - خطری - ۸ L -

۹ P - ۱۰ P - ۱۱ L, P - بورانی

۱۲ P - ۱۳ S om - جمخور W مقخور ۱۲ P

۱۴ P pro ۱۴ - ۱۵ exhibit - ۱۶ - و با او گفت تا راهداران بکمان معتبر بسیار و فرمود

که راهداران موصع محوف نشیند و موصع ایمن و جایهای آسان مقام کنند و موصع - نشیند ۱۷ W. - ۱۸ L om - ۱۹ - محوف را معطل گذارند

ذکر عدد راهداران آن موضع^{۳۳} و شرائط یاساق که درین باب معین است
 بر آنجا نوشته باشند در آن میل محکم کند تا بیرون از آن مواضع^{۳۴} و عدد
 معین ششید و ریادت مقرر منامد و آرا نام لوح عدلست و حال آن واضح
 و لائح^۱ و بیش اربن^{۳۵} هر آفریده که از حیل جانها بودید و میخواستند که^۲
 بر سر راهها^۳ می نشستند و سکت توتغاولی نام می ستند این^{۳۶} زمان چون بر
 لوح نوشته که هر آفریده که بیرون اربن مواضع ششید دزد باشد هیچکس
 از معول و تاریک^۴ ^{۳۷} جای دیگر نمی یارست^۵ شست و درین دو سال که این
 یاساق فرمود در حالک امک راهی ردد و اگر احیانا اتفاق^{۳۸} افتاد خردار را
 ما مال بهم بدست آوردید^۶ و یاسا رسانیدید و بدین واسطه عموم آن قوم^۷
 ترک آن شیوه^{۳۹} گرفتند^۸ و ایمنی راهها ظاهر گشت دیگر فرمود که هر
 کاروان و راهگنری که در راههای^{۳۰} بزرگ نزدیک دینی یا حیل جانها فرو
 خواهد آمد^۹ بیشتر از اعیان آن قوم بپرسند^{۱۰} که درین حوالی درد هست
^{۳۱} یا نه اگر گوید هست داخل حیل جانها^{۱۱} فرو آید و باید که ایشان مانع
 فرو آمدن شود و اگر گوید درد^{۳۲} نمی باشد و ایشان صحرا فرو آید و
 اتفاقا چیزی نبرد در عهده آن قوم باشد لیکن این حکم در حدود شهرها
^{۳۳} نرفته که در آن مواضع^{۱۲} متعذر باشد و چون راههارا بدین^{۱۳} موجب
 مرتب گردانیدید و مقصد اسامی راهداران^{۳۴} و امرای ایشان پیش امیر و رالی
 آورده قرب يك تومان آدمی که لشکری تمام بودید^{۱۴} بدین مهم مشمول اند
^{۳۵} و حکم است که نگاری دیگر نبود و محافظت سر و اموال جمهور مسافران
 میکنند بر وجهی که نامت^{۳۶} از سر فراغت آمدند می تواند کرد و^{۱۵} باحلاص
 هر چه تمامتر دعای دولت میگویند باحاطت مقبول^{۱۶} داد^{۱۷}

W exhibit و میخواستند که ۲ S, I., P, om — حاضر J., P., W ۱
 — تاجک L ۴ — راه W ۳ — که بخواست که از خیابانها بودید
 — صوره خلق L ۷ — ۶—A— P om ۶ — یارو L ۵
 — بپرسد W ۱۰ — درو خواهد آمد W ۹ — کردید W ۸
 — نرسد W ۱۳ — موضع W ۱۲ — یا دینه W add ۱۱
 — W om ۱۶ — می کرد W ۱۵ — بود L ۱۴
 W add باحاطت بدان ملحق باد عهه الله و حوده (و لعلفه العیبه L) فعله L, P ۱۷
 — آمین

حکایت

و بیستم در حالص گرد آمدن عیار زر و قره ر و جوی که هرگز سوده^۱ و بهتر از آن ممکن نیست

B fol 825r. پوشیده بیست که از قدیم الایام تا این غایت در هیچ عهدی^۲ سکه تمامت ممالک بام پادشاهی که مالک تمامت^۳ بوده بوده^۴ بتخصیص در ادواری که این ممالک در دست چند پادشاه و سلطان بود و همواره عیار^۵ زر و قره مواضع مختلف^۶ بودی و در چند مملکت نیز که خواسته آمد تا صبط کند و عیار متساوی گرداند هر چند حکم رفته بموجب^۷ فرموده تمشیت پذیرفته^۸ و ضبط آن نتوانسته آمد و شگت بیست که یکی از نوامیس پادشاهان اینست که^۹ خطبه و سکه بام ایشان باشد و تا غایت در روم و فارس و کرمان و گرجستان و ماردین سکه سام^{۱۰} ملوک و سلاطین آنجا می رددند و بسیارها^{۱۱} متفاوت و در چند موضع که در عهد ارغون خان و گیخاتو^{۱۲} یرلیغ شد که در آنجا قره ده به عیار رسد آن اسم بود ولیکن ده هفت^{۱۳} و هشت زیادت به و آنچه روم^{۱۴} که مست بهتر از آن دیگر مواضع می بود^{۱۵} بجایی رسید که در ده دیار دو دیار قره زیادت عیار مداشت^{۱۶} مافی تمامت مس و بکرات ایلیچیان مغول تا اینکه چنان تاریک جهت تعحص عیار از حکم یرلیغ بولایان می رفتند^{۱۷} و احسرت و افسر می انداختند^{۱۸} و بخدمتی^{۱۹} در آمده هیچ مجرمی را نارحواست می کردند و شرم نداشتند که^{۲۰} چنان آنچه که بیکبار مس می نمود و از قره زیادت اثری در آن پیدا به می رددند و روان می داشتند^{۲۱} و نیز^{۲۲} چون سدد می رفت^{۲۳} آنچه را کنار می ریختند^{۲۴} و در وزن نیز متفاوت بود^{۲۵} و چون عیار ولایات متفاوت می بود ناررگانان از راه ضرورت^{۲۶} بقاش تجارت می کردند و بهر ملک که می رفتند زر و قره که عیار زیادت

۱ W om verba sequentia — ۲ W هرگز — ۳ W. —
 ۴ P om — ۵ P فرموده پذیرفته آمد — ۶ P عیارها —
 ۷ P om — ۸ T = P, B, W بهتر بود — ۹ L —
 ۱۰ L — ۱۱ P om — ۱۲ W — ۱۳ P —
 ۱۴ T (۱۳) — ۱۵ P, B, L, W om —

حکایت بیستم در خالص گزینان چهار زر و قره بر وجهی که هرگز نود ۲۸۲
و بهتر از آن ممکن نیست

از عیار موضع مقصد ایشان بودی^{۱۴} می خریدند چه نفع در آن زیادت بود
و بدان سبب آتشه در بیشتر مواضع یافت نمی شد و بجائی رسید که^{۱۵} نمودرا
نکتمتر از آنچه می آید می خریدند و الا نمی ستند و هر آفریده که صد
دینار جهت حرجی ولایتی حواسی^{۱۶} زیادت از ده دینار او را^۱ حسران^۲
افتادی و سیدار بود که بیست دینار و مصادره^۳ اربن صعبتر باشد که مردم
غیر^۴ تجار را از مالی که وسع ما محتاج ایشان باشد بهر دو سه ماه ده حواره
زیان کند^۵ و مع هدا بسیار رحمت^۶ می بایست کشید تا آن خود از ایشان
ستاند خاصه در روستاها و خیابانهای^۷ صحرانشینان که معرفت^۸ عیار ندارند
و در ستدن آن مترده^۹ باشند که کدام بهترست و هائده^{۱۰} وجود زر و قره
آنست که بواسطه آن حاجات^{۱۱} مردم بر آید^{۱۲} و چگیری که خواهد رود
حاصل شود چون حال^{۱۳} زر و قره چنان شود که بواسطه آن مقالات و
رحمت پیدا شود و^{۱۴} بوقت حرج کس ستاند خلاف وضع و طبع عالم باشد
تدارک این حالها پادشاه اسلام حلد^{۱۵} ملکه^{۱۶} چنان اندیشید^{۱۷} که اول سکه را
از طبع خود وضع فرمود و نشانی بر آن کرد که هر کس را آن نشان کردن
میسر شود و فرمود تا در تمامت^{۱۸} بمالک^{۱۹} زر و قره مال سکه رسد تا همه
حاجی سکه نام حدای و رسول باشد و نام^{۲۰} او بر بر آن منت^{۲۱} و^{۲۲} در
گرهستان بر که^{۲۳} هرگز سکه^{۲۴} آنچه نام حدای و رسول بوده از راه ضرورت
زدند چه بمر از آن^{۲۵} سکه روان بود تا غایت که آنچه را بر ضرورت شد
که با وجود آنکه یعنی اند این سکه رسد و الا نقد ایشان را^{۲۶} در هیچ
موضع نمی ستند و بموجب مذکور در تمامت^{۲۷} بمالک^{۲۸} ضرب زر و قره بیک
سکه مقرر و مستمر گشت و در^{۲۹} تقریر عیار فرمود که اگر راه دهیم که از
عیار طلای طائر^{۳۰} و طلعم اندک^{۳۱} ماه^{۳۲} چگیری کم بود ماسد حلیتی و معصری
و معری^{۳۳} مجرد آن احارت سیدار کم کنند و محیل و تلیس آن عار را^{۳۴} سوی

— کیند L, P ۴ — ریل W ۲ — S, L, P om ۱

— حال L ۷ — بر آید L ۶ — om ۲-۰- ۴ W ۴

— مبارك L, P, W add. ۱۰ — تمام W ۹ — مله ملکه W om ۸

— خالص P ۱۴ — S, W om ۱۳ — S om ۱۲ — نوشت W ۱۱

— عیار آن W, عیار L, P, S, T ۱۱ — S om ۱۰

دیگر باز نماید و متفحصان^{۱۳} ما وقوف نداشته باشد یا خدمتی گرفته اجمال نماید صلاح در آن است که مطلقاً طلا، حائز^۱ رسد چنانکه بوقی 8. fol. 329 v. توان زد^۲ و هرة طلعم مکرر که در ریش^۳ حل توان کرد تا اگر مرموی در آن تخلیص رود م از لون^۴ و هم از رمی ظاهر باشد^۵ و اگر در آتش تابد^۶ در حال پیدا گردد و اعتبار آن بر هر کس آسان باشد^۷ و چون حواست^۸ که در مجموع ممالک عیار برین نمط باشد و در عیار مواضع تفاوت بسیار بود فرمود که اگر ناگاه این حکم رود^۹ عموم حلق زبانه شده و فریاد بر آید اولی آست^{۱۰} بچگون پیش ازین هر درمی چهار دانگ می زدند و بی آنکه^{۱۱} مصلحتی^{۱۲} در ضمن آن باشد بیم و بیم دانگ کردند^{۱۳} که هیچ عقده بیست این زمان بیم منقال راست رسد و آنچه^{۱۴} بیم و بیم دانگ معشوش بود^{۱۵} بیم منقال طلعم صافی می باشد و چون اعتبار بر و قوه مقدار عیارست هر کس که^{۱۶} بیم و بیم دانگ معشوش دارد و بیک درم حرج میکند صافی گرداید^{۱۷} تا بیم منقال کند^{۱۸} و بهای بیک درم حرج کند و چون احتیاط رخت ردیک نکار بود و ریادت ریانی^{۱۹} و مردم رغبت سه منقال و بیم نقره که پیش^{۲۰} داشتند^{۲۱} سه منقال طلعم مصروب^{۲۲} مسکوک بدل میگردد^{۲۳} و تفحص میفرمود که طلا، حائز را قیمت چندست و فرمود^{۲۴} تا زسد^{۲۵} و موجی که عدالت^{۲۶} بود قیمت کند چنانکه هیچ تفاوت نکند و فرمود تا رد هر مرموی^{۲۷} که آرا^{۲۸} کس^{۲۹} از معرق نار بداستی و دیگر رزهای کم عیار را اندک مایه ارزان تر^{۳۰} قیمت کند^{۳۱} مقصود آنکه تا چون^{۳۲} صرافان در یابد که در گداختن آن مکسی هست تمامت بخرد و با طلا کند و جهت آنکه آن هائده در یافتند^{۳۳} تمدت یکسال چنان شد که در مجموع ممالک منقالی رد کم عیار کس می یابد^{۳۴} و پیش ازین جهت آنکه

۱-۲-۳ P om — توان کرد P ۲ — غالی P ۱
 ۴-۵-۶ L, P add. — ملک P ۸ — باشد P ۵
 ۷-۸-۹ L, P — پیش P ۱۴ — کند P ۱۱ — ۹-۱۰-۱۱ P om
 ۱۲-۱۳-۱۴ P om — داشت B, L, P, W ۱۴
 ۱۵-۱۶-۱۷ P — مرموی P ۱۸ — ۱۷ S, P om — میگردد L, W ۱۵
 ۱۸-۱۹-۲۰ L, P — کرد P ۲۱ — ارزان W ۲۰ — ۱۹ P om
 ۲۱-۲۲-۲۳ L. — می یابد P ۲۲

حکایت بیستم در خالص گردابیدن بار رو و قره ر وحی که هرگز سوره ۲۸۵
و بهتر از آن ممکن نیست

زر سرخ^۱ در بازارها مادر افتادی و اگر قدری در آورده‌ی آرا صد
مشتری پیدا شدی^۲ مشهور چنان بود که بواسطه^۳ آنکه در روزگار معول
حامیهای^۴ نخ و سیبج و امثال آن که زر در آن تلف میشود بسیار
می‌دارند و بی‌مناغ^۵ هندوستاست و آنجا می‌برد زر کم شده این زمان در
بازارها بر دست هر روستایی چندان زر سرخ می‌گردد^۶ که نهایت ندارد^۷
و تمامت معاملات^۸ بدان میکنند و در بمالک هیچ زر و قره^۹ یا مسکوک
سکه^{۱۰} مذکوره نماند^{۱۱} و حکم بر آن جمله فرمود که اگر در دست^{۱۲}
کسی زر و قره^{۱۳} منشوش بسند او را گناهکار کنند و بر نادت قدیم بگویند
آن کس را که تو داده بازمانی چه آن زمان^{۱۴} انواع ررهای منشوش موجود
بود و این زمان حکم است که هیچ آفریده^{۱۵} مغیر از طلا و طلغتم معامله
نکند و آنکه ششامد دیگری نماید تا احتیاط کند و چون چنین باشد هیچ
قلانی^{۱۶} در قلب نزد چه محقق داند که از وی نخواهد شد که همه^{۱۷}
احتیاط میکند و درین مدت که چنین امری^{۱۸} معلوم در تمامت بمالک طاری
گشت و محتاج بود که^{۱۹} کسی را نکشد و چنان عسیت پذیرفت که در جمیع
ممالک^{۲۰} غیر از سکه و عیار مذکور هیچ سکه و عیار دیگر^{۲۱} نیست^{۲۲} و
فرمود تا قره^{۲۳} مسکوک بیرون حرح کند^{۲۴} سه مقال یک دیار رانج^{۲۵}
تا هیچ آفریده سرد و چون در تمامت ولایات^{۲۶} متساوی گشته مردم
آسودمحال^{۲۷} شده اند و تقار آنچه نقدرا^{۲۸} متاع^{۲۹} ساخته بودند^{۳۰} این زمان
انواع افسه را مهر ولایت^{۳۱} می‌برد و رحصتی^{۳۲} در آن ماید^{۳۳} آمده و
عموم خلایق از عوائد بهره‌مند میگردند^{۳۴} و نام پادشاه اسلام حکم سلطانه^{۳۵}
سیکونی سکه^{۳۶} منتشر گشته و حطبه^{۳۷} و سکه^{۳۸} بمالک سام مبارک اومت و

۱ P om et add. — ۲ L, P, W رعاستی — و قره

۳ P ina. — ۴ W معامله — ۵ L om ندارد — ۶ آچه

۷ T ۱-۲ = L, S, P, W Jac — ۸ L add کسی — ۹ L om —

۱۰ L — ۱۱ P om ۱۱-۱۲ — ۱۲ L om — سکه و عیاری

۱۳ W — ۱۴ P p h v o — ۱۵ v ۱۸ — آچه قدر متاع — ولایت

۱۶ W. — ۱۷ T = P, W, S — ۱۸ P om ۱۵-۱۸ — رحصتی — ولایتی

۱۹ W. om — ۲۰ B, L, P, W om. J. add. — ۲۱ W. om سلطانه

فرمود تا دوستانهای طلا هر يك صد مثقال رديد و بخطوط تمامت ۱ ولایات
 نام ۲ خود بر آنها سکه زد تا در همه مواضع چون مجوسان دادند که
 ضرب اوست و آیات قرآن و اسامی دوازده ۳ امام علیهم السلام بر آن سکه
 مسقوش است و سکه ۴ بغایت خوب و لطیف است ۵ چنانکه هر کس که
 بیاند او را دل نهدد ۶ که نگذارد و خواهد که البته نگاه دارد و فرمود که
 جهت آواره چون در حق کسی اسامی فرمائیم او را از آن S. fol. 324 r.
 ۲ درستها بدهیم این چنین کارهای معظم که هیچ يك از حلقا و سلاطین
 ماضی را دست نداده پادشاه اسلام ۷ حاکم ۸ سلطان را میسر گشت و متمشی شد
 چنانکه موجب آسایش خلق است ایرد تعالی او را ایدالدهر پانصد ۹ دلاراد ۷
 مه ۸

حکایات

بیست و یکم در راست گردایدن ۹ اوزان زر و قهره ۱۰ و بار و گز و پیه ۱۱
 و قفیز و تعار و غیرها ۱۲

۱ میش ارین در ممالک اوزان زر و بار و گز و پیه و قفیز و تعار مختلف
 بود تا ثابت که در ولایتی ۱۳ نیز بحسب اختلاف ۱۴ مواجی اختلاف ۱۵ داشت و
 بدان واسطه ۱۶ در کار اسعار حلال ۱۷ بسیار واقع می گشت و تجارت متاع کمتر
 می خریدند جهت آنکه نقد هر موضع عمومی ۱۸ که می بردند زیادت می آمد و
 تعهد تساوت وزن ایشانرا مکسب حاصل می شد و اقبشه در بعضی ولایات
 کلسه ۱۹ گشته بود و در بعضی بایفت و در هر دیهی دو سه قفیز مختلف می بود
 و آن کوچکتر معامله با غربا کرده می و آن بزرگتر ۲۰ میان خویش و عرب را ۱۷
 اگر داصتی ۱۸ و اگر به رصا بآن معنی صورت بودی و روستایان رای

۱ L. ina. — انوام ۲ L. om. — ۳ L. om. —

۴ S. L. P. W. om. — ۵ W. add. بخاران خان ۶ W. add. — حلد سلطانها

۷ P. add. — و مستدام ۸ L. add. — و توفیق خیرات رفیق گرداناد ۹ L. add. —

۱۰ L. add. — و السلام W. و موجود P. و کریم ۱۱ W. —

۱۲ P. W. om. — و قهره ۱۳ L. om. — و پیه ۱۴ L. om. —

۱۵ L. P. W. om. — و میرها ۱۶ S. L. W. — ولایت ۱۷ S. L. W. —

۱۸ L. ina. — که ۱۹ L. — حلقا ۲۰ L. —

۲۱ W. — داستندی